

پژوهش‌های علوم تاریخی

- ۱ • «یادگار زریران» روایتی حماسی از نبرد یزدگرد دوم با خیونی‌ها
(۴۳۹-۴۵۷ میلادی)
حمیدرضا پاشازانوس
- ۲۱ • بررسی نقش شیخ حسین یزدی در تبیین و تثبیت اصل دوم متمم قانون
اساسی مشروطیت
علی اکبر جعفری ندوشن
- ۴۳ • ارزیابی و تحلیل نبرد ادسا و پیامدهای آن در خاور نزدیک
پرویز حسین طلائی
- ۶۳ • تأملی در سیر تحول القاب و عناوین فرمانده کل سپاه، در عصر ساسانی
ابوالفضل محمدکریمی، جواد هروی، میرزامحمد حسنی
- ۸۶ • هویت کوروش بزرگ در تاریخ‌نگاری ساسانیان؛ شخصیت‌هایی با این نام در
مرزهای ایران‌شهر
سورنا فیروزی، آرزو رسولی طالقانی
- ۱۱۰ • جریان‌شناسی و تحلیل تحولات موسیقی ایران در دوره قاجار
مجید اخشابی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های علوم تاریخی

شماره استاندارد بین‌المللی (چاپی): ۹۲۵۴-۲۲۵۱
شماره استاندارد بین‌المللی (الکترونیکی): ۳۳۷۰-۲۶۷۶
سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱، شماره پیاپی ۳۰

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: عبدالرضا سیف (استاد دانشگاه تهران)

سردبیر: منصور صفت‌گل (استاد دانشگاه تهران)

ناشر: دانشگاه تهران

هیأت تحریریه:

فرج‌اله احمدی	خوزه فرنسیسکو کوتیاس فرر	ادموند هرزیک
دانشیار دانشگاه تهران	استاد دانشگاه الکانته، اسپانیا	استاد دانشگاه آکسفورد، انگلستان
حسن حضرتی	رابرت گلیو	عبدالرسول خیراندیش
دانشیار دانشگاه تهران	استاد دانشگاه اکستر، انگلستان	استاد دانشگاه شیراز
کازئو موری موتو	محمدباقر وثوقی	منصور صفت‌گل
دانشیار دانشگاه توکیو، ژاپن	استاد دانشگاه تهران	استاد دانشگاه تهران
سهراب یزدانی	نوبوآکی کندو	
دانشیار دانشگاه خوارزمی	استاد دانشگاه مطالعات خارجی توکیو، ژاپن	
ویراستار ادبی و صفحه‌آرا: مریم جباری	مدیر داخلی: منصوره شهریاری	

نشانی: تهران، خ انقلاب، خ قدس، کوچه آذین، پلاک ۱۰، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، طبقه سوم، دفتر

مجله پژوهش‌های علوم تاریخی.

نشانی پست الکترونیکی: Jhss@ut.ac.ir تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۱۱۷۰ قیمت:

مجله پژوهش‌های علوم تاریخی براساس ابلاغیه شماره ۳۵۰/۶۰۳۵۰/۳/۱۱ مورخ ۱۳۹۰/۰۴/۲۹ کمیسیون بررسی نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارای درجه علمی - پژوهشی است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است.

این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

■ پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی <https://www.sid.ir>

■ پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی <https://ecc.isc.gov.ir/showJournal/22717>

■ پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی www.Ulrich's.international.periodicals.directory

■ پایگاه استنادی آکادمیا به نشانی <https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies>

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱-۲۰	<u>«پادگار زیران» روایتی حماسی از نبرد یزدگرد دوم با خیونی‌ها (۴۳۹-۴۵۷ میلادی)</u>
۲۱-۴۲	<u>بررسی نقش شیخ حسین یزدی در تبیین و تثبیت اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت</u>
۴۳-۶۲	<u>ارزیابی و تحلیل نبرد ادسا و پیامدهای آن در خاور نزدیک</u>
۶۳-۸۵	<u>تأملی در سیر تحول القاب و عناوین فرمانده کل سپاه، در عصر ساسانی</u>
۸۶-۱۰۹	<u>هویت کوروش بزرگ در تاریخ‌نگاری ساسانیان؛ شخصیت‌هایی با این نام در مرزهای ایران‌شهر</u>
۱۱۰-۱۳۵	<u>جریان‌شناسی و تحلیل تحولات موسیقی ایران در دوره قاجار</u>



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/jhss.2022.346113.473583

"Yadegar-i Zariran" an Epic Narrative of the Battle of Yazdgerd II (439-457 AD) with Xionites

Hamidreza Pashazanous¹

1. Assistant Professor, Department of History, Faculty of literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran. E-mail: h.pasha@ltr.ui.ac.ir

Article Info.	Abstract
<p>Received: 2022/07/22</p> <p>Accepted: 2022/11/20</p> <p>Keywords: Yadegar Zariran, Yazdgerd ii, Al-Tanbiyyah, Weishu, Xionites</p>	<p>Yadegar-i Zariran is one of the oldest epic texts left from the Sassanid era, which has an epic account of the Iranians' battle with the invading tribes in North Eastern Iran. The hero of this book is Zarir, the brother of GOŠTĀSP, the Kayanian king, who got killed in the defense of Zoroastrian religion. Although this book was written during the Sassanid period and in the Sassanid Pahlavi language, but some scholars believe that Yadegar-i Zariran belongs to the Parthian period and has been narrated by the Gosans and has entered in other literary and historical texts such as Ferdowsi's Shahnameh. Although the names of the people in this story belong to a very ancient period, but the names of positions and Xionites are clearly related to the Sassanid period. In this article, the author tries to explain the time of writing or combining the subject of Yadegar-i Zariran with the event of the Sassanid period by comparatively examining the content of Yadegar-i Zariran with the text of Al-Tanbiyyah wa al-Ashraf written by Masoudi and the Chinese book Weishu. A comparative analysis of the information related to the political structure in Yadegar-i Zariran with the information in Masoudi and Weishu's book shows that the text of Yadegar-i Zariran contains details of the political structure of Yazdgerd II Sassanid court and most likely, it was re-written during the period of this king, and it described the events of the invasion of the Iranian Huns in mythological language. The presence of Yazdgerd II in the North East of Iran and also his usage of Kianians kings names, speaks of the special conditions of that region are probably the main motivation for the writing of Yadegar Zariran.</p>

*Corresponding Author: E-mail: h.pasha@ltr.ui.ac.ir

How To Cite: Pashazanous, H. (2022). "Yadegar-i Zariran" an Epic Narrative of the Battle of Yazdgerd II (439-457 AD) with Xionites. *Journal of Historical Sciences*, 14(2): 1-20.

Publisher: University Of Tehran Press.



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۳۰



دانشگاه اصفهان
واکده ادبیات و علوم انسانی

مقاله علمی-پژوهشی

«یادگار زریران» روایتی حماسی از نبرد یزدگرد دوم با خیونی‌ها (۴۳۹-۴۵۷ میلادی)

حمیدرضا پاشازانوس^{۱*}

۱. عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. رایانامه: h.pasha@ltr.ui.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۳۱	<p>«یادگار زریران» از جمله کهن‌ترین متون حماسی به جا مانده از زمان ساسانیان است که شرحی حماسی از نبرد ایرانیان با اقوام مهاجم به شمال شرق ایران دارد. قهرمان اصلی این اثر، زریر، برادر گشتاسپ شاه کیانی، است که در راه دفاع از آیین زرتشتی کشته می‌شود. اگرچه این کتاب در زمان ساسانیان و به زبان پهلوی ساسانی نگاشته شده اما برخی از محققان بر این باورند که یادگار زریران با توجه به برداشتن کلمات پارتی، متعلق به دوره اشکانی بوده که توسط گوسان‌ها نقل شده است و به دیگر متون ادبی و تاریخی مانند شاهنامه فردوسی نیز راه یافته است. اگرچه نام‌های افراد در این داستان متعلق به ادواری بسیار کهن است اما نام منصب‌ها و اقوام خیونی به وضوح به دوره ساسانی ارتباط دارد. نویسنده در نوشتار حاضر سعی دارد تا با بررسی تطبیقی محتوای یادگار زریران با متن <i>التنبيه و الاشراف</i> مسعودی و اثر چینی <i>وی‌شو</i> زمان تالیف یا تلفیق موضوع یادگار زریران با واقعه دوره ساسانی را توضیح دهد. بررسی تطبیقی اطلاعات مربوط به ساختار سیاسی آمده در <i>یادگار زریران</i> با اطلاعات کتاب مسعودی و <i>وی‌شو</i> گویای آن است که متن یادگار زریران جزئیاتی از ساختار سیاسی دربار یزدگرد دوم ساسانی را در خود گنجانده و به احتمال، در دوره این پادشاه بازنویسی شده و حوادث هجوم هون‌های ایرانی با زبان اساطیری بیان کرده‌است. حضور یزدگرد دوم در شمال شرق ایران به دلیل مقابله با هون‌های ایرانی و البته استفاده این شاه از لقب شاهان کیانی خود حکایت از شرایط خاص شرق ایران دارد که شاید انگیزه اصلی برای تالیف یا تحول ساختاری یادگار زریران بوده است.</p>
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۹	
واژه‌های کلیدی: یادگار زریران، یزدگرد دوم، التنبيه و الاشراف، وی‌شو، خیونی‌ها.	

* رایانامه نویسنده مسئول: h.pasha@ltr.ui.ac.ir

استناد به این مقاله: پاشازانوس، حمیدرضا (۱۴۰۱). «یادگار زریران» روایتی حماسی از نبرد یزدگرد دوم با خیونی‌ها (۴۳۹-۴۵۷ میلادی). فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱-۲۰.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

«یادگار زریران» که در زبان پهلوی به صورت «یادگار زریران» نوشته شده است (تفضلی، ۱۳۹۸: ۲۶۷)، به شرح نبرد میان گشتاسپ و ارجاسپ تورانی و بیان دلاوری‌ها و جنگاوری‌های زریر و پسرش بستور در این نبردها می‌پردازد. علاوه بر این، این اثر حماسی رشادت‌های اسفندیار فرزند گشتاسپ، و بستور پسر زریر را نیز وصف کرده که به کین زریر و برای دفاع از دین به‌پا برخاسته‌بودند. برخی از محققان مانند نولدکه زمان تألیف این اثر را حدود قرن پنجم و ششم میلادی می‌دانند (نولدکه، ۱۳۸۴: ۳۱؛ صفا، ۱۳۶۹: ۱۲۱). ژاله آموزگار بر این باور است که یادگار زریران به رغم داشتن هاله‌ای از باورهای دینی زرتشتی، در ردیف آثار غیردینی زبان پهلوی ساسانی قرار می‌گیرد زیرا در آن به طور مستقیم از مطالب دینی یاد نشده است (آموزگار، ۱۳۹۵: ۵). او همچنین می‌نویسد که «این اثر کهن‌ترین تعزیه‌نامه و نمایشنامه ایرانی به شمار می‌رود» که به همت گوسان‌های پارتی تا دوره‌ی ساسانی به طور شفاهی حفظ شده است (همان: ۶).

نبرد ایرانیان با اقوام صحراگرد مهاجم در مرزهای شمال شرقی ایران‌شهر همواره مورد توجه نویسندگان و سرایندگان ایرانی بوده است. در سده پنجم میلادی نیز مرزهای شمال شرقی، عرصه هجوم کیداری‌ها و خیونی‌ها گشت که خود الهام بخش حماسه‌سرایان و البته گوسان‌ها در نقل داستان نبرد گشتاسپ با ارجاسپ خیونی شد و یادگار زریران را نیز می‌توان نمایش‌نامه‌ای دانست که جنگ‌های ساسانیان و خیونی‌ها را به شکل حماسی بیان می‌کند. نوشتار حاضر نیز بر آن است تا به بررسی ویژگی‌های زمانی و محتوای یادگار زریران پرداخته تا زمان و چرایی تألیف آن در حد توان نویسنده مشخص شود. بررسی محتوای این اثر و استفاده از واژه‌هایی چون خیونی، ایران‌شهر، ایران‌سپاهبد و غیره در آن نشان می‌دهد که این اثر متعلق به دوره ساسانی و تحولات مربوط به هجوم خیونی‌ها به مرزهای شمال شرقی ایران در قرن پنجم میلادی است. اگرچه داستان یادگار زریران درباره گشتاسپ و ارجاسپ به زمانی بسیار کهن‌تر از سده پنجم میلادی تعلق دارد اما روایت یادگار، تنظیمی دوباره بوده که با حوادث سده پنجم میلادی در ایران‌شهر تطبیق داده شد. بررسی تطبیقی واژگان سیاسی آمده در این اثر با اطلاعات مشابه در متونی چون وی‌شو و التنبیه مسعودی ادعای نویسنده را تأیید می‌کند و درواقع گویای این است که زمان و مکان تهیه این اثر، به آن رنگ و بویی ساسانی و روحی حماسی داده است.

۲. پیشینه تحقیق

در غرب، ویلهلم گایگر (Wilhelm Geiger) و آنتونینو پالیارو (Antonino Pagliaro) آغازگر مطالعه دربارهٔ یادگار زریران بودند (نولدکه، ۱۳۸۴: ۱-۲:۳۱؛ Pagliaro, 1925). در سال ۱۸۹۰، گایگر یادگار را به زبان آلمانی ترجمه کرد و بخش‌هایی از آن را که با شاهنامه مطابقت داشت مشخص کرد (Geiger, 1890: 2-3). ترجمهٔ او اولین تلاش خاورشناسان اروپایی در شناخت این اثر بود. در سال ۱۸۹۲، نولدکه بر این نکته تأکید کرد که این اثر در حدود سال ۵۰۰ میلادی به زبان حماسی تألیف یافت (نولدکه، ۱۳۸۴: ۳۱). اصل متن پهلوی آن را، چند سال بعد، جاماسب آسانا در مجموعهٔ متن‌های پهلوی منتشر کرد (جاماسب آسانا، ۱۳۸۲: ۱۷-۱). کریستیان بارتلمه (Christian Bartholomae) با بررسی بند ۸۴ از یادگار زریران دربارهٔ سه سطر نخستین مرثیهٔ بستور (پسر زریر) بر پیکر بی‌جان پدر می‌نویسد: «به سبب قدرت تکان‌دهنده و شورانگیز این مرثیه که در سراسر ادبیات پهلوی نظیری ندارد، احتمالاً آن برگرفته از آواز یا شعری حماسی است» (Bartholomae, 1922: 22). نخستین بار در سال ۱۹۳۲م. امیل بنونیست (Emile Benveniste) موضوع منظوم بودن یادگار زریران را مطرح کرد. وی پس از تحقیق بسیار به این نتیجه رسید که یادگار زریران به صورت کنونی خود یک منظومهٔ دورهٔ اشکانی است که در زمان ساسانیان تغییراتی در آن راه یافته (Macuch, 2009: 174-180) و آن را از سیاق چکامه (سرود) دور کرده‌است. بنونیست کلماتی را که بعدها برای توضیح و تفسیر در متن کتاب وارد شده و آن را از سیاق نظم دور کرده‌است و نیز اشعار شش هجایی اصل را پیدا نمود (Benveniste, 1932: 252). تلاش بنونیست برای بازسازی اشعار شش هجایی در آثار بعدی زیرسوال رفت و کنار گذاشته شد (Henning, 1933: 349). در ادامه بو اوتاس (Bo Utas) وزن یادگار زریران را، بنا بر پیشنهاد هنینگ، سه تکیه در هر مصرع، و هر مصرع را متشکل از پنج تا ده هجا با میانگین بین هفت و هشت دانسته است (Utas, 1975: 404). در پایان می‌توان از تحقیقات مری بويس و محمود امیدسالار به عنوان واپسین مطالعات جدی دربارهٔ ابعاد مختلف متن یادگار زریران یاد کرد (Boyce, 1987: 126-127; Omidsalar, 1996: 235-242).

پژوهش‌ها در ایران دربارهٔ یادگار زریران به اوایل سدهٔ بیستم میلادی باز می‌گردد و ذبیح‌الله صفا نخستین بار این متن را به فارسی ترجمه کرد (صفا، ۱۳۶۹: ۱۲۱-۱۳۱) که البته حاوی اشتباهاتی در ترجمه بود (آموزگار، ۱۳۹۵: ۹) و پس از او ملک‌الشعرا بهار (بهار، ۱۳۶۴: ۵۵-

۷۹)، سعید عریان (جاماسب آسانا، ۱۳۸۲: ۱-۱۷)، بیژن غیبی (غیبی، ۱۳۹۰: ۵۵-۶۲)، مهرداد بهار (مهرداد بهار، ۱۳۶۴: ۲۶۴-۲۷۴) و ماهیار نوابی (نوابی، ۱۳۷۴) نیز آن را به فارسی ترجمه کردند. بررسی این ترجمه‌ها نشان می‌دهد که برگردان همراه با پژوهش ماهیار نوابی از باقی ترجمه‌ها دقیق‌تر است. تازه‌ترین ترجمه یادگار زریران در سال ۱۳۹۲ ه.ش توسط ژاله آموزگار منتشر شده است.^۱ اما در سال‌های اخیر توجه محققان ایرانی به دیگر جنبه‌های این اثر جلب شده است. در چند مورد یادگار زریران از جنبه ادبی و نمایشی مورد توجه قرار گرفت (آذرانداز، ۱۳۹۲: ۲۲). خجسته‌کیا اشاره دارد که روایت کنونی یادگار زریران نشانه‌های بارزی از یک نمایش‌نامه دارد و هنر نمایش را در ساخت و پرداخت حماسه، شخصیت‌سازی، صحنه‌سازی و بیان آن می‌توان یافت (کیا، ۱۳۷۵: ۲۶-۲۹). در مقاله حاضر پیش از بررسی اطلاعات آمده در یادگار زریران و اهمیت آن برای شناخت تاریخ ساسانی، مقدمه‌ای درباره موضوع این اثر که نبرد با خیونی‌هاست ارائه شده تا زمینه برای شناخت چرایی نگارش یادگار زریران در عصر یزدگرد دوم فراهم شود.

۳. پیش‌زمینه تاریخی: یزدگرد دوم و خیونی‌ها

یکی از بغرنج‌ترین مسائل مطرح در مطالعات ایران باستان، شناخت و ارائه یک طبقه‌بندی روشن از قبایل مهاجم به شمال شرقی ایران در دوره ساسانی است. از آنجاکه ایالت خراسان در آن زمان وجود نداشت، هجوم این اقوام به ایالت‌های ابرشهر، مرو، گرگان بوده است. به احتمال زیاد ابرشهر بخش بزرگی از خراسان بعدی را در بر می‌گرفت (قدرت دیزجی، ۱۳۹۵: ۱۷۶). رابرت گوبل (Robert Göbl) بر این نظر بود که این قبایل (کیداری‌ها، آلیخون‌ها، هون‌های نیزاک و هپتالی‌ها) از قرن چهارم میلادی در چهار موج پی‌درپی به شمال شرقی ایران تاختند (Göbl, 1967: 24-26, 56-57; Ibid, 1978: 107). این طبقه‌بندی، خیونی‌ها را به دلیل نبود سکه‌ای از آن‌ها، شامل نشد. با این وجود، تحقیقات تازه نشان داده که خیونی‌ها نخستین مهاجمان به مرزهای شمال شرقی ایران ساسانی بوده‌اند (Rezakhani, 2017, 205) و محققان دیگر نیز این نظر را تأیید می‌کنند (Potts, 2018: 288). تئوفان بیزانسی، مورخ قرن ششم میلادی، در اثرش که فوتیوس آن را از گزند دستبرد حفظ کرده، از خیونی‌های سرخ (Kermichiones) نام برده است (Photius, codd: 64) و آمیانوس مارسلینوس در گزارش حوادث نبردهای شاپور دوم در اواسط سده چهارم میلادی از «خیونی‌ها» یاد می‌کند

4. (Ammianus Marcellinus XVI.ix.4): برخی از محققان این خیونی‌ها را با کیداری‌ها یکسان می‌دانند (Potts, 2018: 288) یا اینکه کیداری‌ها را یکی از قبایل خیونی معرفی می‌کنند (Tremblay, 2001: 188). بر طبق این مطالعات، خیونی‌ها در اواسط قرن چهارم به شمال شرقی ایران هجوم آوردند تا اینکه شاپور دوم مجبور شد به «دفع خصومت قبایل مرزی» بپردازد (Sinor, 1990: 184). این مجموعه از نبردها تا حدود ۳۵۸ م. ادامه داشت و در این سال ظاهراً خیونی‌ها تحت تسلط ساسانیان درآمدند (Alram, 1986: 330).

تاخت و تاز خیونی‌ها یا کیداری‌ها در قرن پنجم میلادی نیز ادامه یافت. در دوره سلطنت بهرام پنجم (۴۲۰-۴۳۸ م) آنها بار دیگر به ایران تاختند؛ طبری می‌نویسد: «خاقان، پادشاه ترک، با دویست و پنجاه هزار سرباز از ترکان به جنگ او آمد» (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۶۲۱). به احتمال زیاد منظور طبری از ترک‌ها در اینجا همان کیداری‌ها هستند. منابع چینی نیز به تاخت و تاز آنها از دهه دوم قرن پنجم میلادی در غرب آسیای مرکزی اشاره کرده‌اند (Wei shou, 1974: j. 102: 2275). «کجی تا لا» (Kaji Ta La) در وی‌شو، احتمالاً به کیدارا (۳۵۰-۳۹۰ م)، بنیانگذار پادشاهی کیداری (۳۲۰-۵۰۰ م) اشاره دارد (Cribb, 2010: 95-96) که قلمرو امپراتوری کوشان را نیز زیر فرمان داشت. کیداری‌ها به شمال شرقی ایران هجوم بردند و مرو را تسخیر کردند. آنها حتی تا ری تاختند (مسعودی، ۱۳۹۶: ۲۵۶-۲۵۷). بهرام به بسیج قوا پرداخت و پس از صلح با رومیان در ۴۲۲ م، کیداری‌ها را درهم کوبید و شاه آنها را کشت (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۶۲۱). خاطره نبرد با مهاجمان شمال شرقی به اساطیر ایران نیز راه یافت، داستان آرش و پرتاب تیر برای تعیین مرز ایرانشهر که در نتیجه آن جیحون مرز بین توران و ایران شد، به احتمال زیاد به این نبردها مربوط می‌شود.^۲ همینطور اسفندیار که با در خاک کردن نیزه خود در بلخ، به شاه خیونی‌ها هشدار داد که پیشروی آنها به آن سوی نیزه به معنی حمله به ایران‌شهر خواهد بود (Payne, 2015: 294-295). شاید بهرام نیز بر این باور بود که می‌بایست مرزهای باستانی ایرانشهر را تعیین کند و از همین رو شهر مرو رود را ساخت یا بازسازی کرد.

یزدگرد دوم (۴۳۹-۴۵۷ م) اندکی پس از عقد پیمان صلح با رومیان، به سمت ارمنستان ساسانی حرکت کرد و با شکست ارمنی‌ها، اشراف و سپاهیان‌شان را اسیر کرده و به استان‌های شرقی ساسانیان برای محافظت از مرزها در برابر حملات خیونی‌ها فرستاد (Eliše, 1982: 192). عمده تهدید مرزهای شمال شرقی ایران‌شهر در دوره یزدگرد نیز توسط

کیداری‌ها انجام می‌شد که پیشتر مشخص شد که شاخه‌ای از خیونی‌ها بودند (Tremblay, 2018: 288, Potts, 2018: 188). در سال ۴۵۳م، یزدگرد مرکز فرماندهی خود را به نیشاپور منتقل کرد (Frye, 1983: 146) تا با تهدید خیونی‌ها روبرو شود و مهرنرسه (Mihr-Narseh) را به عنوان وُزُرگ فَرَمَدار (Wuzurg framadār) شاهنشاهی ساسانی منصوب کرد. اقامت یزدگرد در شمال شرق ایران سال‌ها ادامه یافت. مطابق گزارش شهرستان‌های/یرانشهر، یزدگرد دوم شهر کومش را استحکام بخشید تا دژی استوار در برابر مهاجمان باشد (Daryae, 2002: 38). در همین دوره بود که وی استان «ایران خوره یزدگرد» (Eran-Khwarrah-Yazdegerd) را ایجاد کرد (Gyselen, 1998: 537). این نکته که بیشترین سکه‌های دوران یزدگرد دوم در ضرابخانه‌های مرو و گرگان ضرب شده‌اند، خود گویای هزینه سنگین نبرد با مهاجمان شرقی بود (Schindel, 2004: 87-386).

حضور طولانی مدت یزدگرد دوم در شمال شرق ایران و نبرد طولانی وی با خیونی‌ها، خاطره نبرد ایران و توران در اساطیر ایرانی را زنده کرد تا حدی که عنوان تازه‌ای به عنوان شاهان ساسانی اضافه شد. در حقیقت، او نخستین شاه ساسانی بود که عنوان «مزداپرست بغ، کی یزدگرد» ("The Mazda-worshipping majesty, the Kayanid") را بر روی سکه‌های خود نوشت (Göbl, 1983: 330). اگرچه ساسانیان از زمان شاپور دوم از لقب «کی» استفاده می‌کردند اما استفاده از این واژه در دوره یزدگرد دوم گسترش یافت. به احتمال زیاد یکی از مهمترین دلایل استفاده زیاد از این عنوان و سعی شاهان ساسانی در اتصال خود به شاهان اساطیری کیانی، نبردهای سرنوشت‌ساز آنها با خیونی‌ها و کیداری‌ها بود که خود خاطره نبرد با تورانیان را زنده می‌کرد و موجب تغییر در ایدئولوژی سیاسی آنها شد (Shayegan, 2017, 807).

۴. نبرد یزدگرد دوم با خیونی‌ها و بازتاب آن در یادگار زیربان

۴-۱. روایتی چند گونه از داستان نبرد گشتاسب با ارجاسب

همانطور که قبلاً اشاره شد موضوع یادگار زیربان نبرد گشتاسب شاه کیانی با ارجاسب خیونی است. این داستان نخستین بار در یشت‌های اوستا گزارش شد و در این بخش از اوستا بارها از خیونی‌ها به صورت خیونا (X'iiiona) یاد شده‌است. ارجاسب نیز با عنوان «ارجاسب خیونی» نامیده می‌شد و دشمن گشتاسب محسوب می‌شد. برای مثال در کرده

هفتم گوش‌یشت (Gushyasht) آمده که «مرا این کامیابی ارزانی دار که با «ارجاسپ خیون» گناهکار بجنگم و بر او پیروز شوم» (دوستخواه، ۱۳۹۶: ج ۱: ۳۵۰) و در همین کرده، باز آمده که «دیگر باره همای و واریدگنا^۳ را از سرزمین خیون‌ها به خانمان بازگردانم، که سرزمین‌های خیون‌ها را برافکنم» (دوستخواه، ۱۳۹۶: ج ۱: ۳۵۱). در کرده سیزدهم زامیادیش (Zamyad Yasht) نوشته شده که کی گشتاسپ دلیر بر ارجاسپ دروند و دیگر خیون‌های تبهکار بدکنش چیره شد (دوستخواه، ۱۳۹۶: ج ۱: ۵۰۱). در زند و همن‌یشت (Zand-i Wahman Yasht) به عنوان یک متن آخرالزمانی، خیونیان در کنار «ترک و اتور (A-tur)»، توپید (Topit)، اودرک (Audrak)، کوهیاران (Mountaineer)، چینیان، کابلیان، سغدیان و خیونیان سپید سرخ‌پوش (white army appareled in red) به عنوان اقوامی که ایران را فتح خواهند کرد، نام‌برده می‌شوند (Anklesaria, 1957: 34-35, 112). اما پرسشی که اینجا مطرح می‌شود این است که اگر طبق متون و منابع، خیونی‌ها در قرن چهارم و پنجم به شمال شرقی ایران تاختند، چرا در اوستا که قدمت آن به قرن‌ها قبل از روی کار آمدن ساسانیان برمی‌گردد، از خیونی‌ها سخن رفته‌است؟ در پاسخ باید گفت که احتمالاً پاره‌ای از اوستا در قرن‌های چهارم و پنجم میلادی بازنویسی شده‌است و چون مهاجمان شمال شرقی ایران در آن زمان خیونی نام داشتند، کاتبان از این نام استفاده کردند. این ادعا با بررسی داستان گشتاسپ و نبردش با ارجاسپ در متون پهلوی و اسلامی تقویت می‌شود.

علاوه بر سنت اوستایی، خیونی‌ها به صورت خیون (Xyōn) در داستان‌های پهلوی مربوط به گشتاسپ، جاماسپ و نبردشان با ارجاسپ به دفعات نام برده می‌شوند. *ایادگار جاماسپ* (Ayādgar ī Jāmāsp) دیگر اثری است که در چندین فصل شامل پاسخ جاماسپ به پرسش‌های گشتاسپ و پاره‌ای از پیشگویی‌های وی به‌ویژه در مورد آخرالزمان می‌شود. فصل هشتم آن دربارهٔ مردم هندوستان، چین، ترکستان، تازیان، و بربرستان است که شامل خیونیان نیز می‌شود (Bailey, 1930-32: 585-86, 591; Wolfgang, 1991: 485-486). چکیده‌ای از این داستان در دینکرد ذکر شده و در قسمت‌های مختلف به مانند کتاب هفتم دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۷۲-۷۷) از ارجاسپ خیونی یاد شده است. در بندهش نیز به این نبردها اشاره شده‌است (بندهش، ۱۳۸۰: ۷۲، ۱۴۰). از سوی دیگر، نخستین متون اسلامی نیز داستان گشتاسپ و نبرد با ارجاسپ را گزارش کرده‌اند. دقتی که به خدای‌نامه‌ها دسترسی داشت، این داستان را به شعر درآورد و بعد از مرگش، فردوسی آن را در شاهنامه گنجانده (فردوسی،

۱۳۸۴: ج ۵: ۷۶-۱۴۹). علاوه بر فردوسی، نخستین مورخان اسلامی مانند طبری (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۴۷۸)، ثعالبی، بلعمی و ابن مسکویه به این داستان اشاره کرده‌اند. طبری، بلعمی و ابن مسکویه از دشمن گشتاسب با نام خرزاسف یاد کردند (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۴۷۸؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۴۶۱-۴۶۸؛ مسکویه، ۱۴۲۴: ج ۱: ۷۸-۷۹). طبری تنها اشاره‌ای کوتاه به مرگ زرین (زریر) می‌کند (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۴۷۸) و به داستان اسفندیار می‌پردازد. اما بلعمی شرح کامل‌تری از نبرد زریر با سپاه ترکان آورده است. ثعالبی، دیگر تاریخ نویس سده‌های نخستین اسلامی، در *غررالسیر* این داستان را، که البته اختلافاتی با متن اصلی آن دارد، نقل کرده‌است (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۷۳).

نکته جالب در متون اسلامی این است که هنگام ذکر داستان مشابه از ارجاسب و نبرد وی با گشتاسب، این متون از ارجاسب با عنوان شاه ترکان یاد می‌کرده‌اند (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۴۷۸ - ۴۸۱؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۴۶۲-۴۶۵؛ مسکویه، ۱۴۲۴: ج ۱: ۷۸-۷۹؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۷۳). در شاهنامه نیز ارجاسب شاه توران، ترکان و چین خوانده شده‌است (فردوسی، ۱۳۸۴: ج ۵: ۷۶-۱۴۹). به نظر می‌رسد تغییر در نام طایفه ارجاسب به دلیل شرایط زمان نویسندگان این متون باشد. درست به مانند کاتبانی که احتمالاً پاره‌ای از اوستا را بازنویسی کرده‌بودند. در دوره‌ای که طبری، بلعمی، ابن مسکویه و ثعالبی در حال نگارش آثارشان بوده‌اند (یعنی سده‌های سوم تا پنجم هجری شمسی/سده‌های نهم تا یازدهم میلادی) دیگر اثری از خیونی‌ها و حملاتشان به شمال شرق ایران نبود و در سده‌های نخست اسلامی ترکان جای خیونی‌ها و دیگر هون‌های ایرانی را گرفته بودند. از این‌رو استفاده از شاه ترکان برای ارجاسب هنگام نقل داستان نبرد ارجاسب با گشتاسب توسط این مورخان نوعی انطباق با وقایع زمانشان محسوب می‌شد. ترکانی که برای مردمان آن روز نامی آشنا و خطری بزرگ بودند. این متون نه تنها در داستان اساطیری گشتاسب از ارجاسب با عنوان شاه ترک یاد کرده‌اند، بلکه در هجوم خیونی‌ها به شمال شرق ایران در سده‌های چهارم و پنجم میلادی نیز آنها را «ترک» (مسعودی، ۱۳۹۶: ج ۱: ۲۵۶) و «ترکان» خوانده (دینوری، ۱۳۹۵: ۸۴؛ طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۶۲۲) و از حاکمان آنها با عنوان خاقان ترک (طبری، ۱۳۵۲: ج ۲: ۶۲۱-۶۲۲؛ مسعودی، ۱۳۹۶: ۲۵۶؛ مسکویه، ۱۴۲۴: ج ۱: ۱۱۹-۱۲۰) و پادشاه ترکان (دینوری، ۱۳۹۵: ۸۴) یاد کرده‌اند. اگرچه این متون ترکان را جایگزین خیونی‌ها می‌کنند اما همانطور که ذبیح‌الله صفا اشاره کرده برخی از این متون از متون پهلوی استفاده کردند. برای مثال شاهنامه ابومنصوری منبع مشترک روایت

ثعالبی و دقیقی بوده‌است (صفا، ۱۳۶۹: ۵۹۵-۵۹۶) و روایت ثعالبی شباهت زیادی به داستان یادگار زریران دارد. یادگار زریران همچنین بر حماسه‌های زبان گورانی به‌طور عام و «رزم-نامه کنیزک» به‌طور خاص نیز تاثیر گذاشته است (اکبری مفاخر، ۱۳۹۳: ۱۵۴-۱۵۵). بررسی تطبیقی جزئیات آمده در یادگار زریران با منابع اسلامی و متون چینی اطلاعات تازه‌ای در اختیار می‌گذارد که در ادامه بدان اشاره خواهد شد.

۲-۴. یادگار زریران متن حماسی پیشاساسانی یا روایتی از تاریخ یزدگرد دوم؟

همانطور که در بالا گفته شد یکی از مهمترین چالش‌های عمر سیاسی یزدگرد دوم، نبرد وی با خیونی‌ها بود. درست در همین زمان برای نخستین بار، متون چینی از شاه ساسانی که به دربار وی شمالی (Northern Wei (北魏)) سفیر می‌فرستد، سخن می‌کنند. همزمانی این سفارت، که در سال‌های بعد هم ادامه یافت، با حملات کیداری‌ها به احتمال زیاد حکایت از یاری جستن از امپراتوران وی شمالی برای دفع خطر خیونی‌ها دارد و به همین خاطر از نیمه دهه ۴۴۰ میلادی، شاه ساسانی چند مرتبه به دربار امپراتوری وی شمالی سفیر می‌فرستد (Wei shou, 1974: j. 102: 2263). ارتباط دربار ساسانیان و وی شمالی تا حدی بوده که جزئیات خاندان سلطنتی و مقامات دربار یزدگرد دوم برای اولین بار در فصل صد و دوم وی‌شو ذکر شده‌است. در این گزارش نخستین بار از نام بوسی (bosi (波斯)) برای نامیدن سرزمین ساسانی استفاده شد (Wei shou, 1974: j. 102: 2271). گزارش وی‌شو در مورد ارکان دربار ساسانی عبارت است از:

國人號王曰「醫噴」，妃曰「防步率」，王之諸子曰「殺野」。
。大官有摸胡壇，掌國內獄訟；泥忽汗，掌庫藏開禁；〔二〇〕
地卑，〔二一〕掌文書及眾務；次有遏羅訶地，掌王之內事；薛
波勃，掌四方兵馬。其下皆有屬官，分統其事。(Wei shou, 1974: j.
102: 2271)

مردم پادشاه را «ایی زن» (醫噴 (yī-zàn))، شاه بانو را «فان بو شوی» (fán bù shuài) (防步率) و شاهزادگان را «شایه» (殺野 (shā yě)) می‌خوانند. در میان ماموران عالی رتبه، مقامی با عنوان «موهوتان» (摸胡壇 (mō hú tán)) (موبد) هست که مسئول امور قضایی و قانونی است، دیگری با عنوان «نی هو هان» (泥忽汗 (ní hū hàn)) وجود دارد که مسئول انبار دولتی است. صاحب‌منصبی با عنوان «دی بی» (地卑 (dì bēi)) هست که دبیر است،

همینطور «نو لو هو تی» (no-lo-ho-ti' / 'è luó hē dì' (暹羅訶地)) مسئول امور درباری و «سی پو پو» (Sie po po (薛波勃)) (سپهبد) مسئول امور نظامی هر چهار گوشه کشور هستند. افرادی نیز تحت فرمان این مقامات در جاهای مختلف و با عناوین گوناگون به خدمت مشغول هستند.

این اطلاعات در متون چینی در نوع خود منحصربه‌فرد است زیرا در دیگر منابع چینی مشابه چنین اطلاعاتی یافت نمی‌شود و یا صرفاً تکرار اطلاعات وی‌شو است. نخستین نام «ایی زَن» که از دو کاراکتر «ایی» (翳) و «زَن» (贗) تشکیل شده است، گمان می‌رود که آوانوشتی از نام یزدگرد باشد. همانطور که هوری (K. Hori) خاطرنشان کرده‌است، واژه «ایی زَن» در واقع همان واژه «ایزد» است (Hori, 1908: 248) که در فارسی میانه به شکل «یزد»^۴ بوده‌است. نام یزدگرد یا یزدکرت (Yazdekert) در زبان پهلوی، که به معنی «خدا ساخته» است، ترکیبی است از «یَزْتَه» به معنی «خدایی» و «کرتَه» به معنی «ساخته» است. این نوع از ضبط اسامی اشخاص و مکان‌های ایرانی در متون چینی بسیار متداول است.^۵ لوفر بر این باور است که «فان بو شوی» آوانوشتی از بانیشن (Bānbišn) لقب ملکه ساسانی است (Laufer, 1919: 531). در واقع بامبوش (Bāmbušt) که صورت سغدی بانیشن است، به زبان‌های اویغوری و چینی انتقال پیدا کرده‌است. (Henning, 1940: 17) «شایه» لقب شاهزادگان ساسانی بود. این واژه در زبان پهلوی نیز شاه (Šāh) و در پارسی باستان و اوستایی به صورت خشتره (Xšathra) بوده‌است (Laufer, 1919: 530). در ادامه متن از مقامات «موهوتان»، «نی هو هان»، «دی بی»، «نو لو هو تی» و «سی پوپو» نام می‌برد که بسیار شبیه مناصب دربار یزدگرد دوم است. به عقیده بعضی از محققان مانند کریستین سن (کریستین سن، ۱۳۷۸: ۳۷۲-۳۷۴) و اشتاین (Stein, 1920: 50) فهرستی که مسعودی در *التنبيه* از مقامات و مناصب ساسانی آورده، به دوره پادشاهی یزدگرد دوم تعلق دارد که وی مناصب و درجات آنها را اینچنین تشریح کرده است:

«ایرانیان منصب‌ها داشتند و مهمتر از همه پنج منصب بود که صاحبانش واسطه میان شاه و رعیت بودند. اول و مهمتر از همه موبد بود که معنی آن حافظ دین است... موبدان موبد، رئیس موبدان و قاضی القضاة بود و اعتبار فراوان داشت و همانند پیامبران بود. هیربدان از لحاظ مقام مادون موبدان بودند. دوم،

وزیر که عنوان وی وزرگ فرمادار بود، یعنی بزرگتر مأمور. سوم، اسپهبد یا امیرالامرا بود که معنی آن حافظ سپاه است. چهارم، دبیربد که به معنی حافظ کتاب است. پنجم، تخشه‌بد یعنی حافظ و رئیس همه کسانی که با دست کار میکنند، چون اهل حرفه و کشاورزان و کسبه و دیگران. بعضی وی را «واستریوش» نامیده‌اند. اینان مدبران ملک بودند که به انجام امور کشور قیام می‌کردند و مابین شاه و رعیت واسطه بودند» (مسعودی، ۱۳۹۱: ۷۳-۷۴).

تفاوت مقامات و درجات این دوره با زمان یزدگرد اول، آمدن موبدان موبد در راس فهرست و ذکر هیربدان‌هیربد به عنوان مقام مادون آن است که خود نتیجه ایجاد تمرکز در دستگاه دینی ساسانی بوده‌است (کریستین‌سن، ۱۳۷۸: ۳۷۲-۳۷۴). علاوه بر آن در این فهرست از منصب هوتخشانشان‌بد (Ho Tokhshan Bod) نیز نام برده شده‌است که همانطور که ذکر شد احتمالاً در این دوره شکل گرفت. نکته جالب در اینجا شباهت گزارش مسعودی با ترتیب مقامات در وی‌شو است. در هر دو گزارش موبدان موبد بعد از شاه جایگاه نخست را دارد که تأکیدی است بر اینکه ترتیب مقامات در گزارش وی‌شو نیز به دوره یزدگرد تعلق دارد. در اثر مسعودی آمده که موبدان موبد «قاضی القضاة» بود که با گزارش وی‌شو مطابقت دارد. در ادامه از عنوان «نی هو هان» به عنوان مسئول انبار دولتی یاد کرده‌است که احتمال بسیار با هوتخشبد مطابقت دارد. هوتخشبد لقب واستریوشان سالار (Vastrioshansalar)، وزیر مالیه و هم وزیر فلاح و صنعت و تجارت دربار ساسانی بوده‌است (کریستین‌سن، ۱۳۷۸: ۸۷-۸۸)، واژه «دی بی» نیز همان دبیربد (Dibīrbed) است. اما در مورد واژه «نو لو هو تی» برتولد لوفر معتقد است که این واژه رونوشتی از «ارگبد» (Argabed) است. ارگبد نیز می‌بایست شکلی از لقب ارگابیدس (Argabides) یا ارتابیدس (Artabides) بوده باشد (Laufer, 1919: 532-533). از متن تاریخ تئوفیلاکت اینطور برداشت می‌شود که ارگبد مسئول تشریفات شاه و دربار بوده‌است. تئوفیلاکت سیموکاتا در تاریخ خویش می‌نویسد: «مردمی که ارتابیدس لقب دارند^۷ پادشاهی را نگهدارند و اینها دیهیم پادشاهی را بر سر شاه قرار می‌دهند» (Whitby et al, 1986: 101). تفضلی بر این باور است که لقب هرژبد (Hrzhbd) در داستان سیاوش و سودابه در شاهنامه بسیار مشابه لقب ارگبد است (Tafazzoli, 1990: 302). در آخر وی‌شو از «سی‌پوپو» یاد می‌کند که مسئول امور نظامی کشور است. این عنوان به وضوح با اسپهبد مطابقت دارد (Laufer, 1919: 533) که فرمانده تمامی قوای نظامی کشور بود.

جدا از وی‌شو و *التنبیه*، نویسنده نوشتار حاضر بر این باور است که یادگار زریران نیز در دوره یزدگرد دوم تألیف شده زیرا علاوه بر اشاره به خیونی‌ها، این اثر فهرستی مشابه با فهرست‌های وی‌شو و *التنبیه* از القاب مقامات و ارکان دربار یزدگرد دوم ارائه می‌دهد. برخی محققان به دلیل وجود بعضی کلمات پارتی چنین استدلال کردند که زمان سرایش یادگار زریران بایستی مربوط به دوره اشکانی باشد. مری بویس بر این باور بود که «شباهت‌های سبکی و همسانی جلوه‌های حماسی بین یادگار زریران و شاهنامه نشان از رواج یک سنت دیرین حماسه‌سرایی در شمال شرقی ایران دارد که به گونه شفاهی و به صورت سینه به سینه، بدون وقفه تداوم یافته است» (Boyce, 1957: 36). وجود اصطلاحات سیاسی دوره ساسانی در یادگار زریران از تدوین دوباره این اثر در عصر یزدگرد دوم حکایت دارد. به احتمال زیاد، این اثر را مؤلفانی در دوره ساسانی همانگونه که به صورت شفاهی و سینه-به-سینه نقل شده بود، گردآوری کردند. همچنانکه در بالا به‌طور مفصل بحث شد، گزارش-های *التنبیه* و وی‌شو از ترتیب مقامات دربار ساسانی، به دوره یزدگرد دوم تعلق دارد. در این دو گزارش موبدان موبد بعد از شاه در جایگاه نخست قرار دارد. بعد از موبدان موبد از عنوان هوتخشبد یا واستریوشان سالار، دبیربد، «ارگبد» (Argabed) و سپهبد یاد کرده‌اند (Laufer, 1919: 533).

همانطور که در گزارش وی‌شو مشاهده شد، شاهزادگان در دربار یزدگرد بعد از شاه و ملکه در جایگاه سوم قرار داشتند. در آغاز متن یادگار زریران نیز از گشتاسب شاه با پسران، برادران و شاهزادگان سخن رفته‌است. در این اثر، از ایران با عنوان ایران‌شهر یاد می‌شود (آموزگار، ۱۳۹۵: ۱۵، ۲۱ و ۲۴). عنوانی که اکثر محققان بر ابداع آن در دوره ساسانی هم‌نظر هستند (MacKenzie, 1998: 534). در مقابل برای نامیدن دشمنان ایران‌شهر از واژه خیونان استفاده شده و ارجاسب با عنوان «خداوندگار خیونان» یاد شده‌است (آموزگار، ۱۳۹۵: ۱۵، ۲۷، ۳۰، ۳۱ و ۳۷). همین‌طور از ابتدای داستان از مقامات دربار گشتاسب با عناوینی مشابه مقامات دربار یزدگرد دوم سخن می‌رود. از جاماسب با عنوان پیشینیان سالار (آموزگار، ۱۳۹۵: ۱۵) به معنی صدراعظم یا وزرگ فرمادار نام رفته که به مانند وُزرگ فرمادار دربار یزدگرد دوم مهرنرسه نقش مهمی در دربار گشتاسب داشته‌است. مهرنرسه در دوره پادشاهی چندین شاه از جمله یزدگرد یکم، بهرام پنجم، و یزدگرد دوم جایگاه مهمی در دربار ساسانی داشت. در صفحات ۵ و ۸ از ابراهیم دبیران مهست (Dibīrān mahist) یاد شده (آموزگار، ۱۳۹۵: ۵، ۸) که می‌تواند همان دبیربد باشد. از زریر با عنوان سپاهبد نیو (Spāhbed nēw) (آموزگار، ۱۳۹۵:

۲۹، ۳۰، ۳۳ و ۳۵، ۸) یا ایران‌سپاهبد (Ērān-spāhbed) (آموزگار، ۱۳۹۵: ۳۳، ۳۵ و ۳۹) یاد می‌شود. همینطور از دریگبد (رئیس دربار) در صفحه ۲۵ سخن رفته که می‌تواند همان ارگبد باشد (آموزگار، ۱۳۹۵: ۲۵).

شرایط جغرافیایی ایران و تهدیداتی که از غرب و شرق بنیان کشور را مورد تهدید قرار می‌داد، یکی از مهمترین دلایل نقل آثاری مانند *یادگار زریران* بود. این اثر که مضمون اصلی آن مقاومت و پایداری ایرانیان برابر خیونی‌ها یا مهاجمان به مرزهای شمال شرقی ایران است، در زمره آثار ادبیات پایداری قرار می‌گیرد. ادبیات پایداری به طور کلی به شاخه‌ای از ادبیات گفته می‌شود که مضمون اصلی آنها استقامت و پایداری در برابر دشمنان متجاوز است. داستان شرح جنگ گشتاسپ، پادشاه ایران، با ارجاسپ، پادشاه خیونی‌ها، از برجسته‌ترین داستان‌های ادبیات پایداری در ایران باستان است که درونمایه آن مقاومت گسترده و همه‌جانبه مردم در برابر هجوم دشمنان به ایران شهر است. همانطور که اشاره شد، ساسانیان از زمان شاپور دوم از لقب «کی» (Kay) استفاده می‌کردند اما استفاده از این واژه در دوره یزدگرد دوم گسترش یافت. به احتمال زیاد یکی از مهمترین دلایل استفاده زیاد از این عنوان و سعی شاهان ساسانی در اتصال خود به شاهان اساطیری کیانی، نبردهای سرنوشت‌ساز آنها با خیونی‌ها و کیداری‌ها بود که خود خاطره نبرد با تورانیان را زنده می‌کرد و موجب تغییر در ایدئولوژی سیاسی آنها شد (Shayegan, 2017, 807). امری که از زمان یزدگرد اول و بهرام پنجم آغاز شد و در زمان یزدگرد دوم به اوج رسید (Ibid, 2017, 806-807) که خود حکایت از تمرکز نگاه آنها به شرق داشت.

برخی محققان بر این باورند که *یادگار زریران* به شکل نمایش اجرا می‌شده است. در واقع، وجود ویژگی‌های نمایش‌گونه در این اثر منجر می‌شود تا برخی محققان آن را تنها یک اثر حماسی در ادبیات پایداری ساسانیان ندانسته و بر اینکه این اثر یک نمایشنامه است تأکید کنند (کیا، ۱۳۷۵: ۲۶-۲۹). یعنی درست در سال‌هایی که یزدگرد درگیر نبرد با مهاجمان خیونی یا کیداری بود، این نمایش‌نامه جهت تنویر افکار عمومی اجرا می‌شد. اگرچه داستان این کتاب به دوره اساطیری ایران تعلق دارد اما عناصر روایت این اثر گویای آن است که در دوره ساسانی با شرایط آن روز تطبیق داده شده و به نمایش درمی‌آمده است. برای این ادعا می‌توان چند دلیل آورد، نخست آنکه متن *یادگار زریران* تلفیقی از شعر و نثر

است و این تلفیق نشان از آن دارد که قطعات منظوم، جوهر نمایش و جملات منثور نیز ابزار توصیفی شخصیت‌های داستان و وقایع هستند. دوم آن که وجود سبک قراردادی معرفی قهرمانان داستان به تقلید از دیگر نمایشنامه‌های شرق باستان از جمله حماسه گیل‌گامش، مانند: «گیل‌گامش برخاست و گفت...» (George, 1999: 10) یا «گیل‌گامش تحقیر کرد و گفت...» (Ibid, 50)، نشان از اصل نمایشی داستان یادگار زریران دارد. از همین‌روست که ورود و معرفی پسران و برادران شاه به نثر بوده و سخنان آنها به شعر است. برای مثال:

«پس جاماسب پیشینیان‌سالار (صدراعظم)، زود اندرون شد و به گشتاسب گفت... (آموزگار، ۱۳۹۵:

۱۵)، سپس آن سپاهبد دلیر، زریر، چون دید که گشتاسب شاه اندیشناک شد، زود اندرون شد و به گشتاسب شاه گفت... (همان: ۱۷)، پس آن فرشاورد، پسر گشتاسب شاه شود و گوید... (همان: ۲۸)، پس ارجاسب، خداوندگار خیونان از سر کوه نگاه کند و گوید... (همان: ۳۱)، پس آن بیدرفش جادوگر بر پای ایستد و گوید... (همان: ۳۱)».

در یادگار زریران گذشت زمان و مکان احساس نمی‌شود زیرا که تماشاگر و بازیگران نمایش می‌توانند اتفاقات نمایش را در چند نقطه و زمان ببینند و از روند کلی نمایش آگاهی یابند. برای نمونه، اشراف و تسلط تماشاگران بر وقایع صحنه را در هنگام آگاه شدن زریر از نامه ارجاسب خیونی می‌توان دید (آموزگار، ۱۳۹۵: ۱۶-۱۷). نکته پایانی اینکه چون اسفندیار در «فروردین روز» ارجاسب را از ایران‌شهر بیرون کرده، شاید باعث شده که ایرانیان این روز را جشن بگیرند. ابوریحان بیرونی می‌نویسد: «این روز را فروردگان خوانده و آن را جشن می‌گرفته‌اند» (ابوریحان بیرونی، ۱۳۹۸: ۲۸۶). برخی محققان بر این باورند که جشن فروردگان به نوعی به فروشی‌های درگذشتگان ارتباط دارد و از آنجاکه در یشت سیزدهم یا فروردین یشت، فرورهای قهرمان‌های اصلی یادگار زریران همچون زریر، گشتاسب، بستور و غیره مورد ستایش قرار گرفته‌اند، نمایش آیینی یادگار زریران شاید در اواخر اسفند ماه هنگام فرود فروشی‌های مردگان، برگزار می‌شد (کیا، ۱۳۷۵: ۳۰).

۵. نتیجه‌گیری

ایرانیان باستان تاریخ را در قالب روایت حماسی نسل به نسل انتقال می‌دادند که با گذشت زمان به «حماسه تاریخی» تبدیل می‌شد. اکثر محققان بر این باورند که بنیاد شکل‌گیری یادگار زریران به دوران اشکانی بازمی‌گردد، ولی نوشتار نهایی آن در روزگار ساسانی به زبان پهلوی (فارسی میانه) همراه با تأثیراتی از زبان پارتی شکل گرفته و این متن با نثری

آمیخته به شعر همراه بوده‌است. مقاله حاضر ضمن اذعان به وجود رگه‌هایی از تاثیرات زبان و فرهنگ پیشاساسانی، نشان می‌دهد که این اثر در دوره یزدگرد دوم ساسانی دوباره روایت گشته یا به اصطلاح با توجه به شرایط زمانه به‌روز شده است. همچنین وجود اصطلاحات سیاسی دوره یزدگرد دوم در *یادگار زریران* که با اطلاعات ذکر شده در اثر *التنبیه و وی‌شو* تطبیق دارد، گویای این مطلب است که *یادگار زریران* روایتی از نبرد با خیونی‌ها در مرزهای شمال شرقی بوده‌است. همانطور که بحث شد خیونی‌ها یا کیداری‌ها در قرن پنجم میلادی به مرزهای شمال شرق ایران تاخته و باعث شدند یزدگرد دوم لشکریان را به شمال شرق منتقل کند و برای سرکوبی آنها مدتی طولانی در آن نواحی بماند. حضور طولانی مدت یزدگرد دوم در شمال شرق و نبرد طولانی وی با خیونی‌ها، خاطره نبرد ایران و توران در اساطیر ایرانی را زنده کرد تا حدی که عنوان «مزدآپرست بغ، کی یزدگرد» را بر روی سکه‌های یزدگرد دوم می‌بینیم. به احتمال زیاد یکی از مهمترین دلایل استفاده زیاد از این عنوان و سعی شاهان ساسانی در اتصال خود به شاهان اساطیری کیانی، نبردهای سرنوشت‌ساز آنها با خیونی‌ها و کیداری‌ها بود که خاطره آن در *یادگار زریران* برای نسل‌های بعد باقی مانده است.

پی‌نوشت:

- ۱- جهت آگاهی از تحقیقاتی که تا کنون درباره *یادگار زریران* انجام شده، رجوع کنید به، MacKenzie, 1984, 163.
- ۲- شاید یادآور ستونی باشد که بهرام پنجم در جیحون برپا ساخت که خود تأکیدی بود بر اینکه که جیحون مرز شرقی ایران شهر را تشکیل می‌داد (Potts, 2018: 291).
- ۳- این دو، دختران گشتاسب هستند که توسط ارحاسب ربوده شدند.
- ۴- یزد (yazad or yazd) که شکل جمع آن به صورت یزدان (yazdān) بوده‌است.
- ۵- برای نمونه، در هوهان‌شو پایتخت اشکانیان به صورت خه‌دو (Hedu(和攢)) آمده‌است که بنابر نظر محققان آوانوشتی از هکاتوم‌پلیس است (Hill, 2015: 245).
- ۶- یا هرگبد (Hargbed) در پهلوی پارسی.
- ۷- برتولد لوفر از قول نولدکه نقل می‌کند که ارتابیدس احتمالاً شکلی از «ارگابیدس» بوده‌است (Laufer, 1919: 532-533).

منابع

- آذرانداز، عباس. یادگار زریران. نمونه ای از هنر شاعری ایرانیان در دوره میانه. زبانشناخت. ۴(۲). ۲۴-۱.
- آموزگار، ژاله. یادگار زریران. تهران: انتشارات معین. ۱۳۹۵.
- ابوریحان بیرونی، محمد بن احمد. آثار الباقیه. پرویز سپیتمان (اذکابی). تهران: نشر علمی. ۱۳۹۸.
- اکبری مفاخر، آرش. رزم‌نامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران). ۱۰(۱۸). ۱۴۵-۱۷۱.
- بلعمی، ابوعلی. تاریخ بلعمی. تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: کتابفروشی زوار. ۱۳۵۳.
- بنداهش (فرنبرغ دادگی). مهرداد بهار. تهران: توس. ۱۳۸۰.
- بهار، محمدتقی. ترجمه چند متن پهلوی. تهران: سپهر. ۱۳۴۷.
- بهار، مهرداد. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگاه. ۱۳۶۴.
- تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن. ۱۳۹۸.
- ثعالبی نیشابوری. ابومنصور عبدالملک بن محمد. تاریخ ثعالبی. مترجم: محمد فضالی. تهران: نقره. ۱۳۶۸.
- جاماسب آسانا. متن‌های پهلوی. به کوشش سعید عریان. تهران: سازمان میراث فرهنگی ۱۳۸۲.
- دوستخواه، جلیل. اوستا. دو جلد. تهران: انتشارات مروارید. ۱۳۹۶.
- دینکرد هفتم. مترجم محمدتقی راشد‌محصل. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۸۹.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. اخبار الطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی. ۱۳۹۵.
- صفا، ذبیح‌الله. حماسه سرایی در ایران. چاپ پنجم. تهران: امیر کبیر. ۱۳۶۹.
- طبری، محمد بن جریر. تاریخ الرسل والملوک. تهران: انتشارات اساطیر. ۱۳۵۲.
- غیبی، بیژن. «یادگار زریران». فردوسی و شاهنامه سرایی (برگزیده مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. ۱۳۹۰.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. تصحیح جلال خالقی مطلق. ۸ جلد. تهران: انتشارات مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۸۴.
- قدرت دیزجی. مهرداد. «پارت و خراسان در دوره ساسانی: پژوهشی در جغرافیای تاریخی». نشریه تاریخ اسلام و ایران. شماره ۲۹. پیاپی ۱۱۹. ۱۳۹۵. ۱۶۹-۱۸۶.

- کریستن‌سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: صدای معاصر. ۱۳۷۸.
- کیا، خجسته. *قهرمانان بادپا در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی*. تهران: نشر مرکز. ۱۳۷۵.
- مسعودی، علی بن حسین. *التنبيه و الاشراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۹۱.
- مسعودی، علی بن حسین. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. دو جلد. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۹۶.
- مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب. *تجارب الامم و تعاقب الهمم*. جلد اول. بیروت. دارالکتب العلمی. ۱۴۲۴.
- نوابی، یحیی ماهیار. *یادگار زریران*. تهران: اساطیر. ۱۳۷۴.
- نولدکه، تئودور. *حماسه ملی ایران*. ترجمه بزرگ علوی. تهران: نشر نگاه. ۱۳۸۴.
- Afram, M., *Nomina propria iranica in nummis: Materialgrundlagen zu den iranischen Personennamen auf antiken Münzen*, Vienna, 1986.
- Ammianus Marcellinus, *History*, Translated by John C. Rolfe. Loeb Classical Library, Harvard, Harvard University Press, 1956.
- Anklesaria, B. T. *Zand-î Vohûman yasn and Two Pahlavi Fragments*, Bombay, 1957.
- Bailey, W., "To the Žamasp Namak II," *BSOS* 6, 1930-1932, 581-600.
- Bartholomae, Christian, *Zur Kenntnis der mitteliranischen Mundarten IV*, Sb. Heidelberger Ak. d. Wissenschaften, 1922.
- Benveniste, Emile, "Mémorial de Zarēr", *Journal Asiatique*, Paris, 1932, 245-293.
- Boyce, M., "Ayadgar-I-Zareran," *Encyclopedia Iranica*, Vol. III, Fasc. 2, 1987, 126-127.
- Boyce, M., "The Parthian gōsān and Iranian Minstrel Tradition," *JRAS*, 1957, 10-45.
- Cribb, Joe, "The Kidarites, the numismatic evidence," Edited by M. Afram et al. *Coins, Art and Chronology II*, 2010, 91-146.
- Christensen, Arthur, *L'Iran sous les Sassanides*, Copenhagen: Levin and Munksgaard, 1936.
- Elišē (Elisaeus), *History of Vardan and the Armenian War*, Translated by Robert W. Thomson, Cambridge: Harvard University Press, 1982.
- Felix, Wolfgang, "Chionites," *Encyclopedia Iranica*, Vol. V, Fasc.5, 1991, 485-487.
- Frye, R.N., "Iran under the Sasanians," in *The Cambridge History of Iran III/1*, edited by Ehsan Yarshater, Cambridge: Cambridge University Press, 1983, 116-80.

- Geiger, Wilhelm, *Das Yātkār-i Zarīrān und sein Verhältnis zum Šāh-nāme [The Yātkār-i Zarīrān and its Relation to the Šāhnāme]*, München, Druck der Akademischen Buchdruckerei von F. Straub, 1890.
- George, Andrew (tr.), *The Epic of Gilgamesh*, New York, Penguin, 1999.
- Göbl.R., "Sasanian Coins," in *the Cambridge History of Iran III/1*, ed. Ehsan Yarshater, Cambridge, 1983, 322-39.
- Göbl.R., *Dokumente zur Geschichte der iranischen Hunnen in Baktrien und Indien*, Wiesbaden : Harrassowitz, 1967.
- Göbl.R., *Antike Numismatik I*, München, 1978, 107-108.
- Gyselen, Rika, "Ērān-Xwarrah-Yazdgerd". *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VIII, Fasc. 5, 1998.
- Henning, Walter Bruno, "A Pahlavi Poem", *ActaIranica VI* (selected papers), Leiden, 1933, 349-357.
- Hill, John E, *Through the jade gate to Rome: a study of the silk routes during the Later Han Dynasty 1st to 2nd centuries CE: an annotated translation of the chronicle on the 'Western Regions' updated and expanded*, 2 volumes, Create Space Independent Publishing Platform, 2015.
- Hori, K., "A Chinese Account of Persia in the Sixth Century A.D.," *Spiegel Memorial Volume*, Bombay, 1908, 246-50.
- Laufer, Berthold, *Sino-Iranica: Chinese Contributions to the History of Ancient Civilization in Ancient Iran*, Chicago: Field Museum of History, 1919.
- MacKenzie, David Neil, "Ērān, Ērānšahr," *Encyclopaedia Iranica*, Vol. VIII, Fasc. 5, 1998.
- MacKenzie, David Neil, "Review of Davoud Monchi-Zadeh, *Die Geschichte Zarer's*," *Indo-Iranian Journal* 27, 1984, 155-163.
- Macuch, Maria, "Pahlavi Literature," In R. E. Emmerick and M. Macuch, ed., *The Literature of Pre-Islamic Iran: Companion Volume I: A History of Persian Literature*, Vol XVII, London and New York, I.B.Tauris, 2009, 116-190.
- Omidshah, Mahmoud, "Unburdening Ferdowsi." *JAOS* 116, 1996, pp. 235-242.
- Pagliari, A., *Il testo pahlavico Ayātkār-i Zarērān*, Rome, 1925.
- Payne, Richard, "The Reinvention of Iran: The Sasanian Empire and the Huns". In Maas, Michael (ed.). *The Cambridge Companion to the Age of Attila*, Cambridge: Cambridge University Press, 2015, 282-299.
- Photius, *The Library of Photius (Bibliotheca)*, Translated by J. H. Freese. *Translations of Christian Literature* 1, London: SPCK, 1920.
- Potts, Daniel T., "Sasanian Iran and its northeastern frontier," In *Empires and Exchanges in Eurasian Late Antiquity*, edited by Nicola Di Cosmo and Michael Maas, Cambridge: Cambridge University Press, 2018, 287-301.
- Rezakhani, Khodadad, "From the Kushans to the Western Turks," In *King of the Seven Climes: A History of the Ancient Iranian World (3000 BCE - 651 CE)*,

- edited by T. Daryaei, UC Irvine: Jordan Center for Persian Studies, 2017a, 199–225.
- Shayegan, M. Rahim, "Sasanian Political Ideology". In *The Oxford Handbook of Ancient Iran*, Edited by Daniel T. Potts, Oxford: Oxford University Press, 2017.
- Schindel, N., *Sylloge Nummorum Sasanidarum*, Paris-Berlin-Wien III/2, Vienna, 2004.
- Sinor, Denis, "The Hun Period". In *The Cambridge history of early Inner Asia*, edited by Denis Sinor, Cambridge: Cambridge University Press, 1990, 177–203.
- Stein, E., "Ein Kapitel vom persischen und vom byzantinischen Staate," *Byzantinisch-neugriechische Jahrbücher* I, 1920.
- Tafazzoli, Ahmad, "An Unrecognized Sasanian Title," *Bulletin of the Asia Institute*, Volume 4: In Honor of Richard Nelson Frye, (Detroit: Wayne State University Press, 1990, 301-5.
- Tremblay, Xavier, *Pour une histoire de la Sérinde: Le manichéisme parmi les peuples et religions d'Asie Centrale d'après les sources primaires*, (Veröffentlichungen der Kommission für Iranistik, 28), Vienne, Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften, 2001.
- Utas, Bo, "On the Composition of the Ayatkar I Zareran", in *ActaIranica* 5, Leiden, 1975, 399-418.
- Wei shou, *Weishu*. Beijing: Zhonghua shuju, 1974.
- Whitby, Michael and Mary Whitby, *The History of Theophylact Simocatta: An English translation with introduction and notes & trans*, Oxford: Clarendon Press, 1986.



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/jhss.2022.331450.473476

Investigating the role of Sheikh Husayn Yazdi in explaining and establishing the second principle of the Mashrotah constitutional

Ali Akbar Jafari Nadoushan¹

1. Associate Prof, Department of Law, Political Science and History Yazd University, Yazd, Iran. E-mail: jafarinadoushan@yazd.ac.ir

Article Info.	Abstract
<p>Received: 2021/09/28</p> <p>Accepted: 2022/11/08</p> <p>Keywords: Sheikh Husayn Yazdi, Taraz principle, sharia, parliament, law</p>	<p>Sheikh Husayn Yazdi is one of the constitutional jurists of Samarra and Najaf schools and one of the first members of the National Assembly who played an effective role in establishing the jurisprudential and legal system of the political system resulting from the constitutional movement. The drafting of the first constitution and its amendment in the first parliament along with the approval of the first legal institution-building laws such as justice and municipal laws, etc., which emphasize the religious supervision of top scholars on the legislative process, a figure of Sheikh Husayn Yazdi as a legislative jurist. It allows the constitutional legislative system to pass through the path of Imami jurisprudence and principles in order to protect the sharia standards in the matter of legislation, and to establish the structures of the new legal system based on the millennial legal tradition of this people. Therefore, in addition to the effective role he plays in the formulation and approval of this principle in the first parliament, he has played a special role in explaining and establishing the implementation of its provisions in order to continuously follow its implementation and finally prepare an executive-interpretative bill. It seems that in addition to religious belief, the practical experience of this member of the first parliament in the stability of Sharia-based laws has led to his efforts to establish and implement the second principle of the constitutional amendment.</p>
<p>*Corresponding Author: E-mail: jafarinadoushan@yazd.ac.ir</p>	
<p>How To Cite: Jafari Nadoushan, A. (2022). Investigating the role of Sheikh Hossein Yazdi in explaining and establishing the second principle of the Mashrotah constitutional. <i>Journal of Historical Sciences</i>, 14(2): 21-42.</p>	
<p>Publisher: University Of Tehran Press.</p>	



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۳۰



مقاله علمی-پژوهشی

بررسی نقش شیخ حسین یزدی در تبیین و تثبیت اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت

علی اکبر جعفری ندوشن^{*۱}

۱. استادیار، دانشکده حقوق، علوم سیاسی و تاریخ دانشگاه یزد، یزد، ایران. رایانامه: jafarinadoushan@yazd.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶	<p>شیخ حسین یزدی در زمره فقهای مشروطه‌خواه مکتب سامرا و نجف، و از نمایندگان نخستین ادوار مجلس شورای ملی است که در تأسیس فقهی و حقوقی نظام سیاسی برآمده از جنبش مشروطیت، نقش مؤثری ایفا کرده‌اند. تدوین اولین قانون اساسی و متمم آن در مجلس اول، همراه با تصویب نخستین قوانین نهادساز حقوقی نظیر قوانین عدلیه، بلدیة و... که با تأکید بر نظارت شرعی علمای طراز اول بر روند قانونگذاری است، از شیخ حسین یزدی چهره فقیهی قانونگذار به‌دست می‌دهد که نظام قانونگذاری مشروطه را از مجرای فقه و اصول امامیه می‌گذرانند تا ضمن صیانت از موازین شرع در امر قانونگذاری، سازه‌های نظام حقوقی نوین را نیز بر پایه سنت حقوقی هزارساله این قوم استوار کند. از این‌رو، او علاوه بر نقش مؤثری که در تدوین و تصویب این اصل در مجلس اول ایفا می‌کند، به جهت پیگیری مداوم در اجرای مفاد آن و سرانجام تهیه لایحه اجرایی-تفسیری اصل مذکور در تبیین و تثبیت آن نیز نقش ممتازی ایفا نموده است. که به‌نظر می‌رسد علاوه بر اعتقاد دینی، تجربه عملی این نماینده ادوار نخستین مجلس در استواری قوانین شریعت‌محور، موجب اهتمام بیشتر وی جهت تثبیت و اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی بوده‌است.</p>
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۷	
واژه‌های کلیدی: شیخ حسین یزدی، اصل طراز، شرع، مجلس، قانون.	

* رایانامه نویسنده مسئول: jafarinadoushan@yazd.ac.ir

استناد به این مقاله: جعفری ندوشن، علی‌اکبر (۱۴۰۱). بررسی نقش شیخ حسین یزدی در تبیین و تثبیت اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطیت. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۲): ۲۱-۴۲.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

نهضت مشروطیت ایران که با درخواست عدالتخانه آغاز شده بود بتدریج به سوی قانون خواهی و تاسیس دارالشوری رفت. قانون گذاری و تاسیس نهادهای حقوقی نیز که ملهم از نظام حقوقی غرب بود نمی توانست فارغ از پیشینه حقوقی ریشه دار ملی که مبتنی بر سنت حقوقی و فقه شیعی بود، استوار گردد. از این رو علیرغم مخالفت هایی که تجددخواهان به- خرج می دادند با پایمردی برخی از مراجع و مجتهدین مشروطه خواه که بر مطابقت قوانین موضوعه با شرع اصرار می ورزیدند و با حضور مؤثر برخی از آنان در مجلس و کمیسیون ها و هیأت نظار، زمینه تدوین قوانین متناسب با شرع و عرف حاکم بر کشور فراهم آمد و نهضت مشروطه تا حدودی از اقتباس محض حقوقی رهید. از این رو، بررسی نقش و تاثیر این پیشکسوتان نهضت قانون گذاری نوین ایران، از حیث دست یافتن به مبانی تاریخی و حقوقی قوانین و نهادهای حقوقی واجد اهمیت است.

در این میان با وجود پژوهش های تاریخی و حقوقی که درباره موضوع مهم نظارت مجتهدین طراز اول بر قوانین مجلس براساس اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه موسوم به «اصل طراز» صورت گرفته است، نقش شیخ حسین یزدی مجتهد و نماینده ادوار نخست مجلس شورای ملی که تاثیر ممتازی در تصویب و تبیین و اجرای این اصل مهم داشته، همچون حیات علمی و سیاسی اش در بوته اجمال مانده است و تاکنون صرفا فصل کوتاهی با عنوان «مشروطه در اندیشه سیاسی شیخ حسین یزدی» در کتاب «مفاهیم قدیم و اندیشه جدید» (آبادیان، ۱۳۸۸: ۲۹۱) آمده که ناظر به اندیشه سیاسی و دیدگاه های مشروطه خواهی شریعت محورانه وی است و اشاره های کوتاهی نیز به مواضع وی درباره اصل طراز دارد. مقاله ای نیز با عنوان «شرحی بر رساله تفسیر اصل دوم متمم قانون اساسی از شیخ محمدحسین یزدی» در ویژه نامه تاریخ مجلس مجله بهارستان منتشر شده که با انتشار سند تاریخی لایحه تفسیری شیخ به شرح مفاد آن پرداخته و از سایر کوشش های او در تدوین و اجرای اصل مذکور درگذشته است (کوهستانی نژاد، ۱۳۸۹: ۴۱). از این رو در این مقاله، با روش توصیفی و تحلیلی مبتنی بر منابع کتابخانه ای و اسناد و مدارک تاریخی کوشیده ایم ضمن اشاره به حیات علمی و سیاسی این مجتهد قانونگذار نقش ویژه او را در تدوین و تثبیت اصل طراز که ضامن قانونگذاری مشروع در اولین تجربه تصویب قوانین پارلمانی ایران بود را نمایان کنیم.

۲. زندگی و زمانه شیخ حسین یزدی

شیخ محمدحسین یزدی در ۱۲۳۳ در ندوشن یزد به دنیا آمد. پدرش ملاعلیرضا بن ملاجلال از روحانیان اهل فضل و کرامت این ناحیه در نیمه اول قرن سیزدهم هجری بود. او نزد پدر روخوانی قرآن و ادبیات عرب و مغنی و مطول خواند و سپس در پانزده سالگی برای تحصیل حوزوی از ندوشن به اصفهان در نزد آیه الله شریعت اصفهانی رفت و تا خارج فقه و اصول را در حوزه اصفهان سپری کرد. وی در سال ۱۲۵۳ ش برای ادامه تحصیل راهی عتبات عالیات شد و در کربلا درس آیه الله حاج میرزا حبیب رشتی را درک کرد و سپس تا اخذ اجتهاد در سامرا نزد میرزای شیرازی بزرگ ادامه تحصیل داد و با درگذشت میرزای شیرازی برای حضور در مکتب آخوندخراسانی به حوزه نجف رفت و بیش از ۱۰ سال به درس و بحث فقهی مشغول بود (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۶۲: ۱۴۰). اما وقتی خبر شهادت برادرش ملامحمد خادم الشریعه که توسط جلال الدوله حاکم یزد مسموم گردیده بود به او رسید به جهت تظلم راهی دارالحکومه تهران شد و ضمن دادخواهی که منجر به عزل حاکم مزبور گردید به جمع علمای ناراضی و مبارز تهران راه یافت. او در مدرسه مروی تهران به تدریس فقه و اصول مشغول شد و کم کم در این شهر رحل اقامت گزید. شیخ یزدی که در نجف با دختر شیخ جعفر الهی و از نوادگان ملا احمد نراقی ازدواج کرده بود وقتی به تهران مهاجرت کرد به صف مشروطه‌خواهان پیوست. همسرش هم با عضویت در انجمن حریت زنان و در کوران مخالفت‌هایی که با تاسیس مدارس دخترانه صورت می‌گرفت توانست به پشتوانه و حمایت شیخ حسین که مرجعیت دینی داشت. پایه گذار یکی از نخستین مدارس مخصوص دختران به نام عفتیه در سال ۱۲۸۹ گردد. وی که در آن سال‌ها به صفیه یزدی موسوم بود به جهت سخنرانی‌های جسورانه‌ای که در باب حقوق و آزادی‌های زنان می‌کرد شهرت زیادی یافت. پسران شیخ حسین نیز محمد و مرتضی یزدی بودند که در نجف به دنیا آمدند و نخست آموزش حوزوی دیدند ولی با مهاجرت پدرشان به تهران شیخ محمد یزدی مدیر با تجربه‌ای در دستگاه نو بنیان ثبت اسناد و املاک شد و مرتضی یزدی هم که پزشک جراح و استاد دانشکده پزشکی بود به جهت ورود به فعالیت‌های سیاسی حزب توده سال‌ها زندانی شد و شکنجه‌های سختی در رژیم پهلوی از سر گذراند.

شیخ حسین یزدی با پیروزی نهضت مشروطیت در دور نخست مجلس شورای ملی به نمایندگی علمای تهران وارد مجلس شد. نقش او بعنوان یکی از مجتهدین حاضر مجلس در

تصویب قانون اساسی و بویژه متمم آن حایز اهمیت بود و از این رو وقتی مجلس دوره اول در روز ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ / ۲ تیر ۱۲۸۷ به دستور محمدعلی شاه و توسط قزاقهای تحت فرماندهی لیاخوف روسی به توپ بسته شد. شیخ حسین یزدی همراه با جمع دیگری از نمایندگان دستگیر شد که با میانجگیری و تلاش برخی علما و بازاریان آزاد گردید.

او در دوره‌های دوم و سوم و چهارم مجلس هم نماینده تهران در مجلس شورای ملی بود و در دوره دوم سعی بلیغی در تصویب پاره ای قوانین مالی داشت اما نظریات او در فراکسیون اعتدالیون که به جرح و تعدیل دیدگاههای نمایندگان فراکسیون دموکرات ها می‌انجامید بویژه در پیگیری و تبیین و تثبیت اصل دوم متمم قانون اساسی که موسوم به اصل طراز است در این دوره مجلس از اهمیت زیادی برخوردار است که به نحوه مبسوط در این مقاله از آن سخن خواهیم گفت.

در دوره سوم مجلس که ۱۴ آذر ۱۲۹۳ پس از سه سال فترت افتتاح شد و به دلیل وقوع جنگ جهانی اول بیش از یک سال دوام نیاورد. شیخ حسین در دوره سوم ادای سوگند را مشروط بر این کرد که وضع جسمی خود را برای نمایندگان توصیف کند که در میان به ثقل سامعه و ضعف حافظه خود اشاره داشت. شیخ پس از کودتای ۱۲۹۹ ش به همراه مدرس، فرخی یزدی، ملک الشعراى بهار بازداشت شد و سپس همراه عبدالحسین فرمانفرما تا پایان دولت سیدضیال‌الدین طباطبایی در قزوین در تبعید بود (بهار، ۱۳۹۲: ۱۹). در سال ۱۳۰۴ با روی کار آمدن سردار سپه، شیخ حسین یزدی همچون اغلب علمای مشروطه خواه جهت خروج دولت مشروطه از بن بست ناکارآمدی و تشتت و دفع شر جمهوری خواهی رضاخان که آن با جمهوری لائیک آتاتورک یکسان می‌دانستند (فیرحی، ۱۳۹۴: ۴۱۱) با تبدیل سلطنت قاجار به پهلوی همراهی کرد و در مجلس مؤسسان با شرکت شماری از روحانیان دیگر مانند سید ابوالقاسم کاشانی، شیخ ضیاء الدین کیانوری و میرزا شهاب کرمانی، به الغای سلطنت قاجاریه رأی داد و در مقام ریاست سنی مجلس مؤسسان در تجدیدنظر اصول ۳۶، ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی که منجر به انتقال سلطنت از قاجاریه به پهلوی گردید، مؤثر افتاد (جعفری ندوشن و...، ۱۳۹۹: ۵۳).

او در سال ۱۳۰۶ با سمت حاکم شرع با رتبه ۹ قضایی در عدلیه نوین حضور می‌یافت و به‌عنوان رئیس محکمه شرع بر صدور آرای قضایی نظارت فقهی داشت. حضور در کمیسیون‌های مختلف تدوین قوانین بویژه کمیسیون عدلیه طی ادوار مختلف مجلس شورای

ملی از یک سو و ارتباط نزدیکی که با حوزه علمیه قم بواسطه دوستی و هم درسی با حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی داشت (محقق داماد، ۱۳۸۳: ۶۲) موجب شد تا او نقشی ممتاز در تقریب دیدگاه‌های عرفی و شرعی حاکم بر نظام قانونگذاری کشور در آن ادوار نخستین مجلس ایفا کند و از رجال موسس و مؤثر دهساله اول مجلس قانونگذاری ایران به شما آید که در بنیان بسیاری از سنت‌ها و نهادهای پارلمان تاثیرگذار بود به گونه‌ای که حتی املاک عمارت بهارستان نیز به وکالت از نمایندگان توسط وی خریداری و وقف مجلس شورای ملی گردید. (حاجی عباسی، ۱۳۸۳: ۲۹).

شیخ حسین که ذهن وقاد و حافظه قوی داشت و مجتهد ثقه و صاحب فتوایی در پایتخت محسوب می‌شد و در امور فقهی مورد مراجعه طلاب و روحانیون قرار داشت. نقل است حتی فلسفی واعظ مشهور نیز جواز منبر و نقل حدیث خود را از او گرفته است (دوانی، ۱۳۸۲: ۸۰). شیخ یزدی بواسطه همین وجهت ممتاز شرعی در دفاع از کیان شریعت و مرجعیت در حوادث گوناگون پیشرو شناخته می‌شد از جمله می‌توان به مهاجرت و تبعید علما و روحانیون از عتبات به ایران در سال‌های ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ اشاره کرد که ریشه در مخالفت صریح آنان با معاهده عراق و انگلیس (۱۰ اکتبر ۱۹۲۲/۱۹ صفر ۱۳۴۱) داشت. این معاهده نظارت و قیمومیت انگلیس بر عراق را در امور مالی، نیروهای نظامی و سیاست خارجی در برمی‌گرفت لذا مورد اعتراض نیروهای سیاسی استقلال طلب عراقی، بویژه روحانیت شیعه و مراجع مقیم عتبات قرار گرفت و منجر به اخراج شیخ مهدی خالصی و سیدابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی از این کشور شد این رفتار استعماری وهن آمیز انگلیس و دولت عراق موجی از اعتراضات مردمی در عراق و ایران به راه انداخت که رهبری آن در ایران با علمای پایتخت بود در راس این علما شیخ حسین یزدی، سیدابوالقاسم کاشانی و شیخ حسین لنکرانی قرار داشتند (فلاح توتکار و...، ۱۳۹۱، ۹۲). این گروه که کانون فعالیت‌هایشان مسجد سلطانی تهران بود به اتفاق شیخ محمد خالصی زاده جمعیت عالی نمایندگان بین‌النهرین را تاسیس کردند و با سخنرانی و انتشار مقاله و حتی نشریه «لواء بین‌النهرین» و با ارسال تلگراف به مجامع بین‌المللی نسبت به این واقعه تا بازگشت علما به عتبات از پای ننشستند، در این میان مقاله «بیان تکلیف عامه مسلمین» به امضای «محمد حسین الیزدی الندوشنی» حاوی مطالب بسیار جالب و مهمی در مورد وجوه مختلف حرکت علما از عتبات به ایران است (کوهستانی نژاد، ۱۳۸۳: ۴۷). در ابتدای این

مقاله مفصل و طولانی که طی دو صفحه کامل روزنامه شفق سرخ انتشار یافته بود، آمده است: «یک مرتبه دیگر خامه رشید صالح‌ترین و بی‌غرض‌ترین علمای درجه اول تهران به نشر حقایق اسلامیة مبادرت کرد» (روزنامه شفق سرخ، ۱۳۰۲: ۱). او را بسیاری از هم عصرانش به زهد و پارسایی توصیف کرده اند. به گونه‌ای که منقول است او در مصادر نمایندگی مجلس و محکمه شرع حاضر به دریافت حقوق نبود (مدرسی، ۱۳۸۴: ۲۹۴) و لذا تمام درآمد خود را صرف خرید ساختمانی برای مداوای بیماران به سازمان شیر خورشید ایران اهدا کرد. پسرش مرتضی یزدی در شرح حال دوران کودکی خود می‌گوید: «ما در خانه هر روز غذای گرم نداشتیم. در تمام مدت سال حتی فصل زمستان، تنها پاپوش من گیوه‌های یزدی بود که از ندوشن عموزاده‌هایم می‌فرستادند... از این نمونه پی ببرید تا چه اندازه زندگی ما فقیرانه بوده است. پدرم پس از مرگ یک خانه شخصی نداشت که مادرم در آن‌جا زندگی کند.» (شفیع نور محمدی، ۱۳۹۰: ۲۵۲) او در سال‌های پایانی عمرش، حاصل سال‌ها تدریس و تحقیق خود را در موضوعات فقهی و اصولی تبویب کرده بود با سایر کتب و منشورات خود به کتابخانه مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری) سپرد و در سال ۱۳۱۱ در اثر بیماری از دنیا رفت و در حرم حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد (کاظمینی، ۱۳۸۳: ۱۵۹۷).

۳. شیخ حسین یزدی و مشروطیت

شیخ حسین یزدی فقیهی بود که در نزد میرزای شیرازی به درجه اجتهاد دست یافته بود و در حالی که پس از درگذشت این مرجع بزرگ در کنار بزرگان نام‌آوری چون آخوند خراسانی و میرزای نائینی در مکتب فقهی نجف به تحقیق و تدریس اهتمام داشت. با آغاز مبارزات علمای مشروطه‌خواه تهران که غالباً شاگردان میرزای شیرازی و همدوره‌ای‌های او محسوب می‌شدند و چون به تهران مهاجرت کرده بود بعنوان نماینده آیات ثلاث در برهه‌های مختلف این نهضت از جمله مهاجرت صغیر شرکت داشت. او با تعطیلی درس خود و تحصن در حرم عبدالعظیم در این واقعه شرکت داشت (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۹۸: ۲۸۴). پس از این واقعه، شیخ حسین یزدی به اتفاق ۲۵ تن از علمای فعال در تحصن توسط عین الدوله تحت تعقیب قرار گرفت (کاظمینی، ۱۳۸۳: ۱۵۹۷) که خود یکی از مقدمات مهاجرت کبری را فراهم کرد و سرانجام به صدور فرمان مشروطیت انجامید.

با پیروزی نهضت مشروطیت، شیخ حسین یزدی که از مبارزان شناخته شده آن محسوب می‌شد، ابتدا به عضویت انجمن نظارت بر انتخابات مرکزی حوزه تهران برگزیده شد و سپس به اصرار علما و به نمایندگی از آنان در ۲۴ بهمن ۱۲۸۵ به اتفاق افرادی چون مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک و... بجای نمایندگان مستعفی و متوفی وارد مجلس شورای ملی گردید که تا دوره سوم مجلس ادامه داشت. او از مدافعان جدی مشروطیت بود و لذا وقتی مجلس با مخالفت‌های سازمان یافته مشروطه ستیزان روبرو می‌شد با توسل به مراجع نجف و کسب حمایت آنان، به استقرار مجلس مدد می‌رساند. ۳ حضور متوالی در مجلس و چالش‌های نظری که بر سر تصویب قانون اساسی و قوانین دیگر در می‌گرفت موجب تاملات و تقریرات نظری او در مبانی و آثار مشروطیت می‌گردید که در نطق‌ها و مقالاتی که از او برجا مانده، تبلور یافته است؛ وی در پرتوی مطالعات فقهی و اصولی خویش به امکان سنجی اندیشه حکمرانی نوین و بومی‌سازی نهادهای بر آمده از آن می‌پرداخت و در این راه همگام با علمای دیگر به بنیان فقه سیاسی دولت مشروطه مدد می‌رساند و از آنجا که در جامعه سنتی ایران به جهت عدم تبیین مبانی و مفاهیم اساسی مشروطیت، درک واحد و واضحی از این واقعه حقوقی-سیاسی جدید وجود نداشت. شیخ حسین یزدی بر پایه دانش ممتاز فقهی و اصولی خویش و وجاهت سیاسی-اجتماعی ناشی از نمایندگی مردم در مجلس شورای ملی سعی می‌کرد در برابر موج‌های مشروطه‌خواهی مقلدانه که با نفی هر گونه آئین و سنن بومی صورت می‌گرفت، مقاومت کند. او در پاسخ به نمایندگانی که مروج این نوع دیدگاه‌ها بودند می‌گفت:

«گویا تاریخ اروپا را جلو نهاده و وقوع هر حادثه و مذاکره هر مسأله را عینا نقل به ایران کرده و از روی حوادث اروپا که مبتنی بر اساس عادات و اخلاق و قوانین محلیه بوده، نتایج موهومه در ترتیبات آتی ایران به دست آورده و مثل این که فرانسه یا انگلیس حلول در ایران کرده یا مردمان آنجا نقل مکان به این نقطه نموده بدون آن که یک نقطه از عادات خود را تغییر داده باشند، تواریخ گذشته آنها را تکرار کرده و سرمشق‌های عملیات ما در آینده قرار می‌دهند... و به محض این که یک روزی در یک نقطه از اروپا یک حرفی زده شد یا حرکتی صادر گشته بی درنگ تمنای تجدیدیش را در ایران می‌نمایند.» (یزدی، ۱۳۲۸ق: ۳)

شیخ ضمن انتقاد از این تقلید بی‌چون و چرای برخی متجددین، که آن را ناشی از اختلاط مواضع دین اسلام و مسیحیت می‌دانست صراحتاً «تلقینات کلیسا» را با احکام و موازین «فقه اسلامی» قابل قیاس نمی‌دانست و می‌گفت فقط بخش کوچکی از فقه مربوط

به عبادات است و جزء اعظم آن را معاملات و ایقاعات و حدود و دیات و قضاوت تشکیل می‌دهد و لذا نمی‌توان به قوانین شرعی در مجلس قانونگذاری بی‌اعتنا ماند (یزدی، ۱۳۲۸ق: ۲).

البته او در مجلس دوم که منازعات نظری بر سر حدود دخالت دین در امر قانونگذاری بالا گرفته بود در مواجهه با نمایندگانی که قائل به تفکیک کامل امور عرفی از مسائل شرعی بودند با تاکید بر مبانی نظری مشروطیت، لازمه نفوذ و تداوم قوانین پارلمانی را اتکاء آنها به سنن فقهی و حقوقی جامعه ایرانی می‌دانست که ریشه در مذهب تشیع دارد: «حکومت ملی باید دارای قانونی باشد که اکثریت ملت آن را بپسندد و چون اکثریت ملت ایران احکام اسلام و قانون اساسی را که مشتمل بر آن اصل ابدی است پیرو و خواهانند و به رعایت حقوق مشروطیت و اصول مسلمة حکومت ملی، اقلیت هم ملزم به تقدیس آن است پس اکثریت مجلس هم احکام شرع و قانون اساسی را باید پیروی نمایند.» (یزدی، ۱۳۲۹ق: ۳)

شیخ حسین یزدی در برابر نمایندگانی که در حزب دموکرات منادی جدایی دین از سیاست بودند و مشروطه ایرانی را مشروطه غربی می‌خواستند به ناگزیر به حزب اعتدالی پیوست و در مقام نظریه پرداز این جناح اکثریت مجلس به امکان تعاطی آموزه‌های اسلام و مشروطیت پرداخت. او به تبعیت از مراجع نجف همچون آخوند خراسانی و مازندرانی همزمان در مواجهه با دوجبهه غربگرایان نافی شرع و متشرعان ضد مشروطه به ترویج گفتمان مشروطه‌خواهی دیندارانه می‌پرداخت. این تفاسیر شریعتمدارانه از مشروطیت موجب شد تا آخوند خراسانی در مورد این شاگرد خلف خود بگوید: «مخالفت با مجلسی که حاج شیخ حسین یزدی در آن عضویت دارد در حکم محاربه با امام زمان است.» (کاظمینی، ۱۳۸۳، ۱۵۹۷)

۴. نقش شیخ حسین یزدی در تاسیس و تفسیر اصل طراز

اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه برای علما و مجتهدین فعال در نهضت مشروطیت از اهمیت فراوانی برخوردار بود و نگرانی بسیاری از آنان را در خصوص نقض موازین شرع در روند نظام قانونگذاری های نوین توسط مجلس شورای ملی را مرتفع می‌کرد. از این رو شیخ حسین یزدی که به نمایندگی از روحانیون و علمای دینی به مجلس اول راه یافته بود بنا به اعتقاد دینی و رسالت روحانی خویش و به تاسی از مراجع نجف، در مراحل تصویب و اجرا و

تبیین و تفسیر این اصل متمم قانون اساسی که آن را اصل «ابدیه» می‌خواند (روزنامه مجلس، ۱۳۲۹.ق.۳) نقش ممتازی ایفاء کرد که با کمتر نماینده مجلس و یا عالم روحانی در آن دوره قابل قیاس است.

۴-۱. تصویب اصل طراز

در کوران تدوین متمم قانون اساسی به پیشنهاد شیخ فضل‌الله نوری و حمایت روحانیون و مراجع مشروطه‌خواه، اصلی به این قانون افزوده شد که به «اصل طراز» موسوم گشت. شیخ حسین یزدی به نمایندگی از مراجع نجف سعی بلیغی در تصویب این اصل نمود و نقش ممتازی در فرونشاندن منازعات مخالفین و تفاهم بر سر متن نهایی اصل مزبور داشت. وی درباره نقش خود در تهیه و تصویب این اصل می‌گوید: «اجمالاً با این که خود حقیر در وقت نوشتن و جرح و تعدیل این ماده حاضر بودم» (یزدی، ۱۳۲۹.ق.۴) از آنجا که تدوین متمم قانون اساسی قریب هشت ماه به طول انجامید و در تهیه آن، روحانیون حضور و مشارکت فعالی داشتند، به نحوی که حتی شورای مستقلی مرکب از تعدادی از مجتهدین و روحانیون تشکیل داده و مواد پیشنهادی را جداگانه بررسی می‌کردند. از میان آن هیئت کسانی همچون آیت‌الله بهبهانی، آیت‌الله طباطبایی و شیخ فضل‌الله نوری نامشان معلوم است و چند تن هم نامعلوم؛ (کدیور، ۱۳۸۵: ۲۸۳) که پاره ای محققین احتمال می‌دهند یکی دیگر از اعضای این هیأت شیخ حسین یزدی باشد (کوهستانی نژاد، ۱۳۸۹: ۴۷) و بدین ترتیب می‌توان گفت که شیخ حسین یزدی در مشارکت سایر نمایندگان روحانی مجلس، اصل دوم متمم قانون اساسی را نیز به شرح زیر به تصویب رساندند:

«مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل‌الله‌فرجه و بذل مرحمت اعلی حضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله‌امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی‌الله‌علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام‌الله برکات وجودهم بوده و هست؛ لهدا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار، هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان هم باشند، به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مرجع تقلید شیعه اسلام، ۲۰ نفر از علماء که دارای صفات مذکوره باشند معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند؛ پنج نفر از آنها را یا بیشتر به مقتضای عصر، اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به دقت مذاکره و

غوررسی نموده، هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علما در این باب، مُطاع و مُتبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجت عصر عجل الله فرجه تغییرپذیر نخواهد بود».

۴-۲. اجرای اصل طراز

هرچند این اصل در همان مجلس اول که به تصویب رسیده بود به جهت عدم معرفی علمای طراز اول فرصت اجرا نیافت اما در همان مجلس نیز وقتی نوبت به تصویب قانون عدلیه می‌رسد شیخ حسین یزدی در جلسه سه شنبه اول محرم ۱۳۲۶ ق از رئیس مجلس می‌خواهد تا طی نامه ایی از علمای نجف درخواست کند اسامی ۲۰ نفر از علمای طراز اول را جهت انتخاب ۵ تن و تشکیل هیأت علمای طراز اعلام کنند و سپس به تطبیق قانون عدلیه بپردازند. «حالا که وکلای محترم در تکمیل نواقص مجلس اقدامات مجدانه دارند، خوب است به موجب آن ماده قانون اساسی، در باب نظارت پنج تن از علمای اعلام هم شرحی حضور آقایان حجج الاسلام نجف اشرف نوشته شود که بیست نفر را انتخاب نمایند» و سپس ادامه داد؛ چرا که آیا ممکن است مجلسی برای تقویت اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و حفظ بنیان اسلام تاسیس شود ولی قوانین آن لزوم موافقت با شرع را نداشته باشد (ابوطالبی، ۱۳۸۷: ۳۹).

وی در جلسه بعد که مصادف با ۱۲ محرم بود همین درخواست خود را تکرار کرد و چون از اقدام مجلس در این خصوص ناامید بود به اتفاق سایر نمایندگان روحانی مجلس خواهان ارجاع قانون مزبور به علما و اخذ نظر آنها شد که سرانجام با تشکیل کمیسیون تطبیق مرکب از علمای مجلس که وی نیز در آن عضویت یافت و امر مطابقت قانون مزبور با شرع انجام می‌گردید. (روزنامه مجلس، ۲۸ ربیع الاول ۱۳۲۶ ه.ق) در ۲۸ ربیع الاول همان سال نامه‌ای از سوی آخوند خراسانی با سوال از نحوه و محل انتخاب علمای طراز اول در مجلس قرائت می‌شود و جز اظهار نظرهایی که توسط برخی علمای مجلس نظیر حاج امام جمعه و شیخ حسین یزدی و... می‌شود عملاً تا پایان دوره اول مجلس شورای ملی از مجموعه مباحثات و مجادلاتی که صورت می‌گیرد نتیجه خاصی به دست نمی‌آید (جعفری ندوشن، ۱۴۰۰: ۱۳۵۷).

با آغاز مجلس دوم، مراجع عظام نجف طی پیامی در تبریک افتتاح مجلس دوم آورده بودند: «در خصوص هیئت مجتهدین عظام که به موجب فصل دوم [متمم] قانون اساسی

برای مراقبت عدم مخالفت آراء صادره با قوانین شرعی هم باید محرض شود، چون تحقیقات لازمه این امر به انجام نرسیده، عجالتاً عده‌ای از آقایان عظام علمای اعلام تهران را که مسلمین و قبول عامه دارند، موقتاً برای قیام به این وظیفه انتخاب فرمایند تا تحقیقات و اعیان انجام و نتیجه را اعلام داریم» (روزنامه مجلس، ۲ ذیقعد ۱۳۲۷ ه. ق) با پیگیری علمای تهران از جمله شیخ حسین یزدی نامه دیگری نیز از مراجع نجف در تاریخ ۲۲ ذی‌الحجه ۱۳۲۷ ق خطاب به آقایان عظام حجج اسلام حوزه مقدسه علمیه فرستاده شد که علمای هیئت نظار را به اکثریت آراء یا قرعه پنج نفر یا بیشتر، از آن میان انتخاب نموده و به عضویت مجلس معرفی کنند: «مستدعی است که هرکس بینکم و بین الله دارای اوصاف ثلاثه مذکوره [مجتهدین عدول عارفین] دانند و به علاوه بی‌غرضی او عندالعموم مسلم و صاحب قبول عامه باشد، یعنی اشخاص مسلم و متفق علیه عندالنوع را به این خادمان شرع انور معرفی نمایند تا در تکلیف شرعی خود کاملاً بابسیرت باشیم.» (کدیور، ۱۳۸۵: ۲۴۹)

عدم توجه لازم به این پیگیری‌های مراجع عظام و بهانه مجلس در خصوص عدم وصول لیست ۲۰ نفره علمای طراز اول از سوی مراجع مزبور موجب شد تا پس از ماهها تعلل در اجرای اصل مزبور در ربیع الثانی ۱۳۲۸ ه. ق انجمن قدرتمند ایالتی آذربایجان، از مجلس بخواهد هر چه زودتر زمینه اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی را فراهم کند و از مراجع نیز معرفی ۲۰ تن از علمای طراز اول را درخواست نماید (ترکمان، ۱۳۶۹: ۱۷). از همین رو در سوم جمادی الاولی ۱۳۲۸ ه. ق، نامه آخوند خراسانی و مجتهد مازندرانی مبنی بر اعلام اسامی ۲۰ نفر از «مجتهدین عدول عارف به مقتضیات عصر» که از میان آنها ۵ نفر به اکثریت آراء و یا قرعه انتخاب شوند بدست مجلس رسید. این نامه علاوه بر مراتب مذکور حدود نظارت علمای طراز اول را نیز روشن ساخته بود و در حالی که امور قضا، حدود و قصاص و دیات را از قلمرو قانونگذاری مجلس خارج دانسته بود علمای طراز اول نیز از مداخله در قوانین مالی و بودجه ای کشور بر حذر داشته و نظارت آنها را بر قوانین اجرایی و سیاسی تجویز می‌کرد (حائری، ۱۳۷۴: ۱۰-۱۵).

پیرو این نامه مراجع نجف، مجلس مدتی را صرف مذاکرات طولانی در موافقت و مخالفت با اصل موضوع و سازو کار اجرای آن، نمود و نمایندگانی چون تقی زاده، سیدحسین اردبیلی و رسول زاده و پیروان حزب دمکرات دائماً در مخالفت با موضوع صحبت می‌کردند و شیخ حسین یزدی و اعضای حزب اعتدالی نیز در موافقت و تحکیم این

اصل متمم قانون اساسی می‌کوشیدند (روزنامه مجلس، سال سوم، ش ۲، ۱۳۴۲ رجب ۱۳۲۸ق). و از این رو پس از رفع ابهامات و اشکالات مطروحه بویژه نحوه انتخاب پنج تن از مجتهدین طراز اول، النهایه آقایان زین العابدین قمی به اتفاق آراء و آسیدابوالحسن اصفهانی، آسیدعلی حائری، آسیدحسن مدرس و حاجی امام جمعه خوئی به حکم قرعه انتخاب شدند که عملاً بجز سیدحسن مدرس و امام جمعه خوئی هیچ یک از مجتهدین دیگر و حتی افرادی که به جانشینی آنها معرفی شدند در مجلس حاضر نشدند و در عمل مجلس بجای آنها مجتهدینی که عضو مجلس شورای ملی بودند را در ترکیب هیأتی که به «هیأت مجتهدین اعضا» موسوم بود جای داد و امر مطابقت قوانین با شرع را به هیأت مزبور ارجاع می‌داد. شیخ حسین یزدی هم در این هیأت عضویت داشت و ساعی در اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی و اوامر مراجع عظام بود. صدراالاشراف در خاطرات خود آورده است:

«در سال ۱۳۲۹ ق مجلس و زعمای آزادی صلاح دانستند که صمصام ال سلطنه بختیاری را مسؤول دولت و ریاست وزرایی منصوب کنند. قبل از این قضیه مشیرالدوله وزیر عدلیه شده بود... وی در منزل خود مشغول تهیه قوانین تشکیلات و اصول محاکمات عدلیه بود و در قوانین اصول محاکمات اکثراً من طرفدار او بودم؛ یکی برای سابقه من به محاکمات عدلیه و دیگر برای آن که قانونی مخالف قوانین شرع نوشته نشود، چه آن موقع که علمای طراز اول مطابق ماده دوم متمم قانون اساسی مرکب از ۵ نفر ۱. حاج میرزا یحیی امام جمعه خویی ۲. سید حسن مدرس ۳. حاج میرزا زینا لعابدین قمی ۴. حاج محمدحسین یزدی ۱ و یک نفر دیگر که در مجلس بود و مطابق قانون اساسی هر قانونی که مخالف قوانین شرع باشد، اگرچه به تصویب عامه وکلا برسد، علمای طراز اول می‌توانند آن را رد کنند. مشیرالدوله قوانین تشکیلات عدلیه و حدود محاکم و قوانین اصول محاکمات و اجرای احکام را در مدت شش ماه تهیه کرده و به مجلس برد و پس از طبع و توزیع قوانین و مطالعه وکلا و علمای طراز اول، قانون تشکیلات در مجلس تصویب شد. مجتهدین طراز اول در آغاز با مشیرالدوله در خصوص قانون اصول محاکمات حقوقی به سختی مخالفت کردند که اگر قانون اصول محاکمات حقوقی مزبور در مجلس مطرح شود، آن را به کلی رد خواهند کرد. دلایل مخالفت آنان مغایرت بعضی از مواد قانون مزبور مانند تصدی قضاوت توسط افرادی غیر از مجتهدین و توقیف اموال افراد قبل از ثبوت حق بود.» (صدر، ۱۳۶۴: ۶۷)

۴-۳. تفسیر اصل طراز

در مجلس دوم با نامه‌های مراجع نجف در معرفی علمای طراز و پیگیری انجمن‌های ایالتی تبریز و مشهد، تشکیل هیأت مجتهدین نظار، صورت جدی تری به خود گرفت و مخالفت‌هایی هم از سوی پاره ایی نمایندگان بویژه اعضای حزب دمکرات با آن شروع شد

که در این میان مخالفت‌های سیدحسین اردبیلی نماینده مخالف اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی که شبهات متعددی در تدوین و اجرای اصل مزبور مطرح می‌ساخت و پاسخ‌های شیخ حسین یزدی که در توسل به مبانی فقهی و اصولی طی نطق و اظهارنظرهایی در مجلس و یا انتشار مقالاتی در روزنامه مجلس در رفع شبهات و تبیین و تحکیم اصل طراز می‌کوشید؛ نخستین ادبیات حقوقی و سیاسی لازم درباب مبانی و سازو کار تاسیس هیأت نظار در تاریخ حقوق اساسی ایران فراهم ساخت. در این باره علاوه بر مذاکرات مجلس به مجموعه نوشته‌های شیخ حسین یزدی نیز می‌توان اشاره داشت که بطور مثال ذیل عناوین زیر انتشار می‌یافت: «مقایسه ممالک یا تقلید بی موضوع» (روزنامه مجلس، سال سوم، ش ۱۱۰ و ۱۱۱، ۲۶ و ۲۸ ربیع‌الآخر ۱۳۲۸) و «تفکیک قوت سیاست از روحانیت» (روزنامه مجلس، سال چهارم، ش ۱۰۲، ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹) و حتی «مرامنامه مسلکی اعتدالیون» (روزنامه مجلس، سال چهارم، ش ۸۵، جمادی الاول ۱۳۲۹) که پاره‌ای محققین معتقدند توسط شیخ حسین یزدی نوشته شده است (آبادیان، ۱۳۸۸: ۲۹۳). اما در این میان، مقاله مفصلی که تحت عنوان «لایحه آقا شیخ حسین یزدی درباب تفسیر اصل دوم [متمم] قانون اساسی» (روزنامه مجلس، ش ۱۰۱ تا ۱۰۴، ۱۹ الی ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹ق) به قلم این نماینده مجتهد مجلس طی چند شماره روزنامه مجلس منتشر شده است از حیث پاسخ به شبهات مطروحه مخالفین هیأت نظار و تبیین و تفسیری که از اصل دوم به دست می‌دهد. واجد اهمیت بیشتری است. وی ابتدا قصد داشت تا نظرات و پیشنهادات خود را در این باره که بصورت مکتوب تدوین کرده بود در مجلس بخواند و ضمن پاسخ به ایرادات مخالفین زمینه اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی را تسهیل کند اما چون به جهت تفصیل مطلب اجازه قرائت آن را نیافت، متن آن را در روزنامه مجلس منتشر ساخت تا به اطلاع نمایندگان برسد.

۴-۳-۱. در ضرورت اصل طراز

شیخ حسین یزدی در این مقاله نخست به علل و مبانی وجودی هیأت نظار می‌پردازد و سعی می‌کند با استدلهای نظری خود نقش و اهمیت اجرای اصل دوم را تبیین کند. او با اشاره به تاریخ اسلام، از اجرای احکام و قوانین اسلامی در حکومت صدر اسلام و برابری و مساوات و حکومت عادلانه برآمده از آن جهت اثبات کارآمدی موازین شرعی شاهد مثال

می‌آورد: «دلیل اجمالی آن که قوانین اسلام همان قوانینی است که به واسطه اجرای آن در صدر اسلام که ولایت امر جز سعادت ملت منظوری نداشتند و درجه مساوات به حدی بود که سلطان با ادنی رعیت حتی در امر معاش مساوی و یکسان بودند، در مدت سی سال اغلب روی زمین را مسخر کرده و پرچم ترقی و تمدن بر فراز بقیه عالم برافراشتند.» (روزنامه مجلس، ش ۱۰۲، ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹ق) و سپس شیخ حسین احکام و قوانین اسلامی را به چند دسته تقسیم می‌کند و از احکام عبادی اسلام و مقررات ناظر به عقود و ایقاعات به این جهت که محل اختلاف و مناقشه چندانی نیست درمی‌گذرد و در باب احکام ناظر به محرّمات و محدودیتهای شرعی نیز ضمن تلاش در بیان مبانی شرعی و عقلی آنها به آثار مخرب و مخاطره آمیز نقض و بی‌توجهی به مقررات شرعی در دوره‌هایی اشاره می‌کند که مورد اعتراض قاطبه مردم مسلمان بوده و به دلیل عدم ابزار نظارت شرعی علما امکان پیشگیری از آنها فراهم نگردیده است. وی در ادامه با تشبّث به مبانی دموکراسی که مبتنی بر آرای عمومی است. اعمال نظارت شرعی بر قوانین و مقررات و جلوگیری از نقض موازین اسلامی را به رای و نظر اکثریت مردم مسلمان ایران ارتباط می‌دهد: «حکومت ملی باید دارای قانونی باشد که اکثریت ملت آن را بپسندد و چون اکثریت ملت ایران احکام اسلام و قانون اساسی را که مشتمل بر اصل ابدی است، پیرو و خواهانند و به رعایت حقوق مشروطیت و اصول مسلمة حکومت ملی، اقلیت هم ملزم به تقدیس آن است، پس اکثریت مجلس هم احکام شرع و قانون اساسی را باید پیروی نماید و الا نماینده اکثریت ملت نیست و با استبداد فرقی ندارد.» (روزنامه مجلس؛ ش ۱۰۳، ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۹ق)

شیخ حسین یزدی در ادامه با اشاره به احکام اولیه و ثانویه در اسلام، تلویحا به اعتبار رابطه پیروانه یا مقلدانه نمایندگان مسلمان با مجتهدین عادل هیأت نظار بروز هر گونه تعارض در مقام تطبیق قوانین مجلس با احکام اولیه و عدم اجرای احکام مزبور را منتفی می‌داند و در مواردی که بنا به معذوراتی امکان اجرای احکام اولیه نباشد احکام ثانویه را با عنایت به شرط عدالت مسلم در مجتهدین هیأت نظار موقتا لازم الاجرا تلقی می‌کند و بدین ترتیب اجرای احکام شرعی را در مقام تقنین و مطابقت قوانین با شرع، امری بدیهی و مسلم می‌داند: «در هر صورت با اعتبار اسلام در نمایندگان و عدالت در هیأت نظار، این دو همواره موافق و معاضد و هیچ‌گاه خالف نمی‌شوند.» (همان) هرچند در جایی دیگر به رعایت شأن نمایندگی، آزادی بیان نمایندگان را در مقام نطق و اظهار نظر پیرامون دیدگاه هیأت نظار و

اقتناع نظر آنها در اختلاف نظرها را نیز مانع هرگونه انسداد قانونگذاری می‌داند: «با آزادی نطق نمایندگان، راه استدلال و اثبات موضوع حکم عرضی و یا تنبیه بر اشتباه در حکم اولی، همیشه باز و می‌توانند به ادله، آنها را قانع فرمایند.» (روزنامه مجلس؛ ش ۱۰۴، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹ق) و البته در امر مطابقت شرعی قوانین و حاکمیت قوانین شرعی از ضرورت اقتناع افکار عمومی و ملاحظات عرفی و اجتماعی هم در نمی‌گذرد. چنانچه النهایه می‌گوید؛ چنانچه اجرای احکام اولیه یا ثانویه ایی به جهات عرفی میسر نباشد باید به مراجع عظام تقلید جهت تمهید افکار عمومی توسل جست: «گاهی حکم اولی یا ثانوی به حسب واقع لازم الاجراست، ولی به واسطه اخلاق و عادات ملت، با این مجلس و نظار بلکه با اتفاق علماء مرکز هم ممکن الاظهار و الاجرا نیست و موکول است بر این که مراجع تقلید ضرورت و حاجت به اقرار فرموده و به کلمه واحده بخواهند تا افکار ملت برای تلقی آن حاضر و بتوان به موقع اجرا گذاشت.» (همان)

۴-۳-۲. شیوه انتخاب هیأت نظار

شیخ حسین یزدی در ادامه این نوشتار مبسوطی که درباره اصل دوم متمم قانون اساسی نگاشته است، می‌کوشد متناسب با سوالات و ابهامات مطروحه درباره شیوه اجرای اصل مزبور به تدوین طرح یا آنچه بدان موسوم شده لایحه ایی متضمن یازده ماده پیشنهادی جهت تصویب در مجلس دست یازد و بدین ترتیب ساز و کار اجرای اصل طراز را براساس این مواد قانونی ارائه دهد.

ماده ۱ و ۲ این پیشنهادیه قانونی ناظر به شرایط مراجع تقلیدی بود که بر اساس اصل دوم به معرفی ۲۰ تن از مجتهدین طراز اول اهتمام می‌کردند. با عنایت به عبارت «مساعد با اساس مشروطیت و معتقد به صحت و لزوم اتباع قانون اساسی» که در ماده اول بدان اشاره شده بود مراجع تقلید باید به نظام مشروطیت و قانون اساسی بر آمده از آن اعتقاد و التزام داشته باشند و عدم پایبندی به مبانی و اصول این نظام سیاسی جدید و قانون اساسی مشروطه انسان که از دیدگاه پاره ای مراجع و یا مجتهدین بر می‌آمد مانع دخالت آنها در معرفی علمای طراز بود. ماده ۲ احراز این تقید به قانون اساسی را با «تخصص و مسلمیت و یا خطوط و امهار شریفه آنها» قابل احراز دانسته بود که بیشتر به مفهوم مواضع فقهی و سیاسی آنها درباره مبانی نظام مشروطه بود.

شیخ حسین در در ماده سوم مواد پیشنهادی خود نیز آورده بود: «در صورت تعدد مراجع تقلید که دارای شرط مذکور باشند، معرفی هر یک کافی و اتفاق همه شرط نیست». در واقع وی در پاسخ به سوالاتی که منتقدین اصل طراز در این باره مطرح می‌کردند که اگر چند مرجع تقلید بخواهند مجتهدینی معرفی کنند اتفاق نظرها آنها در معرفی لیست ۲۰ نفره لازم است یا هر یک می‌تواند چند نفری معرفی کند تا جمعا تعداد معرفی شدگان فارغ از اسامی مکرر به بیست نفر برسد. گویا نظر دوم را در ماده ۳ ترجیح می‌دهد و اتفاق نظر آنها را لازم نمی‌داند. ماده چهارم اعتبار معرفی شدگان را منوط به استمرار حیات و بقای مراجع معرفی کننده نمی‌داند. ماده پنجم، ابهام دیگری که در اصل دوم متمم قانون اساسی وجود داشت و مورد اعتراض مخالفین بود مورد تبیین قرار می‌دهد؛ چون در اصل طراز در مورد دوره حضور علمای طراز از عبارت «در هر عصری از اعصار» استفاده شده بود و شیخ حسین، این عصر را به معنای یک دوره از مجلس دانسته و آورده بود: «نمایندگان محترم در هر دوره انتخابیه هیئت را از اشخاصی که مراجع تقلید معرفی فرموده‌اند، انتخاب خواهند نمود.» (روزنامه مجلس، ش ۱۰۵، ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۹ق) ولی در عین حال لیست بیست نفره مجتهدین را برای دوره‌های بعدی مجلس واجد اعتبار می‌شناسد تا از میان آنها پنج تن برای هر دوره انتخاب شوند (ماده ۷) و در ماده بعد تصریح می‌کند که بجز اعضای هیأت نظار که عضویتشان در هیأت مزبور با نمایندگی مجلس مانع الجمع است سایر مجتهدینی که در لیست ۲۰ نفره هستند تا زمانی که به هیأت نظار راه نیافته اند حق نامزدی نمایندگی مجلس را دارند و با حضور در هیأت مزبور باید از نمایندگی مجلس استعفا دهند این در حالی بود که وی در دوره دوم مجلس همزمان حضور در هر دو سمت را تجربه کرده و به تعارضات عملی آن آگاه گردیده بود.

در ماده نهم این پیشنهاد قانونی با عبارت «کیفیت انتخاب نظار به ترتیبی است که نماینده را مجلس انتخاب می‌کند»، چگونگی انتخاب پنج نفر از مجتهدین از میان بیست نفر بیان می‌کرد و چون در اصل دوم متمم قانون اساسی، عبارت «بالاتفاق یا به حکم قرعه» برای انتخاب آن پنج نفر توسط نمایندگان مجلس آمده بود شیخ حسین یزدی در حالی که پیش از طرح این مواد در این موضوع پرمناقشه نیز ورود کرده و توضیح داده بود. نظرش این بود که مجتهدین خمس باید به اتفاق یا رای اکثریت نمایندگان مجلس انتخاب شوند: «با این که حقیر در وقت نوشتن و جرح و تعدیل این ماده [اصل دوم متمم قانون اساسی]

حاضر بودم تا وقتی که محل استیلای عملی نشده بود، در ذهنم همان گرفت [قرعه] رای اکثریت بود ... اگر هیئت نظار به ترتیبی که وکیلی در این دوره مجلس انتخاب می‌کنند، انتخاب شود، مخالف با صریح قانون اساسی نخواهد بود و فوائد بزرگ هم دارد؛ تا نظر آقایان عظام چه اقتضاء کند» (روزنامه مجلس، ش ۱۰۴، ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹ ق)

ماده دهم پیشنهاد شیخ حسین نیز از حیث مقررات داخلی مجلس، شانی، هم‌طراز مخبر کمیسیون مجلس و یا وزیری که به مجلس می‌آید، به اعضای هیأت نظار می‌دهد که «در هر موقع اجازه به آنان داده می‌شود و هرگاه تقاضا کنند ماده [قانون] به کمیسیون ارجاع شود پذیرفته می‌شود.» و ظاهراً براساس آنچه در متن اصل دوم متمم آمده که: «تا مواردی که در مجلسین عنوان می‌شود را به دقت مذاکره، غوررسی نموده و هر یک از آن مواد معنونه که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد، طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند.» لذا شیخ حسین نیز در ماده آخر پیشنهادی خود پیش بینی ارجاع لوایح قانونی در حال مذاکره در مجلس به هیأت نظار جها اخذ نظر آنها نیز پیش بینی کرده است که به نظر نمی‌رسد با توجه به این که مصوب مجلس النهایه توسط هیأت نظار بررسی می‌گردد چندان مفید فایده باشد.

۵. نتیجه

مهم ترین دستاورد نهضت مشروطه ایران حکومت بر مدار قانون و مقررات معلوم بود. چنین تحولی در ساختار حکمرانی موجب شد تا پاره ای از علمای دینی به جهت حفظ موازین شرعی در امر قانونگذاری علاوه بر حضور در مجلس و تشریک مساعی در تدوین قوانین عرفی بر مطابقت قوانین موضوعه با مبانی شرعی براساس اصل دوم متمم قانون اساسی که به اصل طراز موسوم بود اصرار ورزند.

در این میان شیخ حسین یزدی از مجتهدین مکتب میرزای شیرازی و آخوند خراسانی که در میان علما و اهالی پایتخت از موقعیت علمی و دینی موجه ای برخوردار بود و در صف علمای مبارز و متحصن مشروطه خواه قرار داشت؛ طی سه دوره نمایندگی مجلس شورای ملی، همزمان در دو جبهه سنت گرایان مخالف مشروطه و تجددگرایان شریعت گریز، مساعی فراوانی را جهت تبیین مبانی فقهی و اصولی نهادها و ابزارهای قانونی برآمده از نظام

مشروطیت مصروف داشت تا در روند تکامل نظام نوپای مشروطیت، جانب شرع و قانون همواره محفوظ بماند و مصوبات مجلس امکان اجرای مؤثر در میان مردم بیابد. در همین راستا تلاش علمی و اجرایی وی در تدوین و تفسیر و اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی که ضامن حفظ موازین شرعی در امر قانونگذاری بود از اهمیت زیادی برخوردار است. او در تهیه متمم قانون اساسی و تدوین اصل مزبور، همکاری مؤثری با هیأت مجتهدین ناظر بر تصویب قانون داشت و سپس از اولین و پیگیرترین نمایندگان بود که از مجلس اول تا سوم دائماً هم در مجلس و مطبوعات و هم در ارتباط با مراجع نجف در صدد معرفی علمای طراز اول و تضمین نظارت بر تصویب قوانین بر می‌آمد. او در همین راستا به منظور کاهش اختلاف نظرهایی که درباره اجرای اصل طراز صورت می‌گرفت اقدام به تدوین لایحه قانونی اصل دوم متمم قانون اساسی در یازده ماده نمود که پس از تصویب اصل طراز مهم ترین اقدامی بود که در راستای تاسیس نهاد کنترل شرعی قوانین در نظام قانونگذاری ایران به وقوع پیوست. این تلاشهای علمی و تقنینی وی که در قالب نطق‌های و مقالات متعددی که در این باره در روزنامه مجلس منتشر می‌کرد و با حضور مؤثر در مجلس و هیأت نظار، زمینه تثبیت اصل طراز را فراهم آورد و بطور کلی موجب فرو کاستن چالش‌های نظری نظام حقوقی برآمده از مشروطیت در بستر سنت فقهی یک‌هزارساله این سرزمین شد.

پی‌نوشت

۱. ملاعلیرضا حافظ و کاتب مصحف شریف بود که آثارش در مسجد قلعه ندوشن موجود است. بنیان مسجد مذکور نیز به وی نسبت داده اند. همچنین زیلوهایی که به تاریخ ۱۲۸۵ قمری به نام وی بر کلیه مساجد این شهر وقف گردیده از تمکن و تعلق دینی وی حکایت دارد. او علاوه بر شیخ حسین فرزند دیگری به نام ملامحمد داشت که ملقب به خادم الشریعه بود و سمت امامت جمعه ندوشن را داشت اما در پی رویارویی با خوانین به سال ۱۲۸۳ ش توسط جلال الدوله حاکم یزد به قتل رسید. (سایت فرهنگ ندوشن. farhangenodoushan.ir)

۲. شیخ محمد یزدی مدیر با تجربه ای در دستگاه نو بنیان ثبت اسناد و احوال دوره رضاشاه بود و مرتضی یزدی پزشک و سیاستمدار عضو حزب توده محسوب می‌شد. (شفیع نورمحمدی، ۱۳۹۰:

۳. یکی از اعضای آن مجلس در خاطرات خود آورده است: «شیخ حسین یزدی از روحانیان و علمای آزادیخواه و روشن فکر صدر مشروطیت که تقریباً هفتاد سال داشت به ریاست سنی مجلس معین گردید و من که از جوانترین اعضا بودم به منشی گری برگزیده شدم و چون رئیس سالخورده گوشش سنگین بود بناچار قسمت عمده کار جلسه اول که چند ساعت بطول کشید بر عهده من قرار گرفت. (صدیق، ۱۳۳۸: ۲۶۷)

منابع

- آبادیان، حسین. مفاهیم قدیم و اندیشه جدید (درآمدی نظری بر مشروطه ایران). چاپ اول. تهران. کویر. ۱۳۸۸
- آقابزرگ تهرانی. میرزای شیرازی. چاپ اول. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۲
- ابوطالبی، مهدی. «مشروطه‌خواهان مشروعه ساز همراهی و همدلی علمای مشروطه‌خواه نجف با شیخ فضل الله نوری». مطالعات انقلاب اسلامی. سال چهارم. ش ۱۲. ۴۴-۱۱. ۱۳۸۷
- بهار، محمدتقی. تاریخ مختصر احزاب سیاسی. جلد دوم. چاپ هفتم. تهران. امیرکبیر. ۱۳۹۲
- ترکمان، محمد. «سیر تطور اصل دوم متمم قانون اساسی در دوره دوم تقنینیه». مجموعه مقالات تاریخ معاصر ایران ش ۲. موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۶۹
- جعفری ندوشن، علی‌اکبر. آفرین توکلی. «بررسی مبانی حقوقی و تاریخی تطورات قانون اساسی مشروطه». پژوهش‌های علوم تاریخی. سال ۱۲. شماره ۳۶۷-۴۷. ۱۳۹۹
- جعفری ندوشن، علی‌اکبر. سیدمحسن حکمتی مقدم. بررسی سیرتصویب و اجرای اصل طراز در قانون اساسی مشروطه. مطالعات حقوق عمومی. ۵۱(۴).
- حاجی عباسی، سعید. «وقف نامه مجلس شورای ملی». وقف میراث جاویدان. ش ۴۷ و ۴۸. ۳۸-۴۵. ۱۳۸۳
- حائری، عبدالحسین. اسناد روحانیت و مجلس. کتابخانه و موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی. ۱۳۷۴
- دوانی، علی. خاطرات و مجاهدات حجه الاسلام فلسفی. چاپ چهارم. تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۸۲
- شفیع نورمحمدی، قاسم. جاسوسی در حزب. چاپ چهارم. تهران. جهان کتاب. ۱۳۹۸
- صدیق، عیسی. یادگار عمر. جلد اول. تهران. چاپخانه سازمان سمعی و بصری هنرهای زیبای کشور. ۱۳۳۸
- صدر، محسن. خاطرات صدرالاشراف. تهران. وحید. ۱۳۶۴

فلاح توتکار، حجت؛ پرویش. محسن. «مهاجرت علمای عتبات به ایران؛ بازتاب و پیامدهای آن. مطالعات تاریخ فرهنگی». پژوهشنامه ی انجمن ایرانی تاریخ. سال ۴. شماره ی ۱۴. ۱۰۶-۷۵. ۱۳۹۱.

فیرحی، داود. فقه و سیاست در ایران معاصر (فقه سیاسی و فقه مشروطه). تهران. چاپ پنجم. نشرنی. ۱۳۹۴.

کدیور، محسن. سیاست نامه خراسانی. چاپ اول. تهران. کویر. ۱۳۸۵
کوهستانی نژاد، مسعود. «مهاجرت علما از عراق به ایران و بازگشت آنان به عراق ۱۳۰۳-۱۳۰۱ شمسی». فصلنامه مطالعات تاریخی. ش ۴۸۱-۸. ۱۳۸۳.

کوهستانی نژاد، مسعود. شرحی بر رساله تفسیر اصل دوم متمم قانون اساسی از شیخ حسین یزدی. پیام بهارستان. ش ۶۰-۱۰. ۱۳۸۹-۴۱.
کاظمینی، میرزا محمد. دانشنامه مشاهیر یزد. جلد اول. چاپ دوم. یزد. بنیاد فرهنگی و پژوهشی ریحانه الرسول. ۱۳۸۳.

مدرسی، سید جواد. نجوم السرد بذکر علمای یزد. یزد. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۱۳۸۴
مصاحبه با حجه الاسلام و المسلمین دکتر سید مصطفی محقق داماد. حوزه. دوره ۲۱. ش ۱۴۸. ۱۲۵-۳۰. ۱۳۸۳.

ناظم الاسلام کرمانی، محمد بن علی. تاریخ بیداری ایرانیان. به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی. ج ۱. چاپ هشتم. تهران: پیکان. ۱۳۹۸.

یزدی، شیخ محمد حسین. مقایسه ممالک یا تقلید بی موضوع. روزنامه مجلس. سال سوم. ش ۱۱۰. ۱۳۲۸. ق.

یزدی، شیخ محمد حسین. تفکیک قوت سیاست از روحانیت. روزنامه مجلس. سال چهارم. ش ۱۰۲. ۱۳۲۹. ق.

یزدی، شیخ محمد حسین. لایحه اقا محمد حسین یزدی در باب اصل دوم قانون اساسی. روزنامه مجلس. سال چهارم. ش ۱۰۳. ۲۴ جمادی الثانی ۱۳۲۹. ق.

مشروح مذاکرات مجلس ملی. دوره ۳ جلسه: ۲۳ صورت مشروح مجلس روز پنجشنبه ۲۹ شهر جمادی الاولی سنه ۱۳۳۳.

روزنامه مجلس. سال سوم. ش ۱۳۴. ۲ رجب ۱۳۲۸. ق.

روزنامه مجلس. سال سوم. ش ۱۱۰ و ۱۱۱. ۲۶ و ۲۸ ربیع الاخر ۱۳۲۸.

روزنامه مجلس. سال چهارم. ش ۱۰۲. ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹.

روزنامه مجلس. سال چهارم. ش ۸۵. جمادی الاول ۱۳۲۹.

روزنامه مجلس. ش ۱۰۱ تا ۱۰۴. ۱۹ الی ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹. ق.

روزنامه مجلس. ش ۱۰۲. ۲۲ جمادی الثانی ۱۳۲۹ ق
روزنامه مجلس. ش ۱۰۵. ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۹ ق
روزنامه مجلس. ش ۱۰۴. ۲۶ جمادی الثانی ۱۳۲۹ ق
روزنامه شفق سرخ. شماره ۱۵۵. ۲۰ اسد ۱۳۲۹ ق
سایت فرهنگ ندوشن. « شیخ حسین ندوشنی یزدی ». www.farhangenodoushan.ir. ۱۳۹۵/۱۰/۱۵



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/jhss.2022.334245.473512

Evaluation and analysis of the Battle of Edessa and its consequences in the Middle East

Parviz Hossein Talae^{1,*}

1. Assistant Professor, Department of History, Shahid Bahonar University of Kerman, Iran. E-Mail: parviztalae@uk.ac.ir

Article Info.	Abstract
Received: 2021/10/25	Unlike the Parthians, the Sassanids pursued an aggressive policy towards the Roman Empire from the very beginning of their kingdom. In fact, they sought to retake the lands of their ancestors to the shores of the Mediterranean. It was because of this policy that Ardeshir Bābakān was able to annex territories from the Middle East to Iran by the end of his reign. With the rise of Shāpur I, the Romans launched an offensive effort to retake the lost territories to the east, leading to the Battle of Edessa. The findings of this study, which is based on historical documents and reports and with a descriptive-analytical method, show that the Roman emperor was captured by the Sassanids and due to the lack of power which had arisen in the Middle East, claimants such as Macrianus and his sons, as well as the ruler of Palmyra, ruled the region. Due to the unrest that followed the capture of Valerian in the West and the Near East, the Roman emperors, with the support of the rulers of Palmyra, were initially able to restore the situation in the region to before the Battle of Edessa, but later the rule of Palmyra They also suppressed and restored their power over the region.
Accepted: 2021/11/20	
Keywords: Middle East, Battle of Edessa, Shāpur I, Valerian, Macrianus, Odaenathus.	
*Corresponding Author: E-mail: parviztalae@uk.ac.ir	
How To Cite: Parviztalae, H. (2022). Evaluation and analysis of the Battle of Edessa and its consequences in the Middle East. <i>Journal of Historical Sciences</i> , 14(2): 43-62.	
Publisher: University Of Tehran Press.	



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۳۰



مقاله علمی-پژوهشی

ارزیابی و تحلیل نبرد ادسا و پیامدهای آن در خاور نزدیک

پرویز حسین طلائی^{*۱}

۱. عضو هیات علمی گروه تاریخ دانشگاه باهنر کرمان، کرمان، ایران. رایانامه: parviztalace@uk.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۳	<p>ساسانیان از همان ابتدا برخلاف اشکانیان در قبال امپراتوری روم سیاست تهاجمی را در پیش گرفتند. در واقع آن‌ها در پی بازپس‌گیری سرزمین‌های اجدادشان تا سواحل مدیترانه بودند. به خاطر همین سیاست بود که اردشیر بابکان توانست سرزمین‌هایی از خاور نزدیک را در اواخر حکومتش به ایران ضمیمه کند. با روی کار آمدن شاپور اول، رومی‌ها حملاتی را به خاطر بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته به شرق ترتیب دادند که منجر به نبرد ادسا گردید. یافته‌های این پژوهش که براساس اسناد و گزارش‌های تاریخی و با روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته، نشان از آن دارد که در این آوردگاه، امپراتور روم به اسارت ساسانیان درآمد و به خاطر خلاء قدرتی که در خاور نزدیک به وجود آمده بود، مدعیانی مانند ماکریانوس و پسرانش و همینطور اذینه حاکم پالمیرا در این منطقه سر برآوردند. امپراتوران رومی با توجه به اغتشاشاتی که پس از اسارت والرین در غرب و خاور نزدیک به وجود آمده بود، در ابتدا با حمایتی که از حاکمان پالمیرا انجام دادند توانستند اوضاع را در این منطقه به قبل از نبرد ادسا بازگردانند، اما در ادامه حکومت پالمیرا را نیز سرکوب نموده و قدرتشان را در این منطقه احیا کردند.</p>
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۹	
واژه‌های کلیدی: خاور نزدیک، نبرد ادسا، شاپور اول، والرین، ماکریانوس، اذینه.	

* رایانامه نویسنده مسئول: parviztalace@uk.ac.ir

استناد به این مقاله: حسین طلائی، پرویز (۱۴۰۱). ارزیابی و تحلیل نبرد ادسا و پیامدهای آن در خاور نزدیک. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۲): ۴۳-۶۲.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

اردشیر بابکان (حک. ۲۲۴-۲۴۲م) پس از تحکیم قدرت خود در پارس، به رویارویی با اردوان پنجم اشکانی (حک. ۲۱۳-۲۲۴م) پرداخت و با شکست وی سلسله ساسانیان را پایه ریزی کرد. چنان که از منابع یونانی - رومی و همچنین شرقی برمی آید، ساسانیان از همان آغاز، خود را جانشین بلافصل هخامنشیان و احیا کننده‌ی شاهنشاهی ایشان می‌دانستند (Dio Cassius, 1927:IX/LXXX.21.1-3; Herodian, 1970:VI/2.1-2؛ طبری، ۱۳۷۵: ۵۸۰؛ نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۵۴: ۹۱)، در همین راستا و از همان آغاز و چنانکه در نامه اردشیر بابکان به امپراتور روم به آن اشاره شده است، آنان مدعی سرزمین‌های پیشین تحت سلطه شاهنشاهی هخامنشیان که در این زمان در قلمرو رومیان قرار داشت، شدند (Frendo, 2002: 25-36). هرچند برخی پژوهشگران بر این باورند که ساسانیان احتمالاً در این ادعا تصویر روشنی از مرزهای پیشین هخامنشیان نداشتند و بیشتر بر آگاهی‌های خود از قلمرو اساطیری ایران تاکید می‌کردند (دریایی، ۱۳۹۱: ۳۴)، اما این مسئله تفاوتی در اصل ماجرا که همان راهبرد «احیای مرزهای پیشین» ایرانشهر باشد، ایجاد نمی‌کند. بنابراین تغییر سلسله در ایران در سال ۲۲۴ میلادی، یک تهدید برای موقعیت روم در خاور نزدیک به شمار می‌رفت؛ چنان که اردشیر یکم پس از آن که قدرت را در دست گرفت به غرب روی آورد.

اردشیر یکم در سال ۲۲۹ میلادی به عزم نبرد با روم از فرات گذشت. الکساندر سوریوس (Alexander Severus، حک. ۲۲۲-۲۳۵م) امپراتور روم در ابتدا درصدد مصالحه برآمد و سفیری را به همراه نامه‌ای نزد اردشیر گسیل داشت تا این پیغام را به ایرانیان بدهد که جنگ با رومیان همچون نبرد با وحشیان و صحراگردان نیست و پادشاه ایران همواره باید فتوحات تراژان (Trajan، حک. ۹۸-۱۱۷م) و سپتیموس سوریوس (Septimius Severus، حک. ۲۱۱-۱۹۳م) را مدنظر داشته باشد (Herodian, 1970: VI/2.3-4). پادشاه ایران در جواب، چهارصد نفر از مردان رشید و بلند قامت را با اسلحه کامل و اسب‌های یراق طلا انتخاب کرده، نزد قیصر روم فرستاد و این طور پیغام داد که آنچه رومی‌ها در آسیا متصرف شده اند، ارث شاه ایران است، بنابراین رومی‌ها باید به اروپا اکتفا کرده، آسیا را تخلیه کنند (Herodian, 1970: VI/ 4.4-6). از این اظهارات به خوبی برمی آید که الکساندر سوریوس از رویارویی با اردشیر حذر داشته‌است. یافتن علت این امر چندان دشوار نیست، زیرا با نگاهی به تحولات داخلی امپراتوری روم در این زمان، می‌توان ملاحظه کرد که منازعات بر سر

قدرت میان سرداران سپاه، اوضاع داخلی امپراتوری را آشفته کرده‌است، بنابراین امکان درگیر شدن در جبهه‌ای خارجی برای امپراتوری روم سخت و دشوار بود؛ چنان‌که از گزارش هرودیان نیز برمی‌آید، سوروس ابتدا با فرستادن سفیرانی کوشیده بود اردشیر اول را از جنگ بازدارد (Herodian, 1970: VI/2.3-4؛ نک: شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۰؛ بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

به هر حال الکساندر سوروس پس از آن‌که نتوانست اردشیر بابکان را به صلح ترغیب کند، پس از سازماندهی سپاهیان خود در سال ۲۳۲ میلادی به مرزهای شرقی خود روی آورد تا جلوی تهاجم اردشیر یکم را بگیرد. در این لشکرکشی خسرو، شاه ارمنستان نیز، هم پیمان او بود (Bournution, 1995: 60). الکساندر سوروس نیروهایش را به سه گروه تقسیم کرد؛ گروه اول به ارمنستان رفت و به سپاهیان ارمنی ملحق شد تا از شمال ساسانیان را مورد تهدید قرار دهد. گروه دوم در مرکز و در منطقه دجله قرار گرفت و گروه سوم به فرماندهی خود او به بین‌النهرین روی آورد. گروه اول یا ستون شمالی ظاهراً به پیروزی رسید، و دو ستون دیگر، عمدتاً به واسطه دشواری‌های طبیعی کاری از پیش نبردند. به‌ر تقدیر حمله اردشیر دفع گردید و الکساندر سوروس جشن پیروزی در روم بر پا کرد (فرای، ۱۳۸۳: ۲۲۵). وینتر و دیگناس این اقدام امپراتور روم را لاف دانسته و آن را مخدوش می‌دانند و می‌نویسند که جنگ اول ساسانی‌ها و رومی‌ها با عقب نشینی و تلفات معتنی از هر دو طرف خاتمه یافت (Dignas; Winter, 2007: 77). دریایی نیز در این باره می‌نویسد: «تا وقتی که الکساندر سوروس زنده بود، نه اردشیر توانست رومیان را شکست دهد و نه رومیان توانستند ایرانیان را شکست دهند» (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴).

اردشیر که کارش در اثر بروز آشوب‌های حاصل از قتل سوروس الکساندر (۲۳۵م) تسهیل شده بود، باز هم به غرب هجوم برد (شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۰؛ بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۸۹) و به نظر می‌آید که توانسته باشد غیر از استحکامات رومی واقع در بین‌النهرین، شهرهای مهم نصیبین و کرهه (حران)^۱ را نیز تسخیر کند (Dignas; Winter, 2007: 19).

چنان‌که زوناراس مورخ بیزانسی می‌نویسد، شهرهای نصیبین و کرهه را ایرانیان در زمان ماکسیمینوس (Maximinus، حک. ۲۳۸-۲۳۵م) به تصرف خود درآورده بودند (Lieu, 2009: XII.18; Zonaras, 2006: iranicaonline.org) و کتنه‌وفن نیز محتمل می‌داند که ساسانیان در سال ۲۳۵-۲۳۶ میلادی توانسته باشند شهرهای مهم نصیبین و کرهه را به

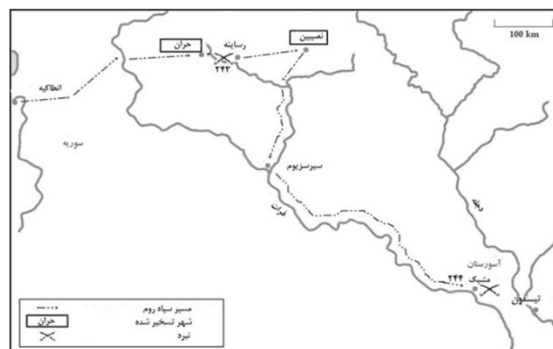
تصرف خود درآورده باشند (Kettenhofen, 1984: 177-190؛ به نقل از شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۰). فرای سال تصرف این شهرها را با تردید سال ۲۳۸ میلادی ذکر کرده است (فرای، ۱۳۸۳: ۲۲۵). در این باره دریایی نیز می‌آورد که پنج سال پس از مرگ امپراتور الکساندر سوروس یعنی در سال ۲۴۰ میلادی، مناطق بین‌النهرین، دورا، کرهه، نصیبین و سرانجام هتره^۲ به تصرف ساسانیان درآمد (دریایی، ۱۳۸۳: ۱۴). درباره فتح سرزمین‌های بین‌النهرین توسط اردشیر بابکان، منابع اوایل اسلامی سکوت کرده و در این باره سخنی به میان نیاورده‌اند. به واسطه درگیری با مشکلات داخلی، از جمله عوض شدن سریع امپراتوران، رومیان تا چندین سال نتوانستند علیه ساسانیان دست به اقدامی بزنند و این بی‌عملی تا سال ۲۴۳ میلادی به طول انجامید. در همین سال رومی‌ها به خاطر بازپس‌گیری مناطق از دست‌رفته به خاور نزدیک لشکر کشیدند؛ در این زمان در ایران شاپور اول (حک. ۲۴۰-۲۷۰م) قدرت را در دست گرفته بود و به نوعی باید گفت رویارویی‌های ایران و روم به زمان این پادشاه کشیده شد. با توجه به این توضیحات پژوهش حاضر بر آن است که با رویکرد پژوهش‌های تاریخی و بر اساس توصیف و تحلیل، نبرد ادسا و پیامدهای آن را در خاور نزدیک مورد بررسی و واکاوی قرار بدهد.

در تحقیقاتی که در رابطه با موضوع و مساله پژوهش حاضر انجام شده، اشارات پراکنده و ارزشمندی در منابع مختلف آمده (مانند کتاب مبانی تاریخ ساسانیان اثر شیپمان، امپراتوری ساسانی اثر تورج دریایی، ساسانیان اثر پرویز رجبی، تاریخ سیاسی ساسانیان اثر روزبه زرین کوب) که در این پژوهش از آن‌ها بهره گرفته شده است؛ اما باید اذعان کرد که تا به حال پژوهش مستقلی در رابطه با بررسی و واکاوی نبرد ادسا و پیامدهای آن در خاور نزدیک صورت نگرفته است. چنین امری ضرورت این پژوهش را آشکار می‌سازد. برای این منظور، در پژوهش حاضر ابتدا به نبرد ادسا، رویارویی شاپور اول با والرین امپراتور روم اشاره شده؛ سپس در ادامه به وضعیت خاور نزدیک پس از نبرد ادسا و روی کار آمدن غاصبان حکومت، ماکریانوس و پسرانش و اذینه حاکم پالمیرا، پرداخته شده است.

۲. نبرد ادسا (Edessa)؛ رویارویی شاپور اول با والرین

رومیان در سال‌های نخست پادشاهی شاپور اول پادشاه ساسانی، حملاتی را به ایران ترتیب دادند؛ به این صورت که آن‌ها توانستند بر اوضاع داخلی مسلط گشته و به فکر

تسلط دوباره بر بین‌النهرین و سرزمین‌های از دست رفته افتادند؛ چنان که در این زمان در روم گوردیانوس سوم (Gordianus، حک. ۲۴۴-۲۳۸م) توانسته بود بر رقیبان غلبه کرده و با سپاهی عازم بین‌النهرین شود؛ وی در بهار سال ۲۴۳ میلادی با لشکری از انطاکیه به راه افتاد و توانست مناطق مهم و شهرهای مستحکمی مانند حران و نصیبین که در اواخر سلطنت اردشیر (زمانی که شاپور اول با وی در امر سلطنت شریک شده بود) به دست ساسانیان افتاده بود، را دوباره تحت تصرف رومیان درآورد (Zonaras, 2009: XII.18; Dignas; Winter, 2007: 22). چنان که آمده است که رومیان در سال ۲۴۳ میلادی به فرماندهی گوردیانوس سوم که پدر زنش، تیمسیتئوس (Timesitheus) وی را همراهی می‌کرد و می‌توان گفت در حقیقت وی عملیات لشکرکشی را زیر نظر داشت، توانستند در نزدیک رساینه (Resaina، در راه کرهه به نصیبین) بر ساسانیان پیروز شوند و حران و نصیبین را تصرف کنند (فرای، ۱۳۸۳: ۲۶؛ Ammianus 17.5. XXIII, 1935: Marcellinus). رومیان پس از تصرف مناطق مذکور، در سال ۲۴۴ میلادی به سوی تصرف تیسفون گام برداشتند که این بار در محلی به نام مسیکه یا میسیخیه (Massice= Misiche فلوچهٔ امروزی) (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۹۱) که تا پایتخت ساسانیان، تیسفون فاصله ای نداشت، از سپاه ایران شکست خوردند؛ بعد از این شکست گوردیانوس یا در جنگ کشته شد (Huyse, 1999: 25-27)؛ بنگرید به نقش برجسته پیروزی شاپور در بیشاپور: (Ghirshman, 1962: 197) یا توسط مردانش به قتل رسید (فرای، ۱۳۸۳: ۲۲۶) و بعدها شاپور شهری به نام «پیروز شاپور» در آن جا بنا کرد (نقشه ۱. عملیات‌های نظامی گوردیانوس سوم در سال‌های ۲۴۲-۲۴۴م).



نقشه ۱. Maksiyuk, 2015:32

بعد از مرگ گوردیانوس، فیلیپ عرب (Philip the Arab، حک. ۲۴۴-۲۴۹م) به جانشینی وی انتخاب شد و ظاهراً به سرعت صلحی با پادشاه ایران منعقد کرد که منابع رومی از آن به عنوان ننگین ترین صلح (Zosimus, 2006: III.32. 4) یاد می‌کنند. طبق این صلح که شاپور در کتیبه کعبه زردشت به آن اشاره کرده، رومی‌ها برای آزادی اسرا ۵۰۰/۰۰۰ هزار دینار به ساسانیان پرداخت کردند (Huysse, 1999: 27).

متأسفانه در کتیبه اشاره‌ای صریح به مرزهای غربی پس از صلح با فیلیپ نمی‌شود و برخی از مورخان بر این باور هستند که مرزهای ایران و روم پس از این صلح تغییری پیدا نکرده است؛ اما لوکونین در این باره معتقد است: «ما از وعده‌های دیگر فلیپ آگاه نیستیم اما به طور موقت دست شاپور جهت فعالیت در دیگر استان‌ها گشوده شد» (لوکونین، ۱۳۸۴: ۸۷). منابع رومی مانند زوناراس نیز از واگذاری سرزمین‌های ارمنستان و بین‌النهرین سخن رانده‌اند، Zonaras, 2009: XII.19؛ برای اطلاعات بیشتر بنگرید به کلمان، ۱۳۷۹: ۱۴۳؛ بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۹۱-۱۹۲).

شاپور در کتیبه کعبه زرتشت در رابطه با دومین نبرد خود با رومیان آورده است: «قیصر باری دیگر دروغ گفت و در مورد ارمنستان خطا کرد و من به امپراتوری روم تاختم» (Huysse, 1999: 28).

چنان‌که از سنگ نوشته برمی‌آید، دومین لشکرکشی شاپور به غرب حاصل عدم رضایت وی از سیاست دولت روم در ارمنستان می‌باشد. هرچند روشن نیست که شاپور در لشکرکشی دوم خود به چه اقداماتی دست زده‌است، اما از اشارات منابع برمی‌آید که ساسانیان در سال ۲۵۳ میلادی^۴ توانستند در فاصله‌ای بسیار زیاد در خاک رومی‌ها نفوذ کنند و تلفات بسیاری به رومی‌ها وارد آوردند. تا اینکه رومی‌ها به خطری که از جانب شرق آن‌ها را تهدید می‌کرد، پی بردند و والرین (Valerian، حک. ۲۵۳-۲۶۰م) سالخورده را به فرماندهی برداشتند.

والرین پیش از این که به مقابله با ایران پردازد، به سرکوب اقوام غربی، فرانک‌ها، ژرمن‌ها و گت‌ها پرداخت. بنابراین وی پس از برقراری آرامش در مرزهای غربی به رویارویی با ایران پرداخت، تا شاید بتواند سرزمین‌های از دست رفته را که توسط شاپور اول تصرف شده بودند، بازپس گیرد. شاپور در کتیبه خود می‌آورد که والرین از ۳۱ شهر نیروی نظامی گرد آورده و با تمام قوا برای مقابله با ایرانیان حرکت کردند (Huysse, 1999: 35-36). در این

باره لوکونین در کتاب خود می آورد: «چون حاکمیت رومیان بر تمام استان‌های شرقی به خطر افتاده بود، رومیان با تمام قوا به مقابله برخاستند» (لوکونین، ۱۳۸۴: ۹۳).

جزئیات لشکرکشی سوم شاپور بر ضد رومی‌ها در کتیبه کعبه زرتشت در نقش رستم آمده است:

«در» سومین فرصت، هنگامی که ما به کره و ادسا پیش تاخته و کره و ادسا را در محاصره گرفته بودیم، قیصر والرین با «لشکری» به قدرت ۷۰۰۰۰ «تن» به سوی ما حرکت کرد؛ در آن سوی کره و ادسا نبرد بزرگی با قیصر والرین روی داد، و قیصر والرین «از طرف ما» خودمان با دست‌هایمان اسیر شد، و بقیه، فرمانده محافظان «و» سناتورها و افسران، که فرماندهان آن «لشکر» بودند، همه به اسارت افتادند و به فارس هدایت شدند (Huyse, 1999: 33-37). هم‌چنین طبری آورده است که: امپراتور روم در سال ۲۶۰ میلادی شخصاً به میدان رزم آمده و با شاپور وارد جنگ شد» (طبری، ۱۳۷۵: ۵۹۰).

نبرد میان شاپور اول و والرین امپراتور روم در محلی به نام الرها (ادسا نام قدیمی) و اورفه (نام امروزی آن) روی داد. در این محل که رومیان به محاصره سپاهیان ایران درآمدند، والرین خود را در خطر بزرگ یافته، پیشنهاد صلح داد که شاپور آن را نپذیرفت. هرچند رومیان کوشش کردند که راهی باز کرده، فرار نمایند ولی موفق نشدند و رومیان به همراه امپراتورشان والرین اسیر شدند (موله، ۱۳۶۳: ۲۸).

بدین ترتیب شاپور پس از این نبرد و اسارت قیصر روم که در تاریخ روابط ایران و روم حادثه‌ای منحصر به فرد به شمار می‌رود، دستور داد که این پیروزی را در نقش برجسته‌های سنگی بیشاپور، نقش رستم و داراب حک کنند و به همین مناسبت جشن بزرگی نیز گرفته شود. دریایی در کتاب خود در این رابطه آورده است:

«پیش از این، هیچکس نتوانسته بود ادعا کند که یک امپراتور روم را کشته از دیگری غنیمت گرفته و سومی را به اسارت گرفته است. البته شاپور به خوبی از عظمت کار خود آگاه بود و بنابراین در ثبت عملیات قهرمانانه خود در کتیبه‌اش نیز درنگ نکرد. این پیروزی شاپور از چشم منابع رومی نیز پوشیده نمانده است؛ هر چند مسیحیان دلیل شکست والرین را مرتد بودن او و آزار مسیحیان دانسته و گروهی دیگر تصویری ملایم تر از امپراتور اسیر شده ارائه داده اند (دریایی، ۱۳۹۷: ۹). درباره سرنوشت قیصر اطلاع دقیقی نداریم؛ شاید کاخی به وی در شهر جندی شاپور^۵ در خوزستان داده‌باشند. شاید هم والرین در جنگ به قتل رسیده و یا قربانی آب و هوای آن جا شده باشد» (شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۶).

۳. خاور نزدیک پس از نبرد ادسا؛ روی کار آمدن غاصبان حکومت

۳-۱. ماکریانوس و پسرانش

امپراتوری روم پس از پخش اخبار مربوط به شکست و اسارت والرین در سراسر کشور که یک اتفاق منحصر به فرد و تکان دهنده در تاریخ روم بود، با موجی از ناآرامی‌ها روبه‌رو گشت. چنان که امپراطور گالینوس (Gallienus، حک. ۲۶۰-۲۶۸م)، پسر والرین، خود را در وضعیت بسیار ناخوشایندی یافت؛ قیام‌های بی‌شمار، همراه با رسوایی سرنوشت پدر، او را تقریباً سرنگون کرد. اگرچه او موفق به نگاه‌داشتن امپراتوری تا هشت سال دیگر شد، اما هرگز نتوانست اقتدارش را بر کل امپراتوری استوار سازد (Watson, 2003: 31). در واقع پس از اسارت والرین توسط ساسانیان در سال ۲۶۰ میلادی، قدرت امپریالیستی رومی‌ها تا حدودی تجزیه گردید، تا جایی که باید گفت در این زمان امپراتوری روم به سه سرزمین مجزا تقسیم شده بود: امپراتوری گالیک (Gallic) در غرب به رهبری پستوموس (Postumus، حک. ۲۶۰-۲۶۹م) و جانشینانش، امپراتوری مرکزی، جایی که گالینوس در آن جا حکومت می‌کرد و خاور نزدیک به رهبری ماکریانوس (Macrianus) و پسرانش و همینطور امپراتوری پالمیرن (Palmyrene) به رهبری اذینه یا اَدِناتوس (Odenathus، حک. ۲۶۳-۲۶۷م) بود (Hartmann, 2017: 1).

در واقع پس از شکست رومی‌ها در ادسا شورش‌هایی در سراسر امپراتوری روم به وجود آمد؛ اولین شورش‌ها در شرق اتفاق افتاد، جایی که والرین اسیر شد. در واقع در این منطقه خلاء قدرتی به وجود آمده بود.

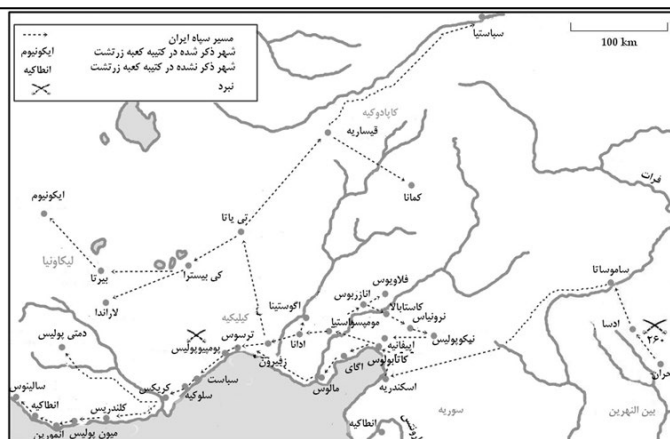
با توجه به گزارش منابع، شخص امپراتور یعنی والرین در جریان نبرد ادسا تا حدی مقصر دیده می‌شود. در واقع او ارتش روم را به یک موقعیت غیر ممکن رساند؛ چنین گزارش‌هایی می‌تواند در خدمت منافع غاصبانی مانند ماکریانوس^۶ و همچنین منافع گالینوس باشد که به‌نظر می‌رسد هیچ تلاشی برای بازپس‌گیری پدرش نکرده است (Potter, 2018: 27). البته در این رابطه باید اشاره کرد که در این زمان، نیروهای نظامی گالینوس در غرب درگیر تهاجم ژرمن‌ها به ایتالیا بودند که گال و دانوب، را به تصرف خود درآورده بودند. از این رو گالینوس نتوانست بر سر آزادی پدرش مذاکره کند و یا دست به لشکرکشی انتقامی علیه ایران بزند (Hartmann, 2017: 11).

به‌هرحال، تلاش‌های قهرمانانه ماکریانوس بزرگ (Macrianus Major) باعث احترام سربازان به او شد، تا جایی که وی سریعاً دو پسرش، ماکریانوس صغیر و کوییتوس

(Quietus) را به عنوان امپراتوران مشترک اعلام کرد و استان‌های شرقی و مصر فوراً این انتخاب را پذیرفتند (Watson, 2003: 31; Bland, 2012: 514).

شاپور اول نیز پس از شکست والرین، به ساموساتا (Samosata) رفته و در آنجا با ماکریانوس بزرگ غاصب به مذاکره نشست. نیروهای رومی از ساموساتا به امسا (Emesa) عقب‌نشینی کردند و در نتیجه راه به سوی آسیای صغیر باز شد. شاپور اول به کیلیکیه حمله کرد و از آنجا که با هیچ مقاومتی روبه‌رو نشد، به تارسوس (Tarsus) رفت. در آنجا سپاه ایران به دو گروه تقسیم شد، یک گروه به غارت شهرهای ساحلی دریای مدیترانه پرداخت؛ این گروه توانست به سلینوس (Sellinos) برسد، اما پس از آن تحت فشار نیروهای روم در نزدیکی پومپئیپولیس (Pompeiiopolis) مجبور به عقب‌نشینی شد. گروه دوم از سپاه ایران به سمت تیانا (Tyana) روانه شد و از آنجا به ایکونیوم (Iconium) و سپس کاپادوکیه و ارمنستان کوچک حمله کرد. سربازان ایرانی پس از غارت شهرهایی از روم که در مسیر آن‌ها قرار داشت در سال ۲۶۱ میلادی به ایران بازگشتند (Maksymiuk, 2015:40؛ همینطور بنگرید به رجبی، ۱۳۹۷: ۷۹/۵).

شاپور پس از این وقایع که خود را شاهنشاه شرق و غرب می‌دانست، لقب امپراتوری روم را به سیردیاس نامی (Cyriades)، که به اردوی ایران پناه آورده بود و از مردم انطاکیه به شمار می‌رفت، واگذار کرد و وی را بر آن داشت که خود را قیصر روم بخواند و قیای ارغوانی بر تن کند. سپس با وی از فرات گذشت و انطاکیه را تصرف کرد و در ادامه این فتح تمام سوریه فتح شد (Ammianus Marcellinus, 1935: XXIII.5.3; The Scriptorum historiae augustae, 1998: 66-67-68). در این باره گزارشی رومی می‌گوید که در جنگ‌های شاپور با روم، یک تن از رومی‌ها به نام کوردیاس، نخست Odomastes (آدومستس) و سپس Sapores (ساپورس/شاپور) را در پیشروی به سوی انطاکیه و گشودن این شهر، یاری کرده بود. بر بنیاد نام Odomastes یا Oromastes که نولدکه آن را به Or(o)mazdes برگردانیده (نولدکه، ۱۳۷۸: ۷۳)، گمان رفته که هرمزد پیش از گشودن کاپادوکیه، برای نبرد با شهر انطاکیه به سپاهیان پدرش پیوسته باشد (Shayegan, 2004: iranicaonline.org). (نقشه ۲. عملیات‌های نظامی شاپور اول در سال‌های ۲۶۰-۲۶۱ میلادی بر طبق کتیبه کعبه زرتشت SKZ).



نقشه ۲. Maksymiuk, 2015:40

پیشرفت نیروهای ایرانی در خاک امپراتوری روم ممکن بود بیشتر از این باشد، اما به خاطر تلاش‌های دو تن از ژنرال‌های والرین که نیروهای رومی باقی‌مانده را در منطقه جمع کردند و ارتش ایرانی را مورد آزار و اذیت قرار دادند، چنین امری عملی نگردید. چنان که ماکریانوس بزرگ نیروهای مستقر در کوماژن (Commagene) را در نوعی عملیات چریکی علیه ارتش ایران در شرق کیلیکیه رهبری کرد، و بالیستا (Ballista) که به عنوان کالیستوس (Callistus) شناخته می‌شود، سپاه دشمن را که مشغول فتح غرب کیلیکیه بود مورد آزار و اذیت قرار می‌داد (Hurley, 2005: 7; Watson, 2003: 29). با توجه به ذکر و سازماندهی شهرها در کتیبه شاپور، دیوید پاتر به درستی استدلال کرده که شاپور نیروی اصلی خود را به سه بخش تقسیم کرده است (Potter 1990: 338-40). سپس این بخش‌ها در برابر «اقدامات متقابل» رومی، با مشکل مواجه شدند (Hekster, 2008: 23-24). تا جایی که در یکی از این درگیری‌ها، بالیستا حتی موفق شد خزانه و حرمسرا شاپور را تصرف کند. بنابراین شاپور تصمیم گرفت کیلیکیه را ترک کند و به سمت تیسفون بازگردد (Burgersdijk, 2018: 4). علاوه بر آن باید گفت که پذیرفتن این استراتژی منطقی است که احتمالاً ماکریانوس نوعی اتحاد نیز با اذینه برای اطمینان از حفظ جناح جنوبی در سوریه، داشته است (Hurley, 2005: 6). به هر حال، قبل از رسیدن سپاهیان ایران به فرات، راهشان توسط دشمن مهیب‌تر و سومی، یعنی اذینه فرمانروای پالمیرا، مسدود گردید (Watson, 2003: 29).

در بهار سال ۲۶۱ میلادی، ماکریانوس بزرگ تصمیم گرفت که با فشار حاکمیت پسرانش را بر کل امپراتوری اشاعه دهد. تصمیم وی برای لشکرکشی به غرب ممکن است تا حدودی ناشی از تمایل آن دسته از سربازان اروپایی باشد که والرین با خود به شرق آورده بود تا به خانه برگردند.

اتحاد ماکریانوس و بالیستا با اذینه کوتاه مدت بوده است. ماکریانوس با اطمینان از اینکه اتحاد (احتمالی) او با اذینه حفظ خواهد شد، کوییتوس را به همراه بالیستا، در شرق گذاشت، سپس با سپاهی همراه پسر بزرگترش (ماکرانوس صغیر) راهی فتح غرب شد (Hurley, 2005: 8). البته باید اذعان کرد که هنوز مشخص نیست که آیا ماکریانوس و بالیستا قبل از اینکه ماکریانوس راهی غرب شود، با اذینه به تفاهم رسیده بود، یا اینکه آن‌ها به سادگی فرض کرده بودند که اذینه نقشی در طرح حمله آن‌ها به غرب ایفا نمی‌کند.

گالینوس بهترین ژنرال‌های خود، اورئولوس (Aureolus) و دومیتانیوس (Domitianus) را برای پاسخگویی به این تهدید اعزام کرد. سپاهیان طرفین در بالکان با یکدیگر روبه‌رو گشتند که نتیجه آن پیروزی قاطعانه برای نیروهای وفادار به گالینوس بود. در هر صورت، هنگامی که خبر شکست در بالکان به شرق رسید، به زودی مشخص شد که ماکریانوس بزرگ با دست کم گرفتن اذینه، محاسبات غلطی انجام داده است (Watson, 2003: 31).

۲-۳. اذینه، فرمانروای پالمیرا

پس از حمله موفقیت آمیز شاپور در سال ۲۶۰ میلادی که به اسارات امپراتور روم والرین و آشفستگی نیروهای روم در شرق انجامید، سپاهیان ایرانی توانستند موفقیت‌هایی را در سوریه و آسیای صغیر به دست آورند اما آن‌ها نتوانستند که در این مناطق تشکیلات حکومتی و نظامی به وجود بیاوردند؛ در نتیجه سرزمین‌های تصرف شده، مدت زیادی در دست آنان باقی نماند. این موضوع بیشتر از این که به حملات متقابل رومی‌ها مربوط باشد به عملیات نظامی اذینه، فرمانروای عرب تدمر یا پالمیرا مربوط می‌شد (زرین کوب، ۱۳۹۳: ۱۲/۴۷۶).

در واقع اذینه متوجه خطر بالقوه منافع پالمیرا شد که با پیروزی قاطع شاپور در نبرد با رومی‌ها چنین عملی دور از ذهن نبود. نیروهای ایرانی از لشکرکشی طولانی خود و از آزار و اذیتی که در کیلیکیه به دست نیروهای رومی تحت فرمان ماکریانوس و بالیستا دریافت

کرده بودند، خسته شده بودند. در نتیجه او با بهره‌گیری از این فرصت، به ارتش شاپور حمله و به طرف فرات حرکت کرد و آن‌ها را از قلمرو روم بیرون راند (Watson, 2003: 30). در این رابطه آمده است که در جریان بازگشت شاپور یکم از لشکرکشی‌هایش در غرب، اذینه حاکم پالمیر، از شاپور تقاضای اتحاد کرد اما با رد این پیشنهاد از طرف شاپور، (Patricius, frag. 10, به نقل از Dodgeon & Lieu, 2005: 59) حاکم پالمیر به روم متمایل شد و حتی توانست ستونی از نظامیان ساسانی را شکست دهد. با در نظر داشتن بحران دامنگیر روم در اواسط قرن سوم میلادی و به دنبال شکست‌های نابودکننده‌ای که از سال ۲۶۰ میلادی به بعد اذینه به کرات بر ساسانیان وارد ساخت، اقدامات اذینه برای روم بسیار سودمند واقع شد (Mallalas, 1986: XII. 26-27-28). تا جایی که می‌توان گفت کاری را که امپراتوران روم نتوانستند انجام دهند را اذینه انجام داد و می‌توان به نوعی وی را حافظ منافع رومی در سرزمین‌های شرقی دانست (Graf, 1989: 144-145).^۷ پس از اینکه ماکریانوس بزرگ در سال ۲۶۰ میلادی، دو پسرش را به عنوان امپراتوران مشترک اعلام کرد، اذینه از گالینوس حمایت کرد.

هنگامی که ماکریانوس و نیروی‌های اصلی وی در ایلیریکوم (Illyricum) در جنگ با نیروهای گالینوس نابود شدند، اذینه درستی دیدگاهش را در حمایت از گالینوس، که از لحاظ مکانی فاصله زیادی تا منطقه نفوذ وی داشت و همینطور تا حدودی قدرتش تضعیف شده بود، حس کرد (Watson, 2003: 31).

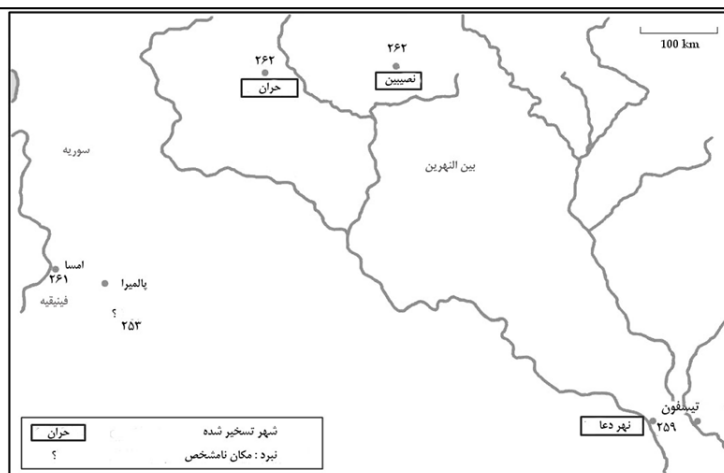
امپراتور گالینوس نیز با حمایت از اذینه برای جنگ‌های بعدی در شرق، قدرت و اختیارات کامل به وی تفویض کرد (Dignas; Winter, 2007: 25). اذینه پس از عزیمت نیروهای اصلی امپراتور غاصب (ماکریانوس پدر به همراه ماکریانوس پسر) به اروپا در سال ۲۶۱ میلادی، از فرصت استفاده کرده و امسا که در اختیار کوییتوس به همراه بالیستا بود، را به تصرف خود در آورد (Hekster, 2008: 23-24; Hurley, 2005: 8). در واقع او با شکست دادن سه غاصب جدید (پسران ماکریانوس به نام‌های ماکریانوس و کوییتوس و بالیستای فوق‌الذکر) خدمات بزرگی به گالینوس در شرق انجام داد، که به خاطر آن‌ها پاداشی استثنایی با عناوین اصلاح‌کننده و رهبر کل شرق دریافت کرد (Hurley, 2005: 8; Burgersdijk, 2018: 6).

اذینه پس از فتح امسا در سال ۲۶۲ میلادی موفق گردید شمال بین‌النهرین را از کنترل پارسیان درآورده و مجدداً سنگر حیاتی نصیبین تصرف کند و یک حمله متقابل به

امپراتوری ایران راه اندازی کند (Watson, 2003:32؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۷). بازسازی مسیر حرکت وی و تعیین زمان لشکرکشی او به ایران، که می‌بایست در این دوره (۲۶۲-۲۶۶) به تیسفون رسیده باشد، امری دشوار است (Maksymiuk, 2015:44).

بی‌شک فقدان نصیبین و کرهه برای ساسانیان در حکم شکست سختی بود و هیچ تردیدی نیست که روم از برکت این اقدامات اذینه توانست وضع موجود قبل از جنگ را دوباره برقرار کند (Dodgeon & Lieu, 2005: 63). به این ترتیب اذینه کاری کرد که وجودش برای امپراتوری روم و برای دفاع از مرزهای شرقی این امپراتوری، غیرقابل اجتناب باشد. درباره اذینه و شکست‌هایی که وی بر سپاه ساسانی وارد ساخته، منابع ایرانی و اوایل اسلامی اشاره‌ای نکرده و سکوت کرده‌اند.

درباره این که شاپور اول در برابر حملات اذینه و تصرف شهرهای مستحکمی مانند نصیبین توسط وی، عکس‌العملی نشان نداد، نظریات گوناگونی توسط مورخان و محققان این حوزه ارائه شده است؛ در این باره فرای (۱۳۸۳: ۲۲۷)؛ اما انسلین (Ensslin) این علت را مسائل فرهنگی و فکری اشاره می‌کند (فرای، ۱۳۸۳: ۲۲۷)؛ اما انسلین (Ensslin) این علت را غیر قابل پذیرش می‌داند (Ensslin, 1949: 79) به نقل از شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۷). به همین خاطر شیپمان گرفتاری‌های شاپور در شرق کشور را به عنوان علت واکنش نشان ندادن شاپور ذکر می‌کند و به همین خاطر به کعبه زردشت ارجاع می‌دهد که در آن شاپور سرزمین‌های توران، مکران، پرادان، هندوستان و سرزمین‌های کوشان و غیره را به تصرف خود درآورده است (شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۷). حرف‌های وی را نیز نمی‌توان پاسخی جدی درباره سکوت شاپور در برابر اذینه به حساب آورد. چرا که مورخان اوایل اسلامی، اغشاشات شرق کشور (خراسان) را به اوایل سلطنت وی مربوط می‌دانند. به‌هرحال، از بهار سال ۲۶۷ میلادی به بعد بود که شاپور (اواخر عمر این پادشاه) از شر این حریف خطرناک (اذینه) رهایی یافت (Dignas; Winter, 2007: 25). در حقیقت ضعف امپراتوری روم که در طول لشکرکشی شاپور اول نمایان شد، پالمیرا را قادر ساخت که تحت سلطنت زنبویا کنترل شرق روم را به دست بگیرد (نقشه ۳. عملیات‌های نظامی اذینه/ اذیناتوس).



نقشه ۳. Maksymiuk, 2015:44

در زمان زنوبیا (Zenobia) جانشین اذینه، ارتباط پالمیرا و روم به خصومت گرایید و در نبردی که در انطاکیه صورت گرفت، اورلئان (Aurelianus، حک. ۲۷۰-۲۷۵م) امپراتور روم توانست بر زنوبیا غلبه کند (Dodgeon and Lieu, 2005: 80-90). زنوبیا در جریان حمله اورلئان به پالمیرا، از ایران که در این زمان بهرام اول (حک. ۲۷۱-۲۷۴م) بر سر کار بود، کمک خواست که بهرام تمایل چندانی به این کار نداشت و نیروی کمی را برای حمایت وی فرستاد. امپراتور بعد از فرونشاندن این غائله (The Scriptorum historiae augustae, 1998: 145-149; Graf, 1989: 134-140) به خاطر کمک بهرام اول و در واقع به خاطر جبران وهنی که در زمان امپراتور والرین پیش آمده بود، قصد حمله به ایران را داشت که توسط اطرافیان خود به قتل رسید.

۴. نتیجه

نبرد ادسا در ادامه سیاست های تهاجمی اردشیر یکم در خاور نزدیک انجام گرفت؛ بدین صورت که اردشیر یکم در اواخر حکومتش در مناطق شرقی امپراتوری روم، دست به فتوحاتی زد و موفق گردید حران و نصیبین را به شاهنشاهی ساسانی ضمیمه کند. دولت روم پس از آن به فکر بازپس گیری مناطق از دست رفته افتاد، اما قتل الکساندر سوروس در سال ۲۳۵ میلادی، مصادف با آغاز دوران قیصران سرباز است که فصلی آمیخته با ناآرامی و

تزلزل در روم بود؛ از این رو، نمی‌توانستند در شرق سیاست فعالی را در پیش بگیرند. شاه ساسانی، شاپور اول، از شرایط این استفاده کرد و به منظور جلوگیری از هر گونه مداخله از طرف روم در راستای حمایت از اشکانیان ارمنستان، به خاور نزدیک حمله و مناطقی را به تصرف خود درآورد. رومیان به خطری که از جانب شرق آن‌ها را تهدید می‌کرد، پی برده و والرین سالخورده را به عنوان امپراتور برگزیدند. وی پس از سرکوب آشوب‌هایی که در غرب امپراتوری به وجود آمده بود، با تمام قوا به خاور نزدیک لشکر کشید. لشکرکشی والرین به رویارویی سپاه ایران و روم در آوردگاه ادسا انجامید که منجر به شکست و اسارت امپراتور روم گردید. پس از شکست ادسا و اسارت والرین در سال ۲۶۰ میلادی، قدرت امپریالیستی رومی‌ها تا حدودی تجزیه گردید، به این صورت که شورش‌هایی در سراسر امپراتوری روم به وجود آمد؛ اولین این شورش‌ها در خاور نزدیک، جایی که قدرت به وجود آمده بود، اتفاق افتاد. در این منطقه یکی از ژنرال‌های رومی به نام ماکریانوس توانست به کمک بالیستا جلوی پیشروی ساسانیان را بگیرد، چنان که نیروهای ایرانی را پس از غارت سوریه و سواحل جنوبی آسیای صغیر، مجبور به عقب نشینی کردند. پس از اینکه ماکریانوس دو سپرش را به عنوان امپراتور مشترک در سال ۲۶۰ میلادی اعلام کرد، اذینه از گالینوس حمایت کرد. امپراتور گالینوس نیز با حمایت از اذینه برای جنگ‌های بعدی در شرق، قدرت و اختیارات کامل به وی تفویض کرد. پس از عزیمت نیروهای اصلی امپراتور غاصب (ماکرانوس و پسرانش) به اروپا و شکست از سپاهیان گالینوس، اذینه از فرصت استفاده کرده و امسا را به تصرف خود درآورد. سپس در سال ۲۶۲ میلادی اذینه موفق شد شمال بین‌النهرین را از کنترل پارسیان درآورده و مجدداً سنگر حیاتی نصیبین را تصرف کند و یک حمله متقابل به پایتخت ایران راه اندازی کند. به هر حال، شاپور در اواخر حکومتش از شر این حریف خطرناک (اذینه) رهایی یافت. اما طولی نکشید که ارتباط پالمیرا و روم به خصومت گرایید و در نبردی که در انطاکیه صورت گرفت، اورلئان امپراتور روم، توانست بر زنوبیا غلبه کند و سلطه رومی‌ها بار دیگر بر این منطقه احیا گردید.

پی نوشت:

۱. منطقه‌ای است که در شمال بین‌النهرین قرار گرفته است.

۲. شهر مستحکمی که در جنوب نینوای قدیم قرار داشته و مرکز امارت کوچکی از اعراب بوده است.

۳. شیپمان به نقل از کتنهوفن می نویسد: «شاید به علت زخمی که برداشته بود، فوت کرد» (شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۱-۲۲). در هر صورت بایستی گفت شاپور بر دیوارهای کتیبه زردشت در نقش رستم اشاره دارد که گوردیانوس سوم در هنگام رزم جان باخته است، اما منابع رومی (Zosimus, 2006: III. 32. 4) تأکید دارند که وی به وسیله فیلیپ عرب که بعد از وی به امپراتوری رسید، کشته شده است (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۱۹۱؛ شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۲).
۴. فرای معتقد است تاریخ این لشکرکشی مورد اختلاف است، زیرا هر دو تاریخ ۲۵۳ و ۲۵۶ طرفدارانی دارد (فرای، ۱۳۸۳: ۲۲۶).
۵. شیپمان در رابطه با شهر جندی شاپور آورده است که قسمت اعظم این شهر به دست سربازان اسیر رومی بنا شده است (شیپمان، ۱۳۸۴: ۲۶).
۶. چنان که در این زمان، ماکریانوس در ساموساتا (Samosata)، بود (Hurley, 2005: 6).
۷. این وضعیت تا زمان اورلئان که قدرت را از جانشینان اذینه در پالمیرا گرفت، ادامه پیدا کرد (فرای، ۱۳۸۳، ۲۲۸؛ Mallalas, 1986: XII. 30).

منابع

- بروسیوس، ماریا، *ایران باستان*، ترجمه عیسی عبدی، تهران، ماهی، ۱۳۸۸.
- دریایی، تورج، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقبفر، تهران، ققنوس، ۱۳۸۳.
- دریایی، تورج، *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*، ترجمه محمود فاضلی‌بیرجندی و آهنگ حقانی، تهران، کتاب پارسه، ۱۳۹۱.
- دریایی، تورج، *امپراتوری ساسانی*، ترجمه خشایار بهاری، تهران، فرزانه روز، ۱۳۹۷.
- رجبی، پرویز، *هزاره های گمشده: ساسانیان*، جلد پنجم، تهران، توس، ۱۳۹۷.
- زرین کوب، روزبه، «تاریخ سیاسی ساسانیان»، *تاریخ جامع ایران*، جلد دوم، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۴۶۱-۵۷۴، ۱۳۹۳.
- شیپمان، کلاوس، *مبانی تاریخ ساسانیان*، ترجمه کیکاوس جهانداری، چاپ اول، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۸۴.
- طبری، محمدبن جریر، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک*، ج ۲، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، ۱۳۷۵.
- فرای، ریچارد، «تاریخ سیاسی ساسانیان»، *تاریخ ایران ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد سوم، قسمت اول، گرد آورنده احسان یار شاطر، ترجمه حسن انوشه، چاپ چهارم، تهران، امیرکبیر، ۲۱۷-۲۷۶، ۱۳۸۳.

- لوکونین، ولادیمیر گریگوریوویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۸۴.
- موله، ماریان، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳.
- نامه تنسر به گشنسپ، تصحیح مجتبی مینوی، با همکاری محمداسماعیل رضوانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۴.
- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۸.
- هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- Ammianus Marcellinus, *Ammianus Marcellinus*, With an English translation by John C. Rolfe (*The Loeb Classical Library*), In three volumes, London, W. Heinemann.
- and Sasanian Iran. Siedlce, Instytut Historii i Stosunków Międzynarodowych Uniwersytetu, 1935.
- Bland, Roger, "From Gordian III to the Gallic Empire (AD 238–274)", In: *The Oxford Handbook of Greek and Roman Coinage*, Edited by William E. Metcalf, Oxford, Oxford University Press, part III (The Roman World). 28, 514-538, 2012.
- Bournoution, G. A. *A History of the Armenian people*, Volume I (Pre-History to 1500 A.D), Costa Mesa, California, Mazda publishers, 1995.
- Burgersdijk, Diederik, "ROME AND PALMYRA IN THE CRISIS OF THE THIRD CENTURY CE", In Conference: *International Symposium on Hellenistic Legacies on the Silk Road*, Nankai University, Tianjin, China, August 17-20, 1-12, 2018.
- Dio Cassius, *Roman History*, Vol. IX (Books 71-80), Loeb Classical Library (No.177), London and New York, 1927.
- Dignas, B., Winter, E., *Rome and Persia in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge and New York, Cambridge University Press, 2007.
- Dodgeon, Michael H.; Lieu, Samuel N. C., *The roman eastern frontier and the Persian wars (AD226-363)*, Part I, Routledge, London and New York, 2005.
- Ensslin, W., *Zu den Kriegen des Sassaniden Schapur I*. Miinchen, 1949.
- Frendo, D. "Dio Cassius and Herodian on the first sasanian offensive against the Eastern provinces of the Roman empire (229-232)", *Bulletin of the Asia Institute*, Vol.16. 25-36, 2002.
- Ghirshman, R., *Iran: Parthians and Sasanians*, tr. S. Gilbert and J. Emmons, London: Thames and Hudson, 1962.
- Graf, David. F. , "Zenobia and the Arabs" in *The Eastern frontier of the Roman Empire: proceedings of a colloquium held at Ankara in September 1988*, ed

- by D. H. French; C. S. Lightfoot, Great Britain, British institute of archeology at Ankara, 1989.
- Hartmann, Udo, "The Third-Century Crisis", in: *The Encyclopedia of Ancient Battles*, Bd. 3, hrsg. v. Michael Whitby u. Harry Sidebottom, 1047–1067, 1-21, 2017.
- Hekster, Olivier, *Rome and Its Empire, AD 193-284*, Debates and Documents in Ancient History. Edinburgh, Edinburgh University Press, 2008.
- Herodian. *History of the Empire*, Vol.II (Books 5-8), Loeb Classical Library (No.455), London and New York, 1970.
- Hurley, Patrick, "Edessa and its aftermath: a reconstruction of events before and after the capture of Valerian." *Hadrianic Society Bulletin*, January, 1-16, 2005.
- Huyse, Philip, *Die dreisprachige Inschrift Šābuhrs I. an der Ka'ba-i Zardušt (ŠKZ)*, Band I, Londres, SOAS, (Corpus Inscriptionum Iranicarum. Part III. Pahlavi Inscriptions), 1999.
- Kettenhofen, Erich, Die Einforderung des Achämenidenerbes durch Ardašir: eine interpretatio romana. U: *Orientalia Lovaniensia Periodica 15*, str. 177 – 190, 1984.
- Lieu, Samuel, Nisibis, <http://www.iranicaonline.org>, 2006.
- Maksymiuk, Katarzyna, *Geography of Roman-Iranian Wars. Military Operations of Rome and Sasanian Iran*, Siedlce, Instytut Historii i Stosunków Międzynarodowych Uniwersytetu Przyrodniczo-Humanistycznego w Siedlcach, 2015.
- Potter, D. S., *Prophecy and History in the Crisis of the Roman Empire: A Historical Commentary on the Thirteenth Sibylline Oracle*, Oxford, 1990.
- Potter, David, "Decius and Valerian" In: *Imagining Emperors in the Later Roman Empire*, Cultural interactions in the Mediterranean, Volume 1., by Diederik Burgersdijk, Alan J. Ross, Leiden; Boston: Brill, chapter 1, 18-38, 2018.
- Shayegan, M.R. "Hormozd I," www.iranicaonline.org, 2004.
- The Chronicle Jon Malalas*, A Translation by Elizabeth Jeffreys, Michael Jeffreys and Roger Scott with Brian Croke, Jenny Ferber, Simon Franklin, Alan James, Douglas Kelly, Ann Moffatt, Ann Nixon, Melbourne 1986, Australian National University, Canberra, 1986.
- The History of Zonaras: From Alexander Severus to the Death of Theodosius the Great*, Translation by Thomas M. Banchich and Eugene N. Lane., London & New York, Routledge, 2009.
- The Scriptores historiae augustae*, translation by David Magie, Volume 3, London, Harvard University Press in Cambridge, 1998.
- Watson, Alaric, *Aurelian and the Third Century*, London and New York: Routledge, 2003.

Zosimus, *New History*, A Translation with Commentary by Ronald T. Ridley,
Canberra, Australian Association for Byzantine Studies, 2006.



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/jhss.2022.344970.473569

A Reflections on the evolution of the Designation and titles of the commander-in-chief of the army in the Sassanid era

Abolfazl Mohamadkarimi¹, Javad Heravi^{2, *}, MirzaMohamad Hassani³

1. Ph.D student in the history of Pre-Islamic Iran, Science and Research Branch. Islamic Azad University. Tehran. E-Mail: abolfazlmohamadkarimi192@gmail.com

2. Corresponding Author, Associate Professor Department of History, Science and Research Branch, Islamic Azad University. Tehran. E-Mail: mr.javadheravi@gmail.com

3. Assistant Professor Department of History, Islamic Azad University, Shahroud Branch. E-Mail: Mohamadhassani68@yahoo.com

Article Info.

Received: 2021/10/08

Accepted: 2022/11/04

Keywords:

Ērān-spāhbed, Arteshtaran Salar, Hazarbed, Khosrow Anushirvan, Sassanids

Abstract

Among the first-class position in the Sassanid imperial court was the commander-in-chief of the corps. The commander-in-chief of the corps was elected by the king, and was often a member of an aristocratic family. In this regard, some researchers considered the commander-in-chief of the corps to be the responsibility of "Ērān-spāhbed," before the reign of Khosrow Anushirvan, which was abolished after the military reforms of Khosrow I and replaced by four lieutenant generals. Based on the latest historical findings, this belief can be contradicted by the reports left by Armenian and Roman historians and the inscriptions left by the first Sassanid kings and the past views in this field can be challenged. In this article, an attempt has been made to answer this question by analyzing historical sources and archeological evidence, what were the changes in the evolution of the titles and titles of the Commander-in-Chief of the Corps in the Sassanid era? The findings of this research, which has been carried out in a descriptive and analytical way, show that the title of Ērān-spāhbed was not common in the first and middle periods of the Sassanid Empire, and it seems that in the first years, Hazarbed and in the middle period of the Arteshtaran Salar was the commander-in-chief of the corps. Also, in the 6th century, with the implementation of military reforms by Khosrow Anushirvan, the title of "Arteshtaran Salar" was abolished, and four generals of the army were replaced with the title of "Ērān-spāhbed" for a more favorable management of the country's affairs.

*Corresponding Author: E-mail: mr.javadheravi@gmail.com

How To Cite: Mohamadkarimi, A., Heravi, J., Hassani, M. (2022). A Reflections on the evolution of the Designation and titles of the commander-in-chief of the army in the Sassanid era. *Journal of Historical Sciences*, 14(2): 63-85.

Publisher: University Of Tehran Press.



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۳۰



مقاله علمی-پژوهشی

تأملی در سیر تحول القاب و عناوین فرمانده کل سپاه، در عصر ساسانی

ابوالفضل محمدکریمی^۱، جواد هروی^{۲*}، میرزامحمد حسنی^۳

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران قبل از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران. رایانامه:

abolfazlmohamadkarimi192@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات، تهران. رایانامه: mr.javadheravi@gmail.com

۳. استادیار گروه تاریخ، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود. رایانامه: Mohamadhassani68@yahoo.com

چکیده

در صدر مناصب دربار شاهنشاهی ساسانی، فرمانده کل سپاه قرار داشت. صاحب این منصب، اغلب از سوی پادشاه و از میان اعضای خاندان‌های اصیل نژاد ایرانی انتخاب می‌گشت. در این راستا برخی پژوهشگران تا پیش از سلطنت خسرو انوشیروان، فرماندهی کل سپاه را برعهده «ایران سپاهبذ» دانسته‌اند، که پس از اصلاحات نظامی خسرو اول، این عنوان منسوخ و چهار سپهبد جایگزین شدند. بر اساس آخرین یافته‌های تاریخی، می‌توان این باور را با گزارش‌های برجای مانده از مورخین ارمنی، رومی و کتیبه‌های به‌جای‌مانده از پادشاهان نخستین ساسانی مغایر دانسته و دیدگاه‌های گذشته در این زمینه را، به چالش کشید. در این نوشتار تلاش گردیده است تا با واکاوی منابع تاریخی و شواهد باستان‌شناختی، به این پرسش پاسخ داده شود که سیر تحول القاب و عناوین فرمانده کل سپاه در عصر ساسانی چه تغییراتی داشته است؟ یافته‌های این پژوهش که به روش توصیفی و تحلیلی انجام گرفته است، نشان می‌دهد که عنوان ایران سپاهبذ در دوران نخستین و میانی شاهنشاهی ساسانی مرسوم نبود، بلکه به نظر می‌رسد در دوره نخستین، عنوان «هزاربد» و در دوره میانی، «ارتشتاران‌سالار» لقب فرمانده کل سپاه بوده است. همچنین در سده ششم میلادی و با انجام اصلاحات نظامی توسط خسرو انوشیروان، لقب «ارتشتاران-سالار» منسوخ گردید و به جای آن چهار سپهبد با لقب «ایران سپاهبذ» برای تمشیت مطلوب‌تر امور مملکت جایگزین شده است.

اطلاعات مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۲۳

واژه‌های کلیدی:

ایران سپاهبذ، ارتشتاران‌سالار، هزاربد، خسرو انوشیروان، ساسانیان.

* رایانامه نویسنده مسئول: mr.javadheravi@gmail.com

استناد به این مقاله: محمدکریمی، ابوالفضل؛ هروی، جواد؛ حسنی، میرزا محمد (۱۴۰۱). تأملی در سیر تحول القاب و عناوین فرمانده کل سپاه، در عصر ساسانی. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۲): ۶۳-۸۵.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران

۱. مقدمه

شاهنشاهی ساسانی طی چهار قرن توانست در سه جبهه، در غرب با رومیان، در شرق با کوشانیان و هیاطله، و در شمال با بدویان، به ستیزه‌گری پدافندانه‌ای مبادرت کند (گیرشمن، ۱۳۹۹: ۳۲۸). از این روی توجه به نقش و جایگاه سپاهیان و سرداران عصر ساسانی از اهمیت زیادی برخوردار بوده است.

در روزگار ساسانیان، عناوین و مناصب لشکری طی ادوار مختلف و در گذر از مرحله‌ای به مرحله‌ی دیگر و گاه به تبعیت از سیاست‌های خاص هر یک از پادشاهان، دستخوش تغییرات چشمگیری گردید (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۹). از جمله این مناصب، فرمانده کل سپاه بود که از اختیارات زیادی برخوردار بود و بر طبق رسوم سیاسی، از بین اعضای بلند پایه خاندان‌های اشرافی (خاندان‌های هفت‌گانه) و توسط پادشاه انتخاب می‌شد. در برخی متون پهلوی نظیر؛ کارنامه اردشیر بابکان، یادگار زیران، وزارت چترنگ، گزارش شطرنج، و بندهشن از فرمانده کل سپاه، با القاب و عناوین گوناگونی نظیر سپاهبدان سپاهبد، ایران-سپاهبد، ارتشتاران‌سالار، سپاهبد شرق، سپاهبد غرب، سپاهبد نیمروز، یاد شده است. این در حالی است که القاب و عناوین مذکور، نه تنها در کتیبه‌های پادشاهان نخستین ساسانی و متون ارمنی، یاد نشده‌اند، بلکه در برخی متون بیزانسی، نیز به استثنای عنوان ارتشتاران-سالار، که در کتاب؛ جنگ‌های ایران و روم اثر پروکوپئوس به آن اشاره شده است، از فرماندهان سپاه ساسانی با عناوین دیگری یاد شده است. چنان که نویسنده کتاب؛ جنگ-های شاپور دوم با یولیانیوس امپراتور روم، از شخصی به نام سورنا به عنوان فرمانده سپاه نام برده است (آمین مارسلن، ۱۳۱۰: ۶۷) و تئوفیلاکتوس در کتاب خود؛ تاریخ از فرمانده سپاه پارسی، با عنوان کاردار یگان به معنی شاهین سپاه، یاد کرده است (سیموکاتا، ۱۳۹۷: ۸۶).

عدم همسویی متون پهلوی با کتیبه‌های ساسانی، متون ارمنی و بیزانسی باعث شده است تا محققین، نظر واحدی در رابطه با سیر تحول القاب و عناوین فرمانده کل سپاه به ویژه در سال‌های نخستین عصر ساسانی نداشته باشند. از این روی تناقضات مذکور ایجاب می‌کند تا با بررسی متون تاریخی، و تطبیق این متون با شواهد باستان‌شناختی، القاب و عناوین اعطایی به فرمانده کل سپاه در ادوار مختلف عصر ساسانی، بررسی و بدون ابهام موجود مشخص و تبیین گردد. لذا هدف اصلی از تنظیم این نوشتار، واکاوی سیر تحول

القاب و عناوین فرمانده کل سپاه به عنوان مهمترین فرد نظامی در عصر ساسانی و حتی موثر در سقوط شاهنشاهی ساسانیان می‌باشد؟

پیشینه موضوع در پژوهش حاضر حکایت از آن دارد که ظاهراً تحقیقی مستقل در رابطه با سیر تحول القاب فرمانده کل سپاه در عصر ساسانی تاکنون انجام نشده است. اما تحقیقات جدیدی نیز وجود دارند که در آن‌ها به این عناوین با اشاراتی بسنده شده است. در اینجا به برخی از مهم‌ترین آن‌ها فقط اشاره می‌شود و در خلال متن پژوهش، استناد کامل بدان خواهد آمد:

۱. زوندرومن، در مقاله‌ای با عنوان «ارتشتاران‌سالار»، آورده است که این عنوان برگرفته از تعالیم اوستایی است که ابداع آن به مهرنرسه وزیر بهرام پنجم نسبت داده می‌شود.
۲. علیرضاشاپور شهبازی در مقاله‌ای با عنوان «ارتش ایران قبل از اسلام»، ضمن تشریح ارتش در ادوار مختلف تاریخ ایران قبل از اسلام، از ایران‌سپاهبذ به عنوان فرمانده کل سپاه ساسانی تا قبل از سلطنت خسرو انوشیروان یاد کرده است.
۳. رضا مهرآفرین، سیدرسول موسوی‌حاجی و سرور خراشادی؛ در مقاله‌ای با عنوان «پژوهشی بر مناصب لشکری دوره ساسانی با استناد به منابع تاریخی و شواهد باستان شناختی»، در ضمن برشمردن مناصب لشکری از ایران‌سپاهبذ به عنوان فرمانده کل سپاه ساسانی یاد کرده‌اند و منسوخ شدن عنوان ایران‌سپاهبذ را توسط خسرو انوشیروان مردود دانسته‌اند.
۴. مسلم علی‌آبادی در مقاله‌ای تحت عنوان «بررسی وضعیت دیوانسالاری در دوره ساسانی» در قسمتی از نوشتار خود از مقام ایران‌سپاهبذ و اهمیت آن یاد کرده است.
۵. تورج دریایی و کیوان صفدری در مقاله «گل‌مهر ایران - اسپهبد نیمروز» به بررسی منصب ایران‌سپاهبذ شرق پرداخته‌اند.
۶. علی‌اصغر میرزایی در مقاله «اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان و پیامدهای آن» از ایران‌سپاهبذ و منسوخ شدن این مقام در عصر خسرو اول یاد کرده است.
۷. نوربخش رحیم‌زاده در مقاله «اسپهبد کی‌اوس» از کی‌اوس پسر قباد و برادر بزرگ انوشیروان در مقام اسپهبد طبرستان و نقش وی در مقابله با تعرضات هیاطله یاد کرده است.

۸. کاوه فرخ در مقاله « معماری نظامی و سیستم چهار سپاهید برای دفاع از امپراتوری ساسانیان » از سپاهبدان چهارگانه و نقش آن‌ها در دفاع از امپراتوری ساسانی سخن گفته است.

۹. ریکا گیزلن در مقاله «سپاهبد» با استناد به مَهرهای سپاهبدان به بررسی ایران‌سپاهبدان چهارگانه در زمان خسرو اول و هرمزد دوم پرداخته است.

با توجه به آنچه که در تحقیقات فوق دیده می‌شود، سیر تحول القاب و عناوین فرمانده کل سپاه در ادوار مختلف عصر ساسانی به درستی مورد توجه قرار نگرفته است. بدین ترتیب در پژوهش حاضر، به روش توصیفی و تحلیلی و با سود بردن از منابع تاریخی همزمان، و تحقیقات اخیر، این سیر تحول تکوینی، در سه دوره نخستین، میانی و پایانی عصر ساسانی مورد واکاوی ژرف قرار داده شده است.

مهمترین یافته تحقیق حاضر نشان از آن دارد که عنوان ایران‌سپاهبد در دوره نخستین و میانی شاهنشاهی ساسانی متداول نبوده است. این عنوان، همچنان که در بستر پژوهش حاضر مورد کنکاش و نتیجه‌گیری واقع شده است، در سالهای پایانی شاهنشاهی ساسانی نیز به کار می‌رفته است.

۲. فرمانده کل سپاه در دوره آغازین شاهنشاهی ساسانی

منزلت لشکریان در دومین طبقه جامعه ساسانی جای می‌گرفت، و وظیفه ایشان، حفظ امنیت قلمرو شاهنشاهی و اتباع آن بود (دریایی، ۱۳۹۴: ۱۴۶). در کتیبه‌های مربوط به دوره شاهنشاهی ساسانی، از سپاهبد به معنی فرمانده سپاه یاد شده است. چنان که در کتیبه شاپور اول در کعبه زردشت و کتیبه نرسی در پایگلی از یک سپاهبد به نام رخش (Rakhsh) نام برده شده است. اما این که این شخص یک ایران‌سپاهبد، سپاهبدان‌سپاهبد، بود یا این که صرفاً سپاهبدی است که منطقه تحت نفوذش با یکی از مناطق اصلی منطبق بود، هیچ اشاره‌ای نشده است (گیزلن، ۱۳۸۴: ۲۲). علی الظاهر، واژه سپهبد از زمان بسیار قدیم در زبان‌های ایرانی رایج بوده است. چنان که در فارسی‌باستان، سپاده‌پتی و در پهلوی اسپاهبد بود و حتی این کلمه به زبان ارمنی رفته و آن را سپرپت (Sparapet) تلفظ کرده‌اند و در زبان سُرّیانی، اسپید (Aspabed) ضبط کرده‌اند (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۶۲). همچنین عنوان سپاهبد به معنی فرمانده سپاه، گاه با جزء ثانویه ایران‌سپاهبد در برخی نوشته‌های مربوط به دوره

شاهنشاهی ساسانی آمده است (گیزلن، ۱۳۸۴: ۲۲). در کتاب کارنامه اردشیر بابکان، برای نخستین بار به عنوان ایران سپاهبذ که بلند پایه‌ترین مقام نظامی است مواجه می‌شویم. در کارنامه و در جایی که سخن از زادن شاپور از دختر اردوان است، آمده است که موبدان موبد و ایران اسپهبد و پشت اسپان سردار^۲ و دبیران مهست^۳ و یلان یلبد^۴ و وسپوهرگان^۵ به پیش اردشیر شدند و بر وی افتادند و نماز بردند (کارنامه، ۱۳۴۴: ۲۰۰). از آن جا که در کتاب کارنامه منصب ایران سپاهبذ به دوران اردشیر اول، نسبت داده شده است، برخی محققین بر این باور هستند که تا زمان خسرو انوشیروان، سپاه ایران در زیر فرماندهی یک نفر سردار بزرگ موسوم به ایران سپاهبذ بوده است (کریستنسن، ۱۳۷۵: ۱۹۲). این در حالی است که این کتاب که احتمالاً در اواخر دوره ساسانی نوشته شده است، تاریخی است آمیخته با افسانه و در حقیقت می‌توان آن را نوعی رمان تاریخی به شمار آورد (تفضلی، ۱۳۹۳: ۲۶۰). همچنین با این که کتاب دربارهٔ نخستین شهریار ساسانی می‌باشد، اما در واقع، اوضاع دورانی دیرتر در آن نشان داده شده است. چنان که نام برخی از مقام‌های درباری بر این گفته گواهی می‌دهد (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۲۳). در کارنامه در زمرهٔ همراهان شاه، نام موبدان موبد، ایران سپهبد و دبیران مهست آمده است (کارنامه، ۱۳۴۴: ۲۰۰) در حالی که در دوران اردشیر، دولت هنوز در مرحلهٔ شکل‌گیری قرار داشت. بنابراین، این مقام‌ها هنوز وجود نداشته است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۲۴). علاوه بر این عنوان ایران سپاهبذ، در هیچ یک از منابع دست اول که همان کتیبه‌ها می‌باشند، نیامده است (گیزلن، ۱۳۸۴: ۲۲). همچنین در گزارش‌هایی که برخی از مورخین ارمنی از جنگ‌های ایرانیان داده‌اند، نه تنها از ایران سپاهبذ یاد نکرده‌اند، بلکه به جای آن از برخی مقامات درباری نظیر هاندراپت^۶ و تگاراپت شبستان^۷ و هامباراکاپت^۸ به عنوان فرمانده سپاه نام برده‌اند (پاوستوس بوزند، ۱۳۸۳: ۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴). یک مورخ رومی، به هنگام گزارش از جنگ‌های شاپور دوم، از سورن نامی در مرتبه فرمانده سپاه ساسانی نام می‌برد که جهت مذاکره صلح به اردوی رومیان فرستاده شده بود (آمین مارسلن، ۱۳۱۰: ۱۲۴). لذا با توجه به آن که از منصب ایران سپاهبذ در کتیبه‌های پادشاهان نخستین ساسانی یاد نشده است و همچنین مورخین ارمنی و رومی معاصر با ساسانیان نیز در آثاری که از خود به یادگار گذاشته‌اند، اشاره‌ای به عنوان ایران سپاهبذ نکرده‌اند، می‌توان احتمال داد که عنوان ایران سپاهبذ حداقل در دوران پادشاهان نخستین ساسانی مرسوم نبوده است و احتمالاً این

عنوان در اواخر دوره ساسانی همچون ایران دبیربد (رئیس دبیران ایران) و ایران دُرست‌بد (رئیس پزشکان ایران) به کار می‌رفته است (تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۰).

از دیگر مناصب و درجات نظامی مهم، در این دوره عنوان، هزاربد (Hazarbed) بود (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۹۷). هزاربد در اوایل دوره ساسانی، احتمالاً مسئول امنیت پادشاه و فرمانده هنگ نگهبان بود (Shaygan, 2003: 95-93)، و به عنوان افسری در جوار پادشاه ساسانی، از قدرت سیاسی گسترده‌ای برخوردار بود (Shahbazi, 1986: 499-498). در کتیبه کعبه زرتشت، از پاپک نامی یاد شده است که در دوره اردشیر اول و همچنین در عصر شاپور اول، عنوان هزاربد را در اختیار داشته است (سامی، ۱۳۸۸ الف: ۵۲/۱). در کتیبه نرسی در پایکولی نیز، اردشیر نامی دارای عنوان هزاربد است که بالاتر از عنوان رخش سپاهبد دیده می‌شود (شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۱۴-۳۵۵).

با توجه به جایگاه ممتاز عنوان هزارپت در فهرست درباریان شاپور اول، پیداست که این منصب بر مقام سپاهبدی ارشدیت داشته است. در واقع این منصب بالاترین درجه نظامی است که از نظر قدمت در اسناد تاریخی ساسانیان، یعنی کتیبه‌های قرن سوم میلادی دیده می‌شود (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۶۵). هر چند وظایف هزاربد متفاوت از وظایف فرمانده ارتش بود، اما از آنجا که از مقام فرمانده کل سپاه (ایران سپاهبد) در لیست بزرگان شاپور اول یادی نشده است، ممکن است در دوران شاپور اول، هزاربد به طور موقت، فرمانده کل ارتش بوده باشد (Shayegan, 2003: 95-93). اهمیت هزاربد در هنگام شاهنشاهی نرسی فزونی گرفت (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۰۶). زیرا وی، نرسی را در باز پس گرفتن تخت شاهی پشتیبانی کرده بود (گیزلن، ۱۳۸۴: ۴۰).

به استناد برخی از منابع تاریخی، به نظر می‌رسد که هزاربد علاوه بر فرماندهی گارد شاهی، فرماندهی کل سپاه ساسانی را نیز در ادوار مختلف بر عهده داشته است. چنان که در دوره شاپور دوم و به هنگام حمله به ارمنستان، از فرمانده سپاه ساسانی با عنوان هزاروفت یاد شده است (پاوستوس‌بوزند، ۱۳۸۳: ۱۷۶)، همچنین در سده پنجم میلادی، و در ماجرای به سلطنت رسیدن بهرام پنجم، از بسطام نامی با لقب هزاروفت یاد شده است که سپهبد عراق بوده است (دینوری، ۱۳۶۶: ۸۳؛ تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم، ۱۳۷۳: ۲۲۹). به عقیده یکی از محققان، چون بسطام در این فقره فقط با عنوان سپاهبد یاد شده است، بنابراین بسطام فقط سپاهبد سواد [بین‌النهرین] نبوده است، بلکه به راستی فرمانده

کل قوای ایران بوده است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۴۱). همچنین ارمنیان در نامه‌ای که به «مهرنرسه» وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم نوشته‌اند، از وی با عنوان هَزَرِپَتِ ایران و انیران یاد کرده‌اند (سامی، ۱۳۸۸: ب: ۵۳/۲؛ شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۴۸). یکی از مورخان، در گزارشی، وی را هزاربنده خوانده است (طبری، ۱۳۶۸: ۶۰۸/۲). گویا این هزاربنده شکل تحریف شده هزاربند باشد (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۰۶). نکته درخور تأمل آنست که، مهرنرسه نه تنها آتش افروز جنگ میان ایران و بیزانس در سال ۴۲۱-۴۲۲م، بود بلکه شخصاً سپاه ساسانی را علیه بیزانس فرماندهی می‌کرد (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۰۸؛ دیاکونف، ۱۳۸۴: ۳۰۵). همچنین در جریان انتخاب ولّاش به سلطنت، یک مورخ ارمنی گزارش می‌دهد، زرمهرسوخوا که لقب هزاررفت داشت، در آن هنگام با لشکر بسیار در ایبری و ارمنستان به جنگ مشغول بود و با شنیدن خبر مرگ پیروز، شتابان به تیسفون شتافت تا نفوذ خود را در انتخاب پادشاه جدید بکار بندد (غازارپارتسی، ۱۳۹۸: ۳۲۵). از اینجا پیداست که زرمهرسوخوا نه تنها صاحب عنوان هزاربند بوده است، بلکه در این زمان، مقام فرمانده کل سپاه ساسانی را نیز در اختیار داشته است. زیرا بر اساس نامه تنسر، به جز موبدموبدان و مهتردبیران، مقام سومی که رأی او در انتخاب پادشاه جدید اهمیت داشت، اصفهبد اصفهبدان یا سپاهبدسپاهبدان یعنی فرمانده کل سپاه بود (نامه تنسر، ۱۳۵۴: ۸۷-۸۸).

همچنین در اواخر دوره ساسانی عنوان هزارپت، در جایگاه واقعی خود برای ملقب نمودن فرمانده گارد شاهی و نیز سرداران و فرماندهان ارتش به کار می‌رفته است. چنان که بر روی مُهر ویستخم که ایران‌اسپاهبذ مناطق غربی بود این عنوان آمده است و نشان می‌دهد ویستخم با حفظ سمت هزارپتی، به مقام اَران‌سپاهبذی نیز منصوب شده است (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۶۵). مواردی از این قبیل نشان می‌دهد هزاربند نه تنها فرمانده گارد شاهی بوده است، بلکه در ادوار مختلف، مقام فرماندهی کل سپاه را زیر نظر فرمانده عالی مملکت یعنی پادشاه بر عهده داشته است. از این رهگذر، وی نقش مهمی در تحولات سیاسی عصر ساسانی داشته است.

۳. ارتستاران سالار

در سده پنجم میلادی سازمان دیوانسالاری شاهنشاهی ساسانی، به دستگاهی کاملاً گسترده تبدیل گردید (فرای، ۱۳۸۰: ۲۴۷). چنان که مرگ شاه نمی‌توانست باعث آشوب در کشور شود

(دریایی، ۱۳۹۴ الف: ۴۱). ذکر القاب و عناوین لشکری و کشوری در متون تاریخی، به هنگام نام بردن بزرگانی که مخالف پادشاهی بهرام پنجم بودند، نشان از گستردگی دستگاه دیوانسالاری در این دوره دارد. در یک گزارش معتبر، از میان بزرگان ساسانی؛ از بسطام سپهبد ناحیه عراق که لقب هزارافت داشت، یزدجشنس فاذوسفان، گودرز دبیر لشکر، جشنسادیبش دبیر خراج و فناخسرو دبیر صدقات کشور یاد شده است (دینوری، ۱۳۶۶: ۸۳).

همچنین در این زمان، تغییر مهمی در ایدئولوژی شاهنشاهی ساسانی روی داد و آن اقتباس کامل نام‌ها، عنوان‌ها و مفاهیم اوستایی بود (دریایی، ۱۳۸۲: ۶۹). در واقع در زمان بهرام پنجم، مناصبی مبتنی بر سنت‌های اوستایی به وجود آمد که تا آن زمان وجود نداشت، و برای نخستین بار، پادشاهی از دودمان ساسانی، تاج خود را از موبدان موبد می‌گیرد؛ زیرا شاهان پیشتر ادعا داشتند که تاج را از اهورامزدا یا سلف تاجور خویش می‌گیرند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۳۸). همچنین از زمان یزدگرد دوم به بعد، بیشتر پادشاهان ساسانی، شروع به کاربرد عنوان کی در سکه‌های خود می‌کنند، که دلالت بر گسترش و نهادینه شدن داستان‌های کیانی در شاهنشاهی ساسانی دارد (دریایی، ۱۳۸۲: ۶۹). از جمله مناصبی که در این دوره بر اساس عناوین اوستایی تشکیل شد، منصب ارتشتاران‌سالار بود. در سده پنجم میلادی و برای نخستین بار از فرمانده کل سپاه با عنوان ارتشتاران‌سالار یاد شده است. ارتشتاران‌سالار در اواسط دوره ساسانی، و برای تعیین یک فرمانده عالی‌رتبه نظامی با اقتدار فوق‌العاده ابداع شد (Shahbazi, 1986:489) عنوان اخیر در برخی متون پهلوی نظیر کارنامه (کارنامه، ۱۳۴۴: ۲۰۸)، و وزارتشن‌چترنگ (گزارش‌شطنج) آمده است (متن‌های پهلوی، ۱۳۹۱: ۱۲۸). ارتشتاران‌سالار (سپهسالار یا فرمانده کل قوا) بالاترین درجه در ارتش ساسانی بود (دریایی، ۱۳۹۴ الف: ۱۴۷)، و شاهنشاه ممکن بود در نبردهای اصلی ارتشتاران‌سالاری را به فرماندهی کل چند سپاه، دارای سپهبد بگمارد (نیکول، ۱۳۹۵: ۸۰).

در نوشته‌های پهلوی در بسیاری از موارد ارتشتاران دومین گروه از طبقات چهارگانه ایران به شمار آمده‌اند. چنان‌که در اوستا گروه دوم را که رزمیان و سپهبدان و سران و سرداران باشند رتشتتر (Rathaêtar) نامیده‌اند (پوردوود، ۱۳۳۱: ۲۸۱). کلمه رتشتتر مرکب از دو جزء، رته (رتبه) (Ratha) به معنی گردونه یا ارابه و شتر (Shatar) به معنی ایستادن می‌باشد. بنابراین رتشتتر (= ارتشتار) یعنی گردونه و چرخ سوار یا به عبارت دیگر جنگاوری که با گردونه در تکاپو است. از این که نام گروه جنگاوران و مردان کارزار از گردونه است، برای

این است که با گردون‌ها به پهنه کارزار در آمدن و با ارابه‌های جنگی به پیکار تن به تن روی آوردن از شیوه‌های دیرین ایرانیان بوده است. چنان‌که در کتیبه کوچکی که از داریوش در شوش به جای مانده، کلمه گردونه (اورتهه = هورتهه) در آن یاد شده است (همان ۲۸۳-۲۸۴). در این کتیبه شاهنشاه هخامنشی گوید: خداوند بزرگ است اهورامزدا، کسی که در روی زمین چیزهای سودبخش بیافرید، کسی که از برای مردم شادمانی بیافرید، کسی که اسب‌های خوب و گردون‌های خوب بیافرید و مرا از آن‌ها بهرور ساخت (کنت، ۱۳۸۵: ۱۴۶). همچنین در نقش مهوری که از همین پادشاه به یادگار مانده، می‌بینیم داریوش بزرگ در یک گردونه دو چرخ، ایستاده و در حال تیر انداختن است (پوردوود، ۱۳۳۱: ۲۸۳-۲۸۴). تحقیقات باستان‌شناسی، نشان می‌دهد استفاده از ارابه در سرزمین ایران از هزاره سوم قبل از میلاد آغاز شده است و اوستا از ارابه‌رانی یاد می‌کند که آن‌ها را رَئِشْتا (RaΘaēshtā) می‌خواند (Sundermann, 1986A: 661-662).

در شاهنامه فردوسی، اصطلاح ارتشتار به صورت، تیشتریان آمده است. چنان‌که در قسمت پادشاهی جمشید می‌آید:

صفی بر دگردست بنشانند همی نام تیشتریان خواندند
کجا شیرمردان جنگاورند فروزنده لَشکر و کِشورند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۲/۱).

ارتشتاران آتشکده ویژه خود را داشتند که آذرگشنسپ نام داشت. این آتشکده در شیز در نزدیکی گنzk در امتداد جنوب شرقی دریاچه ارومیه قرار داشت و شاه و رزمندگان برای پرستش بدان جا می‌رفتند (دریایی، ۱۳۹۲: ۵۱-۵۴). در کارنامه اردشیر بابکان قدمت مقام ارتشتاران سالار به دوران پادشاهی اردشیر اول ۲۲۴-۲۴۲ م. برمی‌گردد (کارنامه، ۱۳۴۴: ۲۰۸). در حالیکه اولین اشاره به این مقام در خداینامک و در ارتباط با مهرنرسی وزیر یزدگرد اول، بهرام پنجم و یزدگرد دوم در نیمه اول قرن پنجم است (Sundermann, 1986B: 662). با توجه به آن که مهرنرسی از خاندان رزمیان بود و در ایران اوستایی سه طبقه اجتماعی: رزمیان، روحانیان و پیشه‌وران وجود داشته است، با اوج گرفتن روحانیان در این دوره، دوباره طبقات اجتماعی اوستایی متداول شد و با ارجاع نظام طبقاتی، عنوان رؤسای هر طبقه نیز به میان آمد که البته به سه پسر مهرنرسی تعلق گرفت (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۵۳-۴۵۴). این امر احتمالاً نشان می‌دهد که مهرنرسه با انتصاب هر یک از پسرانش بر رأس هر کدام از طبقات، اقدام به سازماندهی دوباره و سامان بخشیدن به سیستم طبقاتی ساسانی کرده است.

(دریایی، ۱۳۹۴: ۱۰۸). در برخی منابع تاریخی از ارتشتاران سالار با نام اسطران‌سلان به معنای سپاه‌سالار یا فرمانده ارتش یاد کرده‌اند: «مهرنرسی را پسران بود که نشان پدر داشتند و برای شاهان کارها کردند که به مرتبت وی نزدیک شدند و سه تن از آنها برجسته بودند و نام سومی کارد بود و سالار بزرگ سپاه بود و عنوان اسطران‌سلان داشت و این مرتبتی بالای اسپهبد بود و همانند ارگبذ بود (طبری، ۱۳۶۸: ۶۲۶/۲). با توجه به روایت طبری پیداست که اسپهبدان به عنوان افسران کهنتر در زیردست ارتشتاران سالار بوده‌اند و فرماندهی واحدهای کوچک‌تر سپاهی را بر عهده داشته‌اند.

به عقیده سوندرمن، لقب ارتشتاران سالار تحت تأثیر نام‌های پهلوانی کیانی و متکی بر اسناد اوستایی به صورت تشریفاتی و زودگذر در دوره‌ای خاص متداول شد. همچنین از آنجا که عنوان ارتشتاران سالار به نام‌های اوستایی از طبقات اجتماعی بازمی‌گردد، و هیچ مدرک قبل از آن وجود ندارد، احتمالاً توسط مهرنرسه ایجاد شده باشد. برخی ارتشتاران سالار را به عنوان ادرستاداران (Adrastadaran) یاد کرده‌اند (Sundermann, 1986B: 662). طبق روایت پروکوپئوس، ظاهراً سوخرا نامی در عهد قباد منصب ادرستاداران سالار داشته و تنها کسی بوده است که در عهد ساسانی به این منصب نایل گشت. از این منصب به کسی که امرش بر تمام مقامات کشوری و لشگری نافذ بوده تعبیر شده است (پروکوپئوس، ۱۳۸۲: ۳۵). اما این گفته مبنی بر این که تنها سوخرا نامی به این مقام نایل گردید پذیرفتنی نیست. زیرا چنان‌که صورت پهلوی این عنوان را ارتشتاران سالار بدانیم، در زمان بهرام پنجم، کاردار پسر مهرنرسه این مقام را داشته است (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۷۵). با توجه به آن که از زمان کواذ اول به بعد این لقب در منابع تاریخی دیده نمی‌شود، از قرائن چنین بر می‌آید که خسرو اول جانشین قباد، آن منصب و مقام را منسوخ نموده است (کریستنسن، ۱۳۷۵: ۱۹۵).

۴. ایران سپاه‌بازان چهارگانه

به ابتکار قباد و همت خسرو اول، ساختار جامعه ساسانی در سده ششم میلادی، شاهد اصلاحات بزرگ اجتماعی اقتصادی، بازبینی در گروه‌بندی نیروهای جامعه، دگرگونی در سازمان سپاه و نوآوری در سیستم گردآوری مالیات شد. در مورد سپاه، خسروانوشیروان نشان داد که نسبت به دگرگونی در ساختار و شالوده نیروهای جنگی به ویژه در بخش بالای سپاه نگاهی ویژه دارد (میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۲۷). تمرکز قدرت نظامی در دست یک فرمانده

و کسب نیروی عظیم و طمع در تاج و تخت (رضا، ۱۳۶۵: ۱۶)، شکست‌های نظامی قباد یکم، تهاجمات هیاطله از شرق، جنگ با امپراتوری بیزانس در غرب و یورش اعراب از جنوب، که شاهنشاهی را در وضع خطیری قرار داده بود، احتمالاً از مهمترین دلایلی بوده است که خسرو اول را ترغیب به انجام اصلاحات نظامی و تقسیم قدرت نظامی میان چهار سردار (اسپهبد) کرد تا بتوانند هر یک جداگانه با این یورش‌ها رویارویی کنند (دریایی، ۱۳۹۴ الف: ۱۲۷).

در نتیجه اصلاحات خسرو انوشیروان، کشور به چهار حوزه نظامی تقسیم و فرماندهی هر یک از این حوزه‌ها به یک سپهبد (سپاهبد) تفویض شد (دیاکونف، ۱۳۸۴: ۳۵۰؛ فرای، ۱۳۸۰: ۲۵۲). به روایت تاریخ: «پیش از پادشاهی کسری اسپهبدی مملکت که سالاری سپاه بود از آن یکی بود و کسری کار این منصب را میان چهار اسپهبد پراکنده کرد، که یکی اسپهبد مشرق بود که خراسان و توابع بود و اسپهبد مغرب و اسپهبد نیمروز که ولایت یمن بود و اسپهبد آذربایجان و توابع که ولایت خور بود که این را مایه نظم ملک می‌دانست» (طبری، ۱۳۶۸: ۶۴۶/۲).

به این ترتیب خسرو اول این تشکیلات نوین را برپای کرد و چهار فرمانده سپاهی بر چهار ناحیه مملکت را از نمایندگان خود بر می‌گزید و مستقیماً زمامدار ایالت می‌کرد تا از این طریق دست بزرگان محلی را تا جایی که می‌تواند کوتاه کند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۲۸). بر اساس یک روایت تاریخی؛ «انوشیروان بر هر بخش، مردی از معتمدان خویش را گماشت. هر یک از این فرمانروایان چهارگانه در آخرین حد شرف و اهمیت بودند» (دینوری، ۱۳۶۶: ۹۶).

در رساله پهلوی بندهش؛ از سه سپاهبد شرق، غرب و نیمروز به هنگام سخن از آفریدن اختران یاد شده است. چنان که گوید: «بر آن اختران چهار سپاهبد به چهار سوی گمارده شد و سپاهیدی بر آن سپاهبدان. تیشتر سپاهبد شرق، سدویس سپاهبد نیمروز، و نند - سپاهبد غرب، هفتورنگ سپاهبد شمال، میخگاه، که میخ میان آسمانش خوانند، سپاهبدسپاهبدان» (فرنبرگ‌دادگی، ۱۳۹۵: ۴۳-۴۴). شاید بنابر باورهای زرتشتی که شمال را جایگاه دیوان و دروازه دوزخ می‌دانستند، از بکار بردن عنوان سپاهبد شمال پرهیز شده است. هر چند با پیدایش مهوری متعلق به سپاهبد شمال، بر تمامی حدس و گمان‌های اصالت تاریخی سپاهبدان چهار جهت اصلی پایان داده شد (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۶۱). ظاهراً سپاهبد شمال، مأمور حفاظت از ایالات ایرانی در برابر خزران^۹ بوده است (شهبازی،

۱۳۸۹: ۵۳۰). بی‌گمان تجدید نظر خسرو انوشیروان در سازمان ارتش به سود حکومت مرکزی بود. اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان میان فرماندهان رقابت پدید آورد و از این رهگذر تاج و تخت و موقعیت خویش را قوام و استحکام بخشید (رضا، ۱۳۶۵: ۱۶). پیروزی-های مکرر خسرو در مرزهای شرقی و غربی نشان از این دارد که این سیاست بیشتر بر اساس اهداف نظامی و دفاعی بود تا دیوانی و اداری (فرای، ۱۳۸۲: ۵۳۱). نخستین و مهمترین هدف آن نیز دفاع آسان‌تر از مرزها در برابر بیگانگان بود (میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۲۹).

همزمان با اصلاحات خسرو انوشیروان، خاندان‌های پارتنی به همکاری با پادشاه ساسانی ادامه دادند. چنان که خاندان کارن سپاهبد کوست خراسان، خاندان اسپهبدان سپاهبد کوست خوربران و خاندان مهران سپاهبد کوست آذربایجان شدند (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۷۲). حضور خاندان‌های اشکانی در مقام سپاهبندی با بررسی شواهد مهرشناسی نیز تأیید می‌شود. یازده مهر بازمانده از چهار سپاهبد به دوران پادشاهی خسرو یکم و پس از او تعلق دارند (گیزن، ۱۳۸۴: ۳۶). از این مهرها دست‌کم، هشت مهر را به دوران خسرو یکم نسبت داده‌اند (همان، ۴۸). در میان مهرهای گیزلن، سه تن از هشت سپاهبندی که هم‌زمان یا پس از پادشاهی خسرو انوشیروان به قدرت رسیدند از خاندان مهران بودند. از این سه تن، دو تن سپاهبد شمال یا همان آذربایجان بودند و یکی سپاهبد جنوب یا همان نیمروز بود. از این رو تصدی سپاهبندی بخش شمالی که سرزمین تاریخی خاندان مهران است در دست این خاندان باقی ماند (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۵۵). مهرهایی نیز از دادبرزین‌مهر، اسپاهبد خراسان در طی پادشاهی خسرو یکم برجای مانده است (گیزن، ۱۳۸۴: ۴۵). در همین مهرها دو مهر وجود دارد که به ویستخم هزارید، ایران‌سپاهبد، غرب از خاندان اسپاهبدان تعلق دارند (همان، ۳۲-۳۳). فردی که هرمز چهارم پس از قتل پدر او آسپاراپت (سبئوس، ۱۳۹۶: ۸۲)، او را به سپاهبندی غرب گمارد (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۶۳). اسپهبد غرب مسئول دفاع از مهمترین منطقه اقتصادی، بازرگانی و کشاورزی یعنی میان‌رودان بود که آسیب پذیرترین منطقه در برابر حمله‌های رومیان نیز بود (فرخ، ۱۳۸۸: ۲۱-۲۰). از این روی ساسانیان لایق‌ترین سپاهبدان خود را در دو منطقه شمال‌غرب (آذربایجان و ارمنستان)، مغرب (سواد و بین‌النهرین) می‌گماردند. چون در مقابل قوی‌ترین و دیرینه‌ترین دشمن آنان، امپراتوری روم تقریباً هیچ‌گاه وضع عادی در این مناطق حساس وجود نداشت (غفوری، ۱۳۹۴: ۱۷۵-۱۷۶).

بر روی این مَهرها همیشه پیش از نام قلمرو و عنوان سپاهید، دو واژه بزرگ ایران دیده می‌شود. نکته قابل تأمل در این مَهرها این است که نمی‌دانیم اصطلاح ایران را می‌بایست به واژه پیشین یعنی بزرگ مربوط دانست یا به عبارت کوست سپاهید که پس از آن می‌آید. اگر اصطلاح ایران را به عبارت پس از آن یعنی کوست سپاهید مربوط بدانیم مسأله ایران-سپاهید سَمَت مطرح می‌شود و نه سپاهید سَمَت (گیزلن، ۱۳۸۴، ۳۵). اما چنانچه اصطلاح ایران را به واژه پیشین یعنی بزرگ نسبت دهیم می‌توان عبارت حاصل را به صورت نجیب-زاده آریایی ترجمه کرد. گو این‌که این عبارت در هیچ جای دیگری دیده نشده است و کل عبارت به شکل نجیب‌زاده ایرانی، سپاهید سَمَت یا نجیب‌زاده‌ای از آریایی‌ها، سپاهید سَمَت قرائت می‌شود (مهرآفرین و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۶۲). نتیجه آن که مَهرها برخلاف متون تاریخی، مقام ایران‌سپاهید را نفی نمی‌کنند (گیزلن، ۱۳۸۴: ۳۵) و احتمالاً تا پایان شاهنشاهی ساسانی، عنوان ایران‌سپاهید لقب فرمانده کل سپاه بوده است.

علی‌الظاهر در این دوره طبق یک عادت باستانی، بعضی مشاغل و مناصب به وراثت به رؤسای هفت دودمان نخستین تعلق داشت (کریستنسن، ۱۳۷۵: ۱۶۲). اما مناصب موروثی مقامات، افتخاری به شمار می‌آمد که علامت امتیاز و تشخیص هفت خانواده اول بوده است (همان، ۱۶۶). گفتنی است آگاهی ما درباره مناصب موروثی دولت ساسانی بیشتر مبتنی بر گفته‌های تئوفیلاکتوس سیموکاتا مورخ بیزانسی سده هفتم میلادی است (گارسویان، ۱۳۶۸: ۶۹۰). بر اساس گفته‌های تئوفیلاکت، ظاهراً در ایران ساسانی شش مقام موروثی بوده است. سه مقام کشوری، و سه مقام لشکری را مناصب سپاهی، فرماندهی سواران و نگهبان جنگ-افزارها و جامه‌های رزم قید کرده است (تئوفیلاکت، ۱۳۹۷: ۱۸۴).

این در حالی است که، در ادوار مختلف عصر ساسانی فرماندهی کل سپاه در اختیار خاندان‌های مختلفی بوده است و این موضوع با موروثی بودن منصب اخیر، که تئوفیلاکت به آن اشاره کرده است، منافات دارد. چنانکه در نیمه نخست سده پنجم میلادی فرمانده کل سپاه از خاندان سورن‌پهلوی بود (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۱۰) و در نیمه دوم همین سده، سوفرا از خاندان کارن، به سپهسالاری سپاه گمارده شد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۷۸؛ پروکوپیوس، ۱۳۸۲: ۳۵). همچنین پس از کشته شدن سوفرا، شاپور رازی از خاندان مهران به سپهسالاری رسید (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۱۲؛ بلعمی، ۱۳۷۴: ۱/۶۷۴). از این روی به نظر می‌رسد برخلاف گفته تئوفیلاکت، مقام فرماندهی کل سپاه موروثی نبوده است، و اتفاقاً پادشاه در انتخاب فرمانده

سپاه از اختیارات کافی برخوردار بوده است. ظاهراً خدمات افراد به پادشاه در این انتخاب بی‌تأثیر نبوده است. چنان که سیاوش که در فرار از زندان به قباد کمک کرده بود به رتبه ارتشتاران سالاری یعنی فرمانده کل سپاه ارتقاء یافت (زرین‌کوب، ۱۳۷۵: ۲۱۵؛ فرخ، ۱۳۹۰: ۴۰۶). هر چند ممکن است برخی مناصب لشکری مانند کنارنگ¹⁰ در برخی خاندان‌ها موروثی بوده باشد (کوهستانی، ۱۳۹۴: ۲۷).

در زمان جنگ، اسپهبدان صاحب اختیار مطلق مقرر حکمرانی خود بودند و حتی مرزبانان دست‌نشانده ایشان می‌شدند (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۶۳). بنابر تاریخ منسوب به استیلیتس، سپاهبد بیشتر جنبه سیاسی داشته و اعمال جنگی را مرزبانان اجرا می‌کرده‌اند (کریستنسن، ۱۳۷۵: ۱۹۴). چنان که وقتی خبر شورش و کشته شدن امپراتور روم، موریس به خسرو پرویز رسید، به خاطر پدر زن خود خشمگین شد و سوی روم لشکر کشید و شهریار، مرزبان مغرب را به جنگ رومیان فرستاد (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۷۱/۱-۲۷۲). همچنین سمبات باگراتونی که در نظر خسرو دوم ارج و عزتی به هم رسانده بود و از طرف پادشاه به مرزبانی مملکت ورکان [گرگان] منصوب شده بود (سبئوس، ۱۳۹۶: ۱۲۹)، جهت فرو نشانیدن فتنه و آشوب در مرزهای شرقی مأمور شده و شورش کوشانیان را درهم شکست (رضا، ۱۳۶۵: ۱۲۹). از این جا پیداست مسئولیت مرزبانان فقط به حراست از مرزها خلاصه نمی‌شده است و در صورت لزوم در مقام فرمانده سپاه، در پیکارهایی که در ماورای مرزهای ساسانیان روی می‌داد، می‌بایست به کارزار بپردازند.

از جمله اختیارات اسپهبدان مذاکره با دشمن به جهت دستیابی به صلح بود، و وقتی شاه به او دستور می‌داد، قدرت اجرای مذاکره را نیز داشت (فرخ، ۱۳۸۸: ۱۹). چنان که سیاوش ارتشتاران سالار و سپاهبد ماهبد (Mahbodh) به جانب سرحد رهسپار شدند که مذاکره آشتی بنمایند. همچنین ممروس (Memeroes) که مهارت و زبردستی او در نصیحت و مشورت و امور جنگی مورد تصدیق آگائیس است از جانب ایران نزد قیصر یوستینیانوس گسیل شد (کریستنسن، ۱۳۷۵: ۱۹۴). همین طور در دوره شاپور دوم، تهم‌شاپور فرمانده قوای سرحدی ایران با موزونین (Musonien) داخل مذاکره شد و به او اظهار داشتند که دولت روم مایل است متارکه موقتی مبدل به صلح دائمی گردد (مقتدر، ۱۳۸۹: ۱۰۸) و نیز در زمان فیروز و قباد، اسپاهبد اسپید بویه (Spebeds Boe) بود که در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ نماینده روم موسوم به سلر (Celer) قرارداد متارکه جنگ را امضاء کرد (سامی، ۱۳۸۸: ۵۴/۲).

ظاهراً اسپهبدان در اوایل و اواسط دوره ساسانی بر امور کشوری تفوق نداشته‌اند. لیکن از زمان انوشیروان تا انقراض ساسانیان، حکام کشوری و پادگوسپانان در تحت اوامر سپهبدها بودند (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۲۳۸). در برخی منابع، از فادوسپان به معنی راننده دشمنان که زیر دست فرمانده لشکر (سپهبد) است، یاد شده است (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۱۹/۱). این کلمه در پارسی پادوسپان و به عربی فادوسفان یا فادوسپان گردیده است (مشکور، ۱۳۶۷: ۱۷). ظاهراً در اوایل قرن پنجم یک نفر پادگوسپان تحت فرماندهی سپهبد قرار داشت. چنان‌که در زمان بهرام پنجم یزدگشنسپ پادگوسپانی داشته است (کریستنسن، ۱۳۷۵: ۲۰۳). همچنین تا پیش از آنکه چهار سپهبد در چهار گوشه کشور و آن هم در زمان خسرو انوشیروان برقرار شود همه امور یک منطقه به پادگوسپان آن ناحیه سپرده می‌شد و پس از آن که سپهبدی برقرار شد، پادگوسپان را تحت امر او کردند. پادگوسپان‌ها نیابت از پادشاه در قلمرو خود که یک ربع از شاهنشاهی ساسانی به شمار می‌رفت، داشتند. ایشان مهمترین و تواناترین عمال هر سرزمین بوده‌اند و تقریباً حکم نایب‌السلطنه را داشته‌اند و ناگزیر می‌بایست قسمت عمده از کارهای کشوری به ایشان سپرده باشد. آنان عده‌ای از لشکریان را برای امنیت سرزمین خود و دفاع از آن در برابر بیگانگان در اختیار خود داشتند. در اواخر دوره ساسانی اندک اندک کلمه پادگوسپان از معنی نخستین خود تجاوز کرد و درباره فرمانروایان نواحی کوچکتر گفته شد. چنانکه حکمران اسپهان را هم پادوسپان گفته‌اند (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۷۰).

در زمان خسرو انوشیروان یکی از پادگوسپان‌ها به نام زادویه پسر نخواستگان، پادگوسپان آذربایجان و ارمنستان بود و خسرو پس از رسیدن به تخت سلطنت، نامه‌ای به او نوشت که طبری آن را ضبط کرده است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۵۷). این گواهی نشان می‌دهد که انتصاب پادگوسپانان از کارهای قباد بوده است (همان، ۵۲۵). پادگوسپان دیگری که در زمان خسرو پرویز بوده، شاهین و همان زادگان نام داشت و ظاهراً از خاندان معروف سپندیار و پادگوسپان مغرب بود و در همان زمان پادگوسپان نیمروز مردانشاه نام داشته است (نفیسی، ۱۳۸۸: ۲۷۰).

در اواخر روزگار ساسانی، تمام امور کشوری و لشگری در دست فرمانده کل سپاه یا اسپهبد که فراتر از پادگوسپان بود و یا این دو وظیفه را با هم داشت، متمرکز شده بود (هوار، ۱۳۷۹: ۱۶۶). افزایش اختیارات اسپهبدان در اواخر دوره ساسانی را شاید بتوان به سیاست قباد اول و خسرو انوشیروان نسبت داد. زیرا پادشاهان مذکور برای این که از قدرت بزرگرمذار¹¹ بکاهند، تصدی امور ولایات را از بزرگرمذار سلب نمودند و به دست اسپهبدان دادند

(مشکور، ۱۳۴۵: ۱۶۳). در حقیقت اسپهبد نه تنها فرمانده نظامی، بلکه فرمانروای کشور نیز در منطقه‌ای بود که به او سپرده بودند. زیرا وظایف او تنها به سرکوبی دشمنان داخلی و درهم شکستن دشمنان خارجی محدود نمی‌شد. بلکه حق گردآوری مالیات از مردم منطقه زیر فرمانروایی خویش را نیز داشت (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۷۰). با توجه به آن که انوشیروان به سپاهبدان اجازه داده بود به اخذ مالیات بپردازند و بخشی از مالیات زمین را صرف هزینه نگهداری سپاهیان خود کنند (ویسپوفر، ۱۳۸۶: ۲۱۸)، سپاهبدان نه تنها به قدرت و ثروت فراوانی دست یافته بودند، بلکه دستیابی به مقام سپهبدی نیز، در خاندان‌ها موروثی گردیده بود (میرزایی، ۱۳۹۴: ۱۳۵)، چنان که در اواخر دوره ساسانی سپهبدی طبرستان و نواحی اطراف آن در خاندان ساسانی- سوخرایی به ارث رسید و از همین روی شاهان بعدی آن جا را اصفهبدان خواندند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۳۰).

با اختیاراتی که اسپهبدان به دست آوردند، در ارتش ساسانی قدرت‌هایی با اختیارات تازه بوجود آمد، که مهار این قدرت‌ها تنها از دست شخصی مانند انوشیروان ساخته بود (رجبی، ۱۳۸۷: ۴۲۶/۵). قدرت اسپهبدان در حوزه‌های خود عملاً گسترده و گرایش به سوی جدایی و اجرای سیاست مستقل را داشت. هرمز چهارم با چنین گرایش‌هایی آنگونه که می‌توانست مبارزه می‌کرد؛ اما همواره کامیاب نبود (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۹۷).

با توجه به آن که، به هنگام پیروزی در جنگ، سهم سپهبدان از غنایم جنگی بسیار بود، همین مسئله در دوره هرمز چهارم موجب بروز اختلافاتی میان شاهنشاه ساسانی و بهرام- چوبینه گردید و تا مدتی از دوران شاهنشاهی فرزندش خسرو دوم هم ادامه یافت (رضا، ۱۳۶۵: ۱۶). چنان که خسرو پرویز برای دلجویی بهرام‌چوبین حاضر شد، بهرام را به منصب ایران‌سپاهبندی برساند؛ اما بهرام‌ششم این مقام را نپذیرفت (طبری، ۱۳۶۸: ۷۳۰/۲؛ مشکور، ۱۳۴۵: ۱۶۱). اسپهبد دیگر وستهم از خاندان پارتی اسپهبدان بود که در سال ۵۸۶ م، از سوی هرمز چهارم سپاهبد سواد (کوست‌خوربران) شده بود (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۹۰)، و با روی کار آمدن خسرو پرویز، به فرمانروایی خراسان، کومش، طبرستان و گرگان گماشته شد (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۷۷). وی نه تنها بانی به قدرت رساندن خسرو پرویز بود بلکه شورش را سازماندهی کرد که ساسانیان را در پایان فرمانروایی‌شان به زانو درآورد (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۱۱۰). طغیان گستهتم (=وستهم) حدود شش سال به طول انجامید و اگر چه برخی از پژوهشگران معتقدند که مدت پادشاهی و نه طغیان او، دو سال بوده است، اما با کشف هفت

سکه از وی که بر آن رقم سال‌های دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم سلطنت او نقش شده است، مسلم می‌کند که وی قریب شش سال حکومت کرده است (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۷۹). همچنین در زمان سلطنت اردشیر سوم ۶۳۰ م، شهروراز سردار ساسانی که قبلاً فرماندهی سپاهیان خسرو دوم را برعهده داشت به سرعت وارد تیسفون شد و به سلطنت شاه جوان خاتمه داد و خود را شاهنشاه اعلام کرد. اما نتوانست تاج و تخت خود را حفظ کند و پس از چند ماه کشته شد (دریایی، ۱۳۹۴ الف: ۵۳). عدم موفقیت سپاهیان مذکور در کسب سلطنت در سال‌های پایانی شاهنشاهی ساسانی، حاکی از آن است که هر چند این افراد از اعضای خاندان‌های بزرگ و دارای مقام و منصب حکومتی بودند، اما از آنجا که به خاندان ساسانی تعلق نداشتند، لذا شرط لازم که همانا مشروعیت خاندانی بود را جهت پادشاهی نداشتند.

۵. نتیجه

با تکیه بر منابع و مستندات عصر ساسانیان در عرصه سپاهیگری، این دیدگاه مسجل می‌گردد که عنوان ایران‌سپاهبذ در دوران نخستین و میانی شاهنشاهی ساسانی متداول و مرسوم نبوده است. زیرا نه تنها پادشاهان نخستین ساسانی در کتیبه‌های خود از عنوان ایران‌سپاهبذ یاد نکرده‌اند، بلکه مورخین ارمنی و بیزانسی معاصر با ساسانیان هم در گزارش‌هایی که از خود به یادگار گذاشته‌اند، از فرماندهان سپاه با القاب و عناوین دیگری غیر از ایران‌سپاهبذ نام برده‌اند. ذکر عنوان ایران‌سپاهبذ در پاره‌ای از منابع همانند کارنامه اردشیربابکان، که ظاهراً در اواخر دوره ساسانی نگاشته شده است، نمی‌تواند دلیل کاربرد این عنوان در اوایل دوره ساسانی باشد.

از سوی دیگر، هزاربذ منصبی است که نه تنها در کتیبه‌های پادشاهان نخستین ساسانی یاد شده است، بلکه در برخی متون ارمنی و اسلامی به وضوح در مرتبه فرمانده سپاه نام برده شده است و رأی و نظر وی در فرایند انتخاب پادشاه جدید از اهمیت زیادی برخوردار بوده است، چنانکه در ماجرای به سلطنت رسیدن نرسی، بهرام پنجم و ولاش فرزند پیروز، نقش هزاربذ غیر قابل انکار است. از این رو به نظر می‌رسد هزاربذ فقط فرمانده گارد شاهی نبوده است، بلکه فرماندهی کل سپاه در دوره نخستین و حتی قبل از کاربرد عنوان ارتشتاران‌سالار در سده پنجم میلادی را در اختیار داشته است. همچنین ابداع عنوان ارتشتاران‌سالار در سده پنجم میلادی که برگرفته از نام‌های اوستایی بود نه تنها حاکی از

گسترش سلسله مراتب نظامی در شاهنشاهی ساسانی می‌باشد، بلکه بیانگر قدرت یافتن موبدان زرتشتی و در رأس آن مهنرسی وزرگ‌فرمذار بهرام پنجم است. با توجه به آن که در برخی از منابع، افرادی نظیر کاردار، سیاوش و سوخرا با لقب ارتشتاران‌سالار یاد شده‌اند، نشان می‌دهد که عنوان فرمانده کل سپاه، در سده‌های میانی و تا پیش از اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان، ارتشتاران‌سالار بوده است و نه ایران‌سپاهبذ. همچنین از آن جا که واژه ارتشتار در پهلوی به معنی جنگجویی است که سوار بر گردونه به پیکار می‌پردازد، می‌توان احتمال داد که در سده پنجم میلادی جنگجویان ساسانی نیز مانند گذشتگان باستانی خود از گردونه استفاده کرده باشند. البته این فرضی است که در حال حاضر سندی برای آن وجود ندارد.

سرانجام در سالهای پایانی شاهنشاهی ساسانی و با روی کار آمدن خسرو انوشیروان و انجام اصلاحات نظامی، منصب ارتشتاران‌سالار منسوخ و به جای آن چهارسپاهبذ جایگزین شد که بر اساس شواهد مهرشناسی، سپاهبدان چهارگانه دارای عنوان ایران‌سپاهبذ و از اعضای خاندن‌های اشکانی بودند. هر چند با انجام اصلاحات نظامی خسرو اول مسئولیت لشکری ایران‌سپاهبذان به یک چهارم شاهنشاهی محدود شده بود. اما با این حال قدرت ایران‌سپاهبذها به جهت برخورداری از اختیارات کشوری و لشکری در قلمرو خود نسبت به ارتشتاران‌سالار افزایش یافته بود. شورش سپاهبدانی نظیر بهرام چوبین، وستهم و شهروراز در سال‌های پایانی شاهنشاهی ساسانی گواهی است بر آن که اختیارات سپاهبدان چهارگانه پس از اصلاحات نظامی خسرو انوشیروان افزایش یافته بود و از این روی بود که برخی از این سپاهبدان مشروعیت خاندان ساسانی را با چالش روبرو کردند و نه تنها سرکشی نمودند بلکه حتی ادعای پادشاهی کردند و شاهنشاهی ساسانی را در سال‌های پایانی دچار مصائب سخت نمودند.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله اقتباسی است از رساله دکتری، با عنوان بررسی سیر تحول مقامات سیاسی و نظامی ایران در عصر ساسانی که توسط نگارندگان این مقاله در حال تکمیل می‌باشد.
۲. رئیس سواران
۳. رئیس دبیران
۴. سردار پهلوانان

۵. اشراف والامقام، یعنی هفت خانواده بزرگ شاهنشاهی ساسانی
۶. هاندرزاپت واژه‌ای پهلوی است به معنی پند و رأی و اندرزبدان، مشاوران دربار بودند
۷. تگاراپت شبستان به معنی کسی یا مقامی است که وظیفه شراب دادن حرمسرای دربار را داشت
۸. هامباراکاپت یا انبارکبد واژه‌ای پهلوی به معنی رئیس انبارها است
۹. قومی از ترکان
۱۰. فرماندار مرز یا ناحیه مرزی. همچنین در اواخر دوره ساسانی به مرزبان ابرشهر (نیشابور) کنارنگ می‌گفتند
۱۱. بزرگفرمذار به معنی وزیر بزرگ است و پس از موبدان موبد مهمترین کس در دربار ساسانیان بود.

منابع

- آمین‌مارسلن. جنگ شاپور ذوالاکتاف با یولیانیوس امپراتور روم. ترجمه محمد صادق اتابکی. تهران: اداره شورای نظام. ۱۳۱۰.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. تاریخنامه طبری. به تصحیح و تحشیه محمد روشن. ج ۱. تهران: سروش. ۱۳۷۴.
- پاوستوس بوزند. تاریخ ارمنیان. ترجمه گارون سارکسیان. تهران: ققنوس. ۱۳۸۳.
- پروکوپیوس. جنگ‌های ایران و روم. ترجمه محمد سعیدی. چ ۴. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۲.
- پارپتسی، غازار. تاریخ ارمنیان. ترجمه گارون سارکسیان. تهران: ناگیری. ۱۳۹۸.
- پیرنیا، حسن. تاریخ ایران قبل از اسلام (ایران قدیم). چ ۵. تهران: نامک. ۱۳۸۶.
- پورشریعتی، پروانه. افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی. ترجمه آوا واحدی نوایی. تهران: نی. ۱۳۹۸.
- پورداوود، ابراهیم. هرمزدنامه. تهران: دنیای کتاب. ۱۳۳۱.
- تفضلی، احمد. جامعه ساسانی. ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی. تهران: نی. ۱۳۸۵.
- تفضلی، احمد. تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. چ ۷. تهران: سخن. ۱۳۹۳.
- تثوفیلاکت سیموکاتا. تاریخ. ترجمه محمود فاضلی بیرجندی. تهران: کتاب سده. ۱۳۹۷.
- تجارب الامم فی اخبار ملوک العرب و العجم. به تصحیح رضا انزابی‌نژاد- یحیی کلانتری. مشهد: دانشگاه فردوسی. ۱۳۷۳.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم). ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره. ۱۳۶۸.
- دریایی، تورج. تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت‌دیزجی. تهران: ققنوس. ۱۳۸۲.

- دریایی، تورج. *امپراتوری ساسانی*. ترجمه خشایار بهاری. تهران: فرزانه روز. ۱۳۹۲.
- دریایی، تورج. *شاهنشاهی ساسانی*. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چ هفتم. تهران: ققنوس. ۱۳۹۴ الف.
- دریایی، تورج. «مهرنرسه». ترجمه مرضیه بهزادی. *فصل‌نامه جندی‌شاپور*. دانشگاه شهید چمران. س ۱. ش ۳. ۱۱۵-۱۰۷. ۱۳۹۴ ب.
- دیاکونف، میخائیل میخائیلوویچ. *تاریخ ایران باستان*. ترجمه روحی‌ارباب. چ ۵. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۴.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. *اخبار الطوال*. ترجمه محمد مهدوی‌دامغانی. چ ۲. تهران: نی. ۱۳۶۶.
- رجبی، پرویز. *هزاره‌های گمشده (ساسانیان)*. ج ۵. چ ۳. تهران: توس. ۱۳۸۷.
- رضا، عنایت‌الله. *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. *روزگاران ایران*. چ دوم. تهران: سخن. ۱۳۷۵.
- زند و هومن‌یسن و کارنامه اردشیر بابکان. ترجمه صادق هدایت. چ ۴. تهران: امیرکبیر. ۱۳۴۴.
- سامی، علی. *تمدن ساسانی*. ج ۱. تهران: سمت. ۱۳۸۸ الف.
- سامی، علی. *تمدن ساسانی*. ج ۲. تهران: سمت. ۱۳۸۸ ب.
- سبئوس. *تاریخ سبئوس*. ترجمه محمد فاضلی بیرجندی. تهران: ققنوس. ۱۳۹۶.
- شهبازی، علیرضا شاپور. *تاریخ ساسانیان (ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی)*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸۹.
- طبری، محمد بن جریر. *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۲. چ ۴. تهران: اساطیر. ۱۳۶۸.
- غفوری، فرزین. «بیدخش‌های ساسانی در شاهنامه و منابع تاریخی». *نامه فرهنگستان*. س ۱۴. ش ۴. ۲۱۰-۱۶۸. ۱۳۹۴.
- فرای، ر. ن. «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان». *ذیل (تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)*. پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده احسان یارشاطر. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. قسمت ۱. چ ۳. تهران: امیرکبیر. ۱۳۸۰.
- فرای، ر. ن. *تاریخ باستانی ایران*. ترجمه مسعود رجب‌نیا. چ دوم. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۲.
- فرخ، کاوه. *اسواران ساسانی*. ترجمه یوسف امیری. مشهد: گل‌آفتاب. ۱۳۸۸.
- فرخ، کاوه. *سایه‌های صحرا*. ترجمه شهربانو صارمی. تهران: ققنوس. ۱۳۹۰.
- فرنیغ دادگی. *بندش*. گزارنده مهرداد بهار. چ ۵. تهران: توس. ۱۳۹۵.
- فردوسی، ابوالقاسم. *شاهنامه فردوسی*. به کوشش جلال خالقی مطلق. ج ۱. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۸۶.
- کریستنسن، آرتور. *ایران در زمان ساسانیان*. ترجمه رشید یاسمی. چ ۸. تهران: دنیای‌کتاب. ۱۳۷۵.

- کنت، رولاندج. *فارسی باستان (دستور. متون. واژه نامه)*. چ ۵. تهران: طهوری. ۱۳۸۵
- کولسنیکف، الی ایوانوویچ. *ایران در آستانه سقوط ساسانیان*. ترجمه محمد رفیق یحیایی. تهران: کندوکاو. ۱۳۸۹.
- کوهستانی، حسین (و دیگران). «تحلیلی بر نقش و جایگاه کنارنگیان طوس در دوره ساسانی و آغاز دوران اسلامی». *فصلنامه خراسان بزرگ*. ۶(۱۸)، ۳۲-۲۵. ۱۳۹۴.
- گیزلن، ریکا. *چهار سپاهبد ساسانی بر اساس شواهد مَهرشناسی*. ترجمه سیروس نصراله‌زاده. تهران: پژوهشگاه زبان و گویش با همکاری اداره کل امور فرهنگی. ۱۳۸۴.
- گارسویان، نینا. «بیزانس و ساسانیان». ذیل *(تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)*. پژوهش دانشگاه کمبریج. گردآورنده جی. آ. بویل. ترجمه حسن انوشه. ج ۳. قسمت ۱. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۸.
- گیرشمن، رومن. *ایران از آغاز تا اسلام*. ترجمه محمد معین. چ ۵. تهران: نگاه. ۱۳۹۹.
- لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ. *تمدن ایران ساسانی*. ترجمه عنایت‌الله رضا. چ ۲. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵.
- مسعودی، علی بن الحسین. *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. ج ۱. چ ۷. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۲.
- مشکور، محمدجواد. *ایران در عهد باستان (در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام)*. چ ۵. تهران: اشرفی. ۱۳۶۷.
- مشکور، محمدجواد. «طبقات مردم در ایران قدیم». *مجله بررسی‌های تاریخی*. ۴(۳)، ۱۶۶-۱۵۵. ۱۳۴۵.
- مقتدر، غلامحسین. *جنگهای هفتصد ساله ایران و روم*. به کوشش علی‌اصغر عبدالهی. تهران: دنیای-کتاب. ۱۳۸۹.
- مهرآبادی، میترا. *خاندان‌های حکومتگر ایران باستان*. تهران: فتحی. ۱۳۷۲.
- متن‌های پهلوی. گردآورنده جاماسب جی دستور منوچهرجی جاماسب آسانا. پژوهش سعید عریان. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۹۱.
- میرزایی، علی‌اصغر. «اصلاحات نظامی خسروانوشیروان و پیامدهای آن». *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*. س ۹. ش ۱۶. ۱۴۲-۱۲۳. ۱۳۹۴.
- مهرآفرین، رضا (و دیگران). «پژوهشی بر مناصب لشکری دوره ساسانی با استناد به منابع تاریخی و شواهد باستان‌شناختی». *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*. ش ۴. ۱۳۸۸.
- نیکول، دیوید. *ارتش ایران ساسانی (آغاز سده سوم تا نیمه سده هفتم میلادی)*. ترجمه محمد آقاجری. تهران: ققنوس. ۱۳۹۵.

نفیسی، سعید. تاریخ تمدن ایران ساسانی. تهران: شرکت مطالعات نشر کتاب پارسه. ۱۳۸۸.
 نامه تنسر به گشنسپ. ترجمه ابن اسفندیار. به تصحیح مجتبی مینوی. ج ۲. تهران: خوارزمی.
 ۱۳۵۴.

ویسهوفر، یوزف. ایران باستان (از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد). ترجمه مرتضی ثاقب‌فر.
 چ ۰۹. تهران: ققنوس. ۱۳۸۶.

هوار، کلمان. ایران و تمدن ایرانی. ترجمه حسن انوشه. چ ۰۳. تهران: امیرکبیر. ۱۳۷۹.
 یعقوبی، احمد بن یعقوب. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمدابراهیم آیتی. ج ۰۱. چ ۰۵. تهران: علمی و
 فرهنگی. ۱۳۶۶.

Shayegan, M Rahim, "HAZARBED", Encyclopedia Iranica. Vol. XII, Fasc. 1,
 pp.93-95, 2003.

Sundermann, w. "ARTĒŠTĀRĀN SALAR". Encyclopedia Iranica, Vol. II,
 Fasc. 6, P.662.1986 B.

Sundermann, w, "ARTĒŠTĀR", Encyclopedia Iranica, vol. II, Fasc.6, pp.661-
 662, 1986 A.

SHahbazi, A. SH. "ARMY i. pre- Islamic Iran", Encyclopedia Iranica. Vol.II,
 fasc. 5, pp. 489-499, 1986



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/jhss.2022.335707.473519

The identity of Cyrus the Great in Sassanids historiography; Some figures with this name in the borders of Ērānshahr

Sorena.firouzi^{1,*}, Arezoo Rasooli Taleghani²

1. Corresponding Author, Ph.D student in archeology, majoring in history, Mazandaran University. E-Mail: Sorena.firouzi@gmail.com

2. Assistant Professor of History Department of Shahid Beheshti University. Email: a_rasouli@sbu.ac.ir

Article Info.

Received: 2021/12/16

Accepted: 2022/11/09

Keywords:

Cyrus, Sassanids, Ardashir I, Movses Khorenatsi, Edessa, Yaz II Culture

Abstract

Following the content of Pahlavi texts (Middle Persian) and the reflection of their information heritage in the historiography of the Islamic period, today there is a consensus that at least since the Sassanid era to the era of modern studies, Cyrus II was not known to the Sassanid court and society, In such a way that his historical identity is described according to archeological documents and written sources. Whether this was due to the natural flow of time and the loss of the ability to read previous lines or the loss of written data, or a coercive decision, is one of the debates of the leading article. This research first examines a possible and documented dimension of the evolution of historical information prior to the Sassanid period and then deals with the issue of what signs of recognition and non-recognition of Cyrus the Great can be traced during the Sassanid period. Based on this writing, there are evidences in the western borders of the Sassanid Empire that show that there was a documented knowledge of the appearance and identity of Cyrus in the same historical form. Why and how part of the historical information related to the Achaemenid era and especially the era of Cyrus the Great was left out of the process of court historiography in the early Sassanid period is the fundamental basis of the upcoming study.

*Corresponding Author: E-mail: Sorena.firouzi@gmail.com

How To Cite: Firouzi, S., rasouli, A. (2022). The identity of Cyrus the Great in Sassanids historiography; Some figures with this name in the borders of Eranshahr. *Journal of Historical Sciences*, 14(2): 86-109.

Publisher: University Of Tehran Press.



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۳۰



مقاله علمی-پژوهشی

هویت کوروش بزرگ در تاریخ‌نگاری ساسانیان؛

شخصیت‌هایی با این نام در مرزهای ایران‌شهر

سورنا فیروزی^{۱*}، آرزو رسولی طالقانی^۲

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری باستان‌شناسی، گرایش دوره تاریخی، دانشگاه مازندران. رایانامه: Sorena.firouzi@gmail.com

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی. رایانامه: a_rasouli@sbu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۵	پیرو محتوای متون پهلوی ساسانی (فارسی میانه) و بازتاب میراث اطلاعات آن‌ها در تاریخ‌نگاری دوره اسلامی، امروزه این اتفاق نظر وجود دارد که دست‌کم از روزگار ساسانی تا عصر مطالعات نوین، کوروش بزرگ هخامنشی، آن‌گونه که هویت تاریخی‌اش مطابق با سندهای باستان‌شناختی و منابع مکتوب وصف شده، مورد شناخت دربار و جامعه ساسانی نبوده است. این‌که آیا علت این مسئله، جریان طبیعی گذشت زمان و از میان رفتن قدرت قرائت خطوط پیشین و یا ازدست‌رفتن داده‌های مکتوب بوده‌است یا یک تصمیم قهری، یکی از بحث‌های مقاله پیش‌رو است. این پژوهش، ابتدا به بررسی بُعدی ممکن و مستند از تحولات اطلاعات تاریخی پیشین به دوره ساسانی می‌پردازد و سپس، به این مسئله می‌پردازد که چه نشانه‌هایی از شناخت و نبود شناخت از کوروش بزرگ، در روزگار ساسانیان، قابل پیگیری است. مبتنی بر این نوشتار، در حدود مرزهای غربی شاهنشاهی ساسانی، شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهند شناخت مستند از سیما و هویت کوروش به همان شکل تاریخی‌اش وجود داشته‌است. این‌که به چه علت و به چه نحوی بخشی از اطلاعات تاریخی مرتبط با روزگار هخامنشی و به‌ویژه عصر کوروش بزرگ، از روند تاریخ‌نگاری درباری، در روزگار اولیه ساسانی کنار گذاشته شده‌است، پایه بنیادین مطالعه پیش‌رو است.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۸	
واژه‌های کلیدی: کوروش، ساسانیان، اردشیر بابکان، موسی خورنی، ادسا، فرهنگ یاز II	

* رایانامه نویسنده مسئول: Sorena.firouzi@gmail.com

استناد به این مقاله: فیروزی، سورنا؛ رسولی طالقانی، آرزو (۱۴۰۱). هویت کوروش بزرگ در تاریخ‌نگاری ساسانیان؛ شخصیت‌هایی با این نام در مرزهای ایران‌شهر. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۲): ۸۶-۱۰۹.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

دوره هخامنشی فصل مشترک تاریخ بسیاری از سرزمین‌های آسیای میانه، آسیای جنوبی، آسیای غربی، قفقاز، بالکان در اروپا و شمال خاوری آفریقا به حساب می‌آید و تحولات فرهنگی و سیاسی آن که بیش از سه سده اثرگذاری داشته است، قابلیت ردیابی باستان‌شناختی و تاریخی دارد. گرچه پیشینه حاکمیت پارسیان دست کم به نیمه اوایل سده هفتم پیش از میلاد و حکومت «چیش‌پیش» شاه انشان می‌رسد (Kent, 1946: 21)، اما آن چیزی که به عنوان شاهنشاهی هخامنشی یا شاهنشاهی نخست پارس شناخته می‌شود، از زمان تصرف هگمتانه به دست کوروش بزرگ (۵۴۹/۵۵۰ پ.م.) تا مرگ داریوش سوم (۳۳۰ پ.م.) است. از این برهه، یعنی از سلطنت کوروش مذکور تا ابتدای سلطنت داریوش سوم، از شخصیت‌ها، کردارها و رخداد‌های بازه زمانی یادشده، ذکری در متون مرتبط با تاریخ ملی یا اساطیر ایرانی نیست، بلکه پس از اسطوره داراب، مسأله داریوش سوم (دارا) و اسکندر دیده می‌شود که قابلیت انطباق با تاریخ استنادی و علمی را دارد.

از طرفی، تاریخ اساطیری ایران که سرشار از شخصیت‌های مرتبط با دو سلسله ناشناخته پیشدادی و کیانی یا کوی‌ها است، در جایی با داده‌های باستان‌شناسی شناخته می‌شود (بنگرید به تحلیل مقاله "Boroffka & Sverchkov, 2013" و نیز بخش انتهایی این مقاله در ادامه) که وارد داستان‌های شبه تاریخی داراب، دارا و اسکندر می‌شوند. این که چگونه، محتوای متون سنتی شرقی (چه متون پهلوی و چه مورخان دوره اسلامی)، دارای چنین بافت اسطوره‌ای-اند، معمای مورد توجه محققان در این صدسال اخیر بوده است، به ویژه آن که نوشته‌های کتاب مقدس و مورخان ارمنی و یونانی کمابیش در دسترس کاتبان منابع یادشده بوده است تا به واسطه آن‌ها، همانند اروپاییان و یهودیان، با سرگذشت پیش از روزگار ساسانی ایران، به طور درست و بر مبنای اطلاعات دست اول روبرو شوند.

۱-۱. ضرورت پژوهش

با توجه به این که دوره هخامنشی بخش بزرگ و مهمی از تاریخ ایران است و به طور کلی ششمنطقه پیشتر یادشده در آسیا، اروپا و آفریقا را دربرمی‌گیرد، از این‌رو لازم است به طور دقیق بررسی کنیم چه عواملی موجب شده تا در متون پهلوی و به پیروی از آن‌ها،

نوشته‌های مورخان دوره اسلامی، اشاره درستی از تاریخ هخامنشی و به ویژه کوروش بزرگ نشود؟ همین امر موجب فرضیه‌پردازی‌های مختلفی جهت توجیه چرایی آن شده است.

۲-۱. فرضیه و پرسش‌ها

با در نظر گرفتن دو مولفه، به نظر می‌آید که شرایط شناخت کمابیش درستی از شخصیت کوروش بزرگ در دوه ساسانی وجود داشته است. یکی از این دو مورد، وجود آثاری چون کتاب مقدس نزد یهودیان ساکن در ایران بوده است و دیگری، متون یونانی در همسایه غربی ساسانیان، یعنی روم و روم شرقی و با توجه به آشنایی قشری از دبیران دربار ساسانی با زبان یونانی، امکان آشنایی با محتوای این نوشته‌ها بوده است. بنابراین، با در نظر گرفتن این فرضیه، مقاله پیش‌رو در پی پاسخ‌دهی به دو پرسش زیر است:

(۱) چه نشانه‌هایی از شناخت کوروش بزرگ در آثار مکتوب مرتبط با دوره ساسانی وجود داشته است؟

(۲) چه اتفاقی برای محتوای متون در داخل ایران ساسانی افتاده است که تاریخ‌نگاری این عصر از بازنویسی اطلاعات مرتبط با شخصیت کوروش بزرگ و به طور کلی تاریخ هخامنشیان به دور مانده است؟

۳-۱. روش و پیشینه تحقیق

آنچه در این مقاله مورد ارزیابی قرار گرفته است، در گام نخست، تحلیل کلیه داده‌های متون و منابع مکتوب تاریخی است. سپس با یاری گرفتن از برخی شواهد باستان‌شناختی مرتبط با موضوع مورد بحث و نیز ملاحظه جهان‌بینی آیین زرتشتی، به تحلیل داده‌های استخراجی از متون و بررسی انطباق‌های ممکن میان محتوای آن‌ها و مولفه‌های باستان‌شناختی پرداخته شده است.

درباره موضوع مورد بحث، پژوهش‌های مختلفی صورت گرفته است که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به مقالات و نوشته‌های یارشاطر که برمبنای نظر نولدکه بود (Yarshater, 2006؛ یارشاطر، ۱۳۹۴؛ دریایی (۱۳۹۲)، مهرآبادی (۱۳۸۰)، شهبازی (۱۳۸۹؛ ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۶)، دریایی (2018)، نوشته مشترک ایمان‌پور، زرین‌کوب و حجتی نجف‌آبادی (۱۳۹۲)، فیروزی (۱۳۹۹) و (۱۴۰۱) و نوشته مشترک رسولی و بابادی (۱۴۰۰) اشاره کرد که همگی حول دو نظر شناخت

و یا عدم شناخت و آگاهی از هخامنشیان نزد تاریخ‌نگاری ساسانی تدوین شده‌اند. در این میان نظر سومی وجود دارد، مبنی بر این که این شناخت، نه به صورت مستقیم، بلکه در قالب هویت‌شناسی اساطیری و عمدتاً در سیمای کی خسرو به دوره ساسانی رواج داشته است (بنگرید به ادامه مقاله).

۲. کوروش بزرگ و هخامنشیان از منظر محتوای منابع مکتوب تاریخی و باستان‌شناختی

این مسأله مبحثی بسیار گسترده و مفصل است و مرتبط با مقوله منبع‌شناسی عمومی دوره هخامنشی و تخصصی روزگار کوروش بزرگ. روی هم رفته، منابع مرتبط با این موضوع به سه بخش کلی تقسیم می‌شوند:

(۱) منابع مکتوب باستان‌شناختی شامل نوشته‌های مختلف یافت‌شده بر روی مهرها و اثر مهرها (ر.ک به Garrison, 2001)، الواح گلی (بنگرید به Cameron, 1948 and Hallock, 1969)، سطوح سنگی و فلزی (بنگرید به Kent, 1946 and 1950)؛

(۲) منابع مکتوب تاریخی شامل آثار نویسندگان و مورخان معاصر با همان روزگار؛
(۳) متون مرتبط با روزگار پس از عصر هخامنشی.

عمده منابع گروه اول (نمونه‌های نوشتاری مختلف) مربوط به خود عصر هخامنشی هستند و اندک‌موردی چون «گاه‌نگار نبونئید» (*Nabonidus Chronicle*) یا «سیاهه شاهان اوروک» (*Uruk Kings list*) نیز سندهای باستان‌شناختی مکتوب در پیوند با اندکی پیش یا پس از روزگار مورد بحث‌اند (ر.ک Van Dijk, 1962:53-60). آثار گروه دوم، شامل بخش‌هایی از تورات (مثل کتاب *دانیال*) (بنگرید به *تورات*؛ کتاب مقدس، ۱۸۹۵) و متون نویسندگان یونانی‌زبان هم‌عصر روزگار هخامنشی-هرودوت در روزگار خشایارشا یکم (Herodotus, I-IX)، کتسیاس (خلاصه *فوتیوس*، ۱۳۸۰) و گزنفون (گزنفون، ۱۳۸۴) در عصر اردشیر دوم هستند. گروه سوم از نوشته‌های تاریخی، دارای تنوعی از قدمت زمانی‌اند و از روزگار نویسندگان یونانی، رومی و سریانی تا مورخان دوره اسلامی چون ابن‌عبری (ابن‌عبری، ۱۳۷۷) را در برمی‌گیرند و روی هم رفته، اطلاعات کمابیش قابل انطباق با شواهد باستان‌شناختی ارائه می‌کنند. مضاف بر آن، شماری داده‌های تکمیلی مناسب نیز از محتوای این منابع گروه سوم قابل استخراج است که در دو دسته پیشین وجود ندارند.

در ضلع دیگر مورد بحث، محتوای تاریخ سنتی یا اساطیری ایران قرار دارد. در این محتوا، به طور کلی با دو سلسله به نام‌های پیشدادیان و کیانیان یا گوی‌ها روبرو می‌شویم (بنگرید به اغلب نوشته‌های مورخان دوره اسلامی چون طبری، ۱۳۵۳: ج ۱ و ج ۲؛ فردوسی، ۱۳۸۵؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۱ و ...) که از منظر باستان‌شناسی ناشناخته‌اند. مولفه مذکور از جایی برای موضوع این مقاله اهمیت پیدا می‌کند که از عصر حماسی خارج و وارد دوره‌ای شبه تاریخی و مرتبط با وقایع دربار کی‌ویشتاسپ بلخی و زرتشت می‌شویم. طبق باور زرتشتی، زرتشت در چهل و دو سالگی، برابر با سال سی‌ام از سلطنت ویشتاسپ پسر لهراسپ وارد بلخ شد و به دربار او مراجعه کرد (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۷۷/۲ و ۴۸۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱). این مسأله بر مبنای جهان‌بینی زرتشتی، در سال اول از هزاره مشترک و جاری بین زرتشت و اردشیر بابکان -در چیدمان هزاره‌های دوازده‌گانه صورت گرفته است (بندهش، ۱۳۸۰: ۱۴۰-۱۳۹)؛ هزاره‌ای که ادامه آن از این قرار است: ادامه حیات زرتشت تا درگذشت او، ادامه سلطنت ویشتاسپ پس از درگذشت زرتشت، سلطنت بهمن نوه ویشتاسپ، سلطنت همای دخت بهمن، دوران شبه هخامنشی داراب، سلطنت دارا یا داریوش سوم، عصر اسکندر و «کرده‌خدایان» (از دید تاریخ‌نگاری ساسانی-زرتشتی و در واقع دوره جانشینان اسکندر و اشکانیان) و نهایتاً روزگاری که اردشیر بابکان هم در آن قرار دارد (همان: ۱۴۰). چنان‌که دیده می‌شود در این نگرش، اثری از کوروش و بخش بزرگی از دوره هخامنشی نیست.

در ضلع سوم بحث، به بقایای باستان‌شناختی فرهنگی از عصر آهن آسیای میانه و شمال افغانستان (سرزمین‌های مرتبط با خاستگاه آیین زرتشتی) برمی‌خوریم که دو مولفه بنیادین این آیین را به زبان باستان‌شناسی نشان می‌دهد. در محوطه‌های مرتبط با فرهنگ یاز و به ویژه دو دوره دوم آن (یاز II)، نشانه‌هایی از رواج اصطلاحاً «تدفین آسمانی» (دخمه کردن) و برافتادن قبور چاله‌ایاوج می‌گیرد که محققان آن‌ها را برابر با پیدایی آیین زرتشت در خاستگاه شرقی و آسیای مرکزی می‌دانند (Boroffka & Sverchkov, 2013 and Bendezu-Sarmiento & Lhuillier, 2013). شرح مفصلی در این باره در مقالات باستان‌شناسی دوره یازآمده که از حوصله این مقاله با زمینه تاریخی به دور است، اما شایان ذکر است که حتی جهت حرکت و گسترش دوره دوم یاز، به ویژه حدود میانه تا اواخر فاز آ، به مثابه یک جنبش سیاسی-دینی و مرتبط با روزگار پیدایی آیین زرتشت یا به اصطلاحی دیگر، «طوفان بلخی» در بحث این مقوله قرار گرفته است (بنگرید به Boroffka & Sverchkov, 2013).

۳. بررسی نقاط مشترک ممکن میان تاریخ اساطیری و تاریخ علمی

با تحلیل محتوای متون، می‌توان دید که پس از زرتشت، دوباره روند گزارش‌ها، درگیر شخصیت‌ها و کردارهای اساطیری می‌شود؛ ادامه فرمانروایی کی ویشتاسپ، ماجرای اسپندیار، حکومت بهمن و نهایتاً سلطنتی شبیه به اسطوره سمیرامیس برای همای، دخت بهمن مواردی‌اند که به دلیل ناشناخته بودن، باید از آن‌ها به عنوان صرفاً یک بازه زمانی سپری‌شده بگذریم تا آن‌که با رسیدن داستان به «داراب»، رگه‌هایی از تاریخ شناخته را پیدا می‌کنیم. می‌دانیم که در اساطیر، همای دخت بهمن به طور موقت فرمانروای بلخ در روزگار کیانی می‌شود، اما تاج و تخت را برای خود حفظ و فرزند نوزاد خود را از کاخ بیرون می‌کند. اما سرانجام و طی وقایعی این نوزاد از بین نمی‌رود، بلکه شناخته می‌شود، به کاخ بازمی‌گردد و پس از همای، به قدرت می‌رسد (بنگرید به ادامه). پس از داراب نیز حکومت دارا و اسکندر مطرح می‌شود. در این بازه زمانی است که اندکاندک شباهت‌هایی میان داده‌های برآمده از تحلیل تاریخ علمی مرتبط با هخامنشیان، وقایع آن‌ها و چهره‌های مرتبط با این سلسله رو می‌شوند. به این ترتیب، داده‌های کتسیاس که به نقل او، برگرفته از اطلاعات بایگانی شاهی دربار هخامنشی بوده‌اند، نشان می‌دهند که پیوست بلخ و سرزمین‌های پیرامونی این شهریاری به جهان‌شاهی (=امپراتوری) رو به رشد هخامنشی، به دست کوروش بزرگ پس از فتح هگمتانه (۵۴۹/۵۵۰ پ.م.) و پیش از سقوط سارد (۵۴۷ پ.م.) روی داده است (خلاصه فوتیوس، ۱۳۸۰: ۱۹-۳۳). به عبارت دیگر، کوروش یک سال پیش از تصرف سرزمین لیدی، بلخ و سرزمین‌های خاوری احتمالاً زیر نفوذ بلخ را تصرف کرده است. بر مبنای آن چه درباره این رخداد در دست است، کوروش توانست بلخ را با سرعت غافل‌گیر کند و در نتیجه به دور از درگیری خاصی، بلخ و سرزمین‌هایش از آن جهان‌شاهی پارس شدند (همان). این واقعه همسانی جالب توجهی با سرآغاز داستان داراب دارد. چنان‌که پیشتر آورده شد، در درون مایه‌ی تاریخ ملی ایرانیان این گونه آمده است که همای فرزندی به نام داراب داشت که او را از دربار دور کرد، اما سرانجام به دور از خونریزی، پس از آن‌که داراب در نبرد در غرب شرکت کرد (یک خاطره اساطیری از فتح هگمتانه یا سارد؟)، تاج و تخت بلخ را تسلیم او کرد (شاهنامه فردوسی، ۵/پادشاهی همای؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۶/۲؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۱/۲۲۶ و ثعالبی، ۱۳۶۸: ۲۴۷-۲۴۴).

۴. تحلیل شخصیت داراب

داراب شخصیتی در متون تاریخ ملی ایرانیان و کتب تاریخی دوره اسلامی و هشتمین شاه سلسله کیانی یا کوی‌ها معرفی شده است. او در منابع مذکور، عمدتاً دوازده سال و بین بازگشت دو واقعه، «رفتن او از غرب به بلخ» و «سپردن حکومت به دارا»، فرمانروایی کرده است. از طرف دیگر، واریسی زندگی‌نامه و کردارهای او و قیاس آن‌ها با رخداد‌های مرتبط با تاریخ هخامنشی و حتی نام وی به طور واضح نشان می‌دهد داراب شخصیتی آمیخته از چند شاه هخامنشی است و سرگذشت و کردارهایش نیز بیان‌گر شرح حال سه شاه تاریخی این سلسله بوده است؛ آن‌جا که برید می‌سازد و در سرزمین‌های گوناگون از جمله اروپا فتوحات می‌کند و دشمنان را کنار می‌زند (طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۸/۲؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۲۴۹-۲۴۸؛ بلعی، ۱۳۸۶: ۶۲۹ و مستوفی، ۱۳۸۷: ۹۵)، داریوش اول یا بزرگ است، آن‌جایی که با پدر اسکندر مرتبط است یا به او هشدار می‌دهد (شاهنامه فردوسی، ۵/پادشاهی داراب، بخش ۳: ۱-۳۰؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۲۴۹؛ بلعی، ۱۳۸۶: ۶۳۰ و مستوفی، ۱۳۸۷: ۹۵) اردشیر سوم است و به نظر می‌رسد در این‌جا و در سرآغاز ظهور خود در تاریخ اساطیری- که حکومت را از همای، بانوی بر تخت نشسته‌ی بلخ می‌گیرد- کوروش بزرگ باشد. جالب توجه است که دوران پرورش نوزادی و کودکی داراب یعنی طرد از کاخ، بالیدن نزد خانواده‌ای از طبقه پایین، انجام دادن کردارهای متفاوت و نهایتاً شناخته شدن از سوی بزرگان و بازگشت به دربار (فردوسی، ۵/پادشاهی همای: ۱۲-۲۷۵، بخش‌های ۷-۲؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۵/۲-۴۸۶؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۲۴۶-۲۴۷ و بلعی، ۱۳۸۶: ۶۲۷) شبیه به توصیفات هرودوت درباره ماجرای زایش و کودکی کوروش بزرگ (Herodotus, I: 108- 116) و مشابه با وقایع فتح بلخ به دست او پیرو گزارش کتسیاس (خلاصه فوتیوس، ۱۳۸۰: ۱۹-۳۳) است. از این‌رو، چنان‌چه سال پایانی حکومت ناشناخته و اسطوره‌ای همای (آخرین کوی مفروض بلخ پیش از تصرف آن به دست کوروش بزرگ) را یک سال پیش از سقوط سارد در نظر بگیریم، این نقطه زمانی سال ۵۴۸ پ.م. خواهد شد. این چنین دیده می‌شود که داستان سلطنت داراب درست شامل یک بازه زمانی دوپست و دوازده ساله (از سقوط بلخ، حدوداً در سال ۵۴۸ پ.م. تا سال یکم داریوش سوم در تاریخ، برابر با ۳۳۶ پ.م.) می‌شود. اما در اسطوره، مدت زمان سلطنت او را غالباً دوازده سال قید کرده‌اند (ثعالی، ۱۳۶۸: ۲۵۱ و مستوفی، ۱۳۸۷: ۹۶) این که این زدایش مدت زمان دوپست ساله کامل چگونه رخ داده است، نکته مهمی است که در ادامه آورده می‌شود.

لازم به ذکر است که نبود بخش بزرگی از تاریخ هخامنشیان در مستندات روزگار اسلامی، به ویژه شاهنامه فردوسی، موجب فرضیاتی چون همسان‌پنداری یک شخصیت پیشازرتشتی و اساطیری مثل کی‌خسرو با کوروش بزرگ شده (بنگرید به خالقی مطلق، ۱۳۷۴) که خود اختلاف نظر زیادی ایجاد کرده است (بنگرید به ادامه).

۵. کوروش و کی‌خسرو

بر مبنای مشابهت «کلیت» چگونگی پرورش کی‌خسرو در اساطیر و کوروش در تاریخ و دورگه بودن تبارنامه آن دو (تورانی- ایرانی برای اولی و مادی- پارسی برای کوروش)، از سوی برخی از محققان معاصر چون «خالقی مطلق» (بنگرید به بالا)، همسان‌پنداری میان کی‌خسرو بر مبنای محوری محتوای شاهنامه فردوسی و زندگی‌نامه کوروش بزرگ بر پایه کتاب اول هرودوت مطرح شده است. از طرف دیگر، وجود اشاره‌ای در کتاب *آثار الباقیه عن القرون الخالیه* اثر ابوریحان بیرونی که در آن، کی‌خسرو را برابر کوروش قرار داده (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۵۲) این فرض را تقویت کرده است.

نکته‌ای اساسی و نهفته در این جاست که هم بر مبنای دیگر اطلاعات آماری کتاب یادشده بیرونی و هم پیرو نوشته‌های دیگر روزگار اسلامی، چنین استناد تکرار جاعی به یک نام‌نامه و با منبعی نامشخص را دچار چالش می‌کند، و بنابراین چندان معتبر نیست. در تاریخ طبری، ریز این تناقضات و ناهمخوانی‌های زمانی تا بدانجاست که مرگ بهمن به سال سیزدهم شهریاری کوروش و مرگ کوروش به سال چهارم شهریاری همای دانسته شده است (طبری، ۱۳۵۳: ۴۶۰/۲) که به دلایل ذکر شده، نمی‌تواند درست باشند و از طرف دیگر نیز نشان می‌دهند که استناد بر یک سند دوره اسلامی چون اثر بیرونی، موارد به چالش‌کننده‌ای در مقیاس زمانی خود دارد. البته در گزارش طبری، این کوروش پسر خشایارشا معرفی شده و با کوروش مورد نظر (در طبری کوروش غیلمی) متفاوت توصیف شده (شاید منظور، اشاره‌ای اساطیری به کوروش اول و یا دوم بوده) که کار تاریخ‌نگاری اسلامی را آشفته‌تر ساخته است. مسعودی نیز درباره‌ی کوروش، چنین نوشته است که او بنا به روایتی، شاهی وابسته به بلخ بود و پیرو گزارشی دیگر، شاهی مستقل بر شمرده می‌شد که سال‌ها پس از بهمن می‌زیست (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۲۸/۱). اشاره به هم‌عصر بودن بهمن و کوروش یا قرار دادن کوروش پس از روزگار بهمن (و در نتیجه پس از کی‌خسرو) از طرف

این مورخ روزگار اسلامی، ایرادی دیگر بر فرضیه هم‌سان پنداری کوروش و کی خسرو برپایه آن هم تنها یک فهرست از چند فهرست مندرج در کتاب *آثار الباقیه عن القرون الخالیه* و دیگر متون دوره اسلامی محسوب می‌شود. افزون بر آن، مشابه گزارش دوم مسعودی در *تاریخ طبری* نیز دیده می‌شود (طبری، ۱۳۵۳: ۴۸۷/۲) و حمزه اصفهانی نیز آورده است که بنی‌اسرائیل بهمن را به زبان خود کوروش می‌دانند (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۳۸) که این دو نیز پایه‌های فرضیه یادشده را سست‌تر می‌سازند.

روی هم رفته، چنین فرضی بیشتر بر مبنای صورتی ظاهر و دارای چندین اشکال بنیادین به قرار زیر است:

(۱) چنان که بیان شد، میزان همسانی میان بخش اول از شخصیت داراب و کوروش بزرگ بسیار ملموس‌تر و دقیقاً منطبق بر کردارهایی مشابه است و بنابراین، در یک سند چون *شاهنامه*، حضور دو کوروش معنا و توجیهی ندارد.

(۲) کی خسرو در اساطیر جایگاهی پیش از موقعیت گاه‌نگارانه و زمانی زرتشت دارد، ولی کوروش یا داراب، کاملاً موقعیت‌هایی پس از زرتشت دارند.

(۳) تفاوت‌های میان کی خسرو و کوروش در زندگی‌نامه، بسیار بیشتر و چشم‌گیرتر از شباهت‌های یادشده است. پدر کی خسرو (سیاوش) کشته شد، ولی پدر کوروش (کمبوجیه یکم) نه تنها کشته نشد، بلکه در جایگاه شاهی نیز قرار داشت.

(۴) در اسطوره کی خسرو، پسر او جانشینش نشد، اما در سرگذشت تاریخی کوروش بزرگ، پسر ارشدش پس از او بر تخت نشست.

در کتاب یادشده از ابوریحان بیرونی، در موارد متعدد دیگری که از کی خسرو (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۴۸-۱۴۹ و ۱۵۱) و کوروش (همان: ۱۳۰) یاد شده، نویسنده از آن‌ها به صورت شخصیت‌هایی مستقل از هم نام برده و هیچ اشاره‌ای به همسانی این دو نکرده است، بلکه صرفاً در میان نام‌نامه‌ها، این مسأله را در یک فهرست که به گفته خودش، به نقل از «منابع اهل مغرب» (؟) بوده است، قرار داده (همان: ۱۵۱) و جایی هم نگفته که این نظر اوست. گفتنی است منابع غربی در دست او (Canon از بطلمیوس، مطابق سیاهه‌ی شاهان کلدانی و نام‌نامه‌هایی در *Chronicle* از اوسیبیوس و البته *تورات*)، مطلقاً ماهیتی به نام کی خسرو را نمی‌شناخته‌اند و تا کنون نیز یک سند غربی قدیمی که مستقیماً یا به نقل از نویسنده‌ای دیگر به کی خسرو اشاره کند و یا برابری کی خسرو را با کوروش مطرح کند، به دست نیامده است.

۵) توجه به این نکته‌ی بسیار مهم ضروری است که در همان تک فهرست اشاره شده در شماره قبلی، نام کوروش یک‌باردیگر و به صورت «قورس» آمده و این‌بار او نه با کی خسرو، بلکه برابر با لهراسپ فرض شده است (همان: ۱۵۲) و همین امر موجب نقض باور استنادی به چنین فهرستی است.

۶. تحلیل داده‌ها

می‌دانیم که پیرو گزارشی از مسعودی، اردشیر بابکان از این هراسناک شده بود که پایان هزاره‌ای که روزگار شهریاری او در آن جای داشته نزدیک است و از این رو، دست به تغییر آمارها و دخالت در شمار سال‌های حکومت پیشینیان زد (مسعودی، ۱۳۸۶: ۹۱-۹۲). این هزاره که هزاره نهم در جهان‌بینی متأخر زرتشتی تعریف می‌شود، با آشوبی به پایان می‌رسیده است، آشوبی که منطقی‌تر پس از حمله اعراب، در رونوشت‌های به روز شده در مورد محتوای هزاره‌ها، برابر با این واقعه و سقوط ساسانیان قرار داده شده است. پیرو گاهنگاری هزاره‌ها، هزاره‌ی نخست هزاره تازش اهریمن است که در پایانش جمشید اره شد. هزاره‌ی دوم هزاره‌ی ضحاک ستمگر است. هزاره‌ی سوم، سرآغاز آن با فریدون است. اما هزاره‌ی مورد بحث که مدنظر این مقاله است، از سال سی‌ام شهریاری ویشتاسپ کیانی در بلخ آغاز می‌شود و شهریاری بهمن، همای، داراب و دارا، اسکندر و «کرده‌خدایان» و اردشیر بابکان را نیز دربرمی‌گیرد (بندمش، ۱۳۸۰: ۱۳۹-۱۴۰). این مسأله به وضوح نمایانگر فاصله‌ای نزدیک به یک هزار سال ولی کمتر میان سال تاج نهادن اردشیر (۲۲۶ م.) و سال یک هزاره (ورود زرتشت به بلخ در سال سی‌ام سلطنت کی ویشتاسپ) است که طبیعتاً دوران اشکانی را نیز دربرمی‌گرفته است. درباره چگونگی امکان شناخت مورخان قدیمی از زمان سرآغاز سلسله اشکانی یک استناد مهم وجود دارد. بر مبنای گزارشی از اوسیبوس (متاخر نسبت به اردشیر بابکان) به نقل از منابع خود که از آن‌ها با نام «برخی نویسندگان» یاد می‌کند، تاریخچه‌ای از بازی‌های المپیک قدیم یونان مکتوب بوده که در لابه‌لای آن‌ها، به هم‌عصری برخی از وقایع تاریخی با هر کدام از المپیک‌ها اشاره شده است. یکی از این موارد، اشاره به قیام آرشک (اول) در سال یکم از المپیک صد و سی و سوم (برابری ۲۴۷/۲۴۸ پ.م.) است (Eusebius, chronicle: 207-208) که به خوبی، سرآغاز تاریخ اشکانیان را نشان می‌دهد. این مسأله در کنار زمان کشته شدن اردوان، آخرین شاه از دودمان یادشده به دست اردشیر (۲۲۴ م.)،

درازای حکومت اشکانیان (برابر با ۴۷۲ سال) را برای مطالعه‌گر روزگار اولیه ساسانی قابل تفهیم می‌سازد. این که مسأله اسکندر و جانشینان او در فلات ایران و میان‌رودان (سلوکیان) در قالب حکومت کرده‌خدایان مطرح شده است، تکمیل‌کننده مبحث پیشین محسوب می‌شود.

از سوی دیگر، درباره مسأله امکان آشنایی ساسانیان با داده‌های تاریخ هخامنشی، دو سند موثق و بی‌چون و چرا در دست است که نشان می‌دهد درباره‌های اردشیر بابکان و شاپور دوم با تاریخ روزگار کهن آسیای غربی و اروپایی آشنا بوده‌اند و آن را به رومیان هم گوشزد کرده بودند. این مسأله پیرو بند چهارم از کتاب هشتم دیو کاسیوس و بند دوم از کتاب ششم هرودیان، یک بار در روزگار اردشیر بابکان (تا دریای اژه) (DioCassius, *Roman history*;) و پیرو بند پنجم از کتاب هفدهم «آمیانیوس مارسلینوس»، یک بار نیز در روزگار شاپور دوم (تا رود استرومون و مرزهای مقدونیه) (Ammianus Marcellinus, *Roman history*) صورت گرفته بود. نکته‌ی بسیار جالب و استثنایی در گزارش هرودیان این است که او آشکارا نوشته اردشیر بابکان «کوروش» را می‌شناخته و از فرمانروایی کهن پارسیان از کوروش تا داریوش سوم و سرزمین‌های آسیایی آن کاملاً آگاهی داشته است و این را به امپراتور روم نیز فهمانده بود. این مسأله یعنی استناد اردشیر بابکان به محتوای مدارک داخلی و مرتبط با تاریخ کوروش و هخامنشیان، باید در پیوند با زمانی بوده باشد که هنوز به فرمان او، دربار در آن‌ها - مورد اشاره مسعودی - دست نبرده بود. احتمالاً از همین رو است که می‌بینیم برعکس اردشیر، شاپور دوم، نزدیک به یک سده بعد، ادعای بازگرداندن خاک نیاکان خود را نه مانند اردشیر بر مبنای مستندات داخلی، بلکه پیرو ارجاع به سندهای غربی مطرح کرده است. هم‌چنین گویا در نتیجه همین کار روزگار اردشیر بوده که در تاریخ ملی گردآوری شده در روزگار پایانی ساسانی، داستان کوروش تا ابتدای شهریاری داریوش سوم با داستان کلی و اسطوره‌ای داراب توصیف شده است و ردی از این روایت، حتی در عصر ساسانی میانه و نزدیک به زمان اردشیر نیز یافت نمی‌شود.

توجه به شناخت کامل پروکوپئوس از کیستی کوروش بزرگ و بر مبنای محتوای کتاب کوروش‌نامه یا آموزش کوروش (Κύρο παιδεία) از یک سو و اشاره‌ی این نویسنده به وجود شهری در سرزمین رومی سوریه به نام «کورُس» (Κύρρος) که پیشتر به دست یهودیان ساخته

و به یاد شاه پارسی یادشده نام‌گذاری شده بود (بعدها این شهر را سپاه خسرو یکم انوشیروان تصرف کرد) از سوی دیگر و همچنین وصف پیشینه‌ی نام این شهر و انتساب آن به نام و داستان کوروش نزد رومیان شرقی در روزگار ساسانیان (Procopius, *Of the Buildings of Justinian*: Introduction, II: 11)، موضوع بسیار مهم دیگری است که از امکان شناخت کوروش نزد تاریخ‌نگاران دربار ساسانی از طریق داده‌ها و نیز مردمان این سرزمین خبر می‌دهد. این که اهمیت تاریخ‌نچه‌ی این شهر در روزگار پروکوپئوس آن چنان بر سر زبان‌ها بوده که از میان آن همه شهر، نویسنده بیزانسی به آن پرداخته است، این احتمال را پدید می‌آورد که پس از تصرف آن به دست ساسانیان، اطلاعات مذکور به گوش تاریخ‌نگاران دربار ایران‌شهر نیز رسیده باشد، اما این که چرا هیچ تغییر نگرشی در تاریخ‌نویسی ساسانی رخ نداد و ما در متون پهلوی، اثری از اشاره‌ی روشن به هخامنشیان نمی‌بینیم، مسأله‌ای است که در ادامه به علت آن پرداخته می‌شود.

مورد بعدی، واریسی محتوای کتاب *تاریخ ارمنیان* نوشته «موسی خورنی» (موسس خورناتسی) است که در سده پنجم میلادی آن را نوشته است. درباره کتاب وی، توجه به این مسأله اساسی است که منابع سرآغاز تاریخ او به نقل از خودش، نوشته‌های شخصی آشوری تبار به نام «مارآپاس کاتینا» بوده است که در زمان چیرگی یک شاه مقتدر اشکانی که او را «آرشاک» و کشنده «آنتیوخوس» خوانده، به تختگاه او در میان‌رودان می‌رود و از او درخواست می‌کند تا امکان دسترسی به اطلاعات بایگانی دربار را داشته باشد و بتواند بر مبنای آن داده‌ها، تاریخ ارمنیان را استخراج کند و بنویسد (خورنی، ۱۳۸۰: ۷۴-۷۵). خورنی اصل این منبع را به زبان کلدانی (احتمالاً به صورت الواحی به خط میخی و به زبان اکدی روزگار بابلی نو) معرفی کرده است که اسکندر نسخه‌ای از آن را به یونانی برگرداند و همین نسخه، مورد استفاده مارآپاس کاتینا قرار گرفت (همان: ۷۵). با توجه به توصیفات تاریخی ارائه شده، این آرشاک شاه در میان‌رودان که کشنده آنتیوخوس توصیف شده است، بایستی اشاره به ماجرای درگیری فرهاد دوم (۱۲۷-۱۳۲ پ.م.) - همراه با روگرفتی تلفیقی از قدرت و دامنه تصرفات مهرداد اول - با آنتیوخوس هفتم (۱۲۹-۱۶۴ پ.م.) و در نتیجه مرتبط با حدود سال‌های ۱۲۹ تا ۱۲۷ پیش از میلاد باشد. در این خصوص، ذکر چند نکته پر اهمیت است:

(آ) آن اطلاعات در پیوند با شروع تاریخ منطقه و ارمنیان نزد موسی خورنی به نقل از مارآپاس کاتینا و او نیز به نقل از بایگانی دربار اشکانی، بسیار شبیه اطلاعاتی است که دیودور در

کتاب دوم خود (Diodorus, *The Library of history*) به نقل از کتسیاس ارائه کرده است (برمبنای اشاره فوتیوس و نیز دیودور در بند ۳۲ از کتاب دوم خود، کتسیاس اطلاعات خود را از داده‌های منتسب به بایگانی درباره هخامنشی گردآوری کرده است؛ بنگرید به خلاصه فوتیوس، ۱۳۸۰: ۱۵؛ Diodorus, *The Library of history*). در هر دو مورد، داستانی اساطیری و مشابه از نینوس و وجود روایاتی از شاهان منتسب به ارمنی و مادی که معاصر با همین نینوس اسطوره‌ای توصیف شده‌اند، دیده می‌شود که آشکارا نشان می‌دهند آبخور هر دو گزارش از «یک زنجیره اطلاعات بایگانی شده» از دوره هخامنشی (و احتمالاً ماقبل آن) تا اشکانی بوده است.

ب) در گزارش موسی خورنی، به طور جالبی از داستان ضحاک (با آوای مشابه با آخرین پادشاه ماد) و فریدون گزارشی نوشته شده است که عملاً نشان می‌دهد شکل روایی و داستانی این اسطوره، دست‌کم و بر مبنای زمان روزگار مارآپاس کاتینا، قدمتی تا دوران اشکانی داشته است (اگر ماخذ اطلاعات بایگانی دربار را تا دوران هخامنشی به عقب نبریم). این موضوع نشان می‌دهد که دست‌کم در روزگار یادشده، آن بخش از تاریخ اساطیری نزد آگاهان تاریخ شناخته شده بود. در ادامه موسی خورنی، درباره صورت اصلی نام این ضحاک نیز مطلبی ارائه کرده و آن را به منبعی میان‌رودانی ارجاع داده است (خورنی، ۱۳۸۰: ۱۱۳-۱۱۵).

ج) در گزارش موسی خورنی، به طور واضح به کوروش و ماجرای درگیری او با آخرین پادشاه ماد که او را «آژی‌دهاک» خوانده است، اشاره شده (همان: ۱۰۲-۱۰۵) که نشان می‌دهد به روزگار موسی خورنی (قرن پنجم میلادی)، این قرائت شرقی از تاریخ کوروش در دسترس بوده و نیز مستدل می‌سازد که در روزگار منبع او (مارآپاس کاتینا در عصر اشکانی)، در اطلاعات درباره داده‌های مرتبط با کوروش وجود داشته است و این منطبق با همان مطالب بیشتری است که در مورد آگاهی اردشیر بابکان از این اطلاعات و محو شدن آن‌ها پس از او بیان شد. به عبارت دیگر، درباره اردشیر، دانسته‌های مکتوب مرتبط را از بایگانی تیسفون و ایرانیان زدوده، اما نسخه ارمنی از این واقعه دور مانده است.

اما نکته بعدی که موضوع اصلی پژوهش پیش‌رو است، وجود دو شخصیت با نام کوروش در حدود مرزی شاهنشاهی ساسانی با رومیان است. این اشخاص عبارت‌اند از: «کوروش یکم؛ اهل اِدِسا» (*Cyrus I of Edessa*)؛ مرگ در سال ۷۰۷ سلوکی (Cowper, 1864: 33)؛ «کوروش دوم؛ اهل اِدِسا» (*Cyrus II of Edessa*)؛ مرگ در سال ۸۰۹ سلوکی (Ibid.: 35). این موارد غیر از دو کوروش دیگر مسیحی و مرتبط با شهر اسکندریه هستند و از آن‌جا که آن دو مرتبط با جغرافیای ساسانی نمی‌شوند، در بحث مقاله فعلی قرار نمی‌گیرند.

چنان‌که دیده می‌شود، در روزگار معاصر با بهرام چهارم (۳۸۸-۳۹۹ م.)، نوه شاپور دوم، کوروش اول ادسا فوت کرده بود. این به آن معنی است که روزگار زندگی او شامل عصر شاپور دوم نیز می‌شده است. از آن‌جا که شاپور دوم در نامه خود، مرجع حدود متصرفات نیاکان دور پارسی را به متون رومی-یونانی نسبت داده است و نیز با توجه به وجود آثار شناخت از کوروش در حدود مرزی دو قلمرو ساسانی و رومی، گویا این اطلاعات از همین گستره جغرافیایی می‌توانسته در اختیار دربار شاپور قرار گرفته باشد. از طرف دیگر، مرگ کوروش دوم ادسا نیز در سال ۴۹۸ میلادی، برابر حدود اواخر سلطنت جاماسپ و یا اوایل دور دوم پادشاهی قباد اول می‌شود. به عبارتی، زندگی او هم‌زمان با شاهانی چون پیروز اول و بلاش ساسانی بوده است و تقریباً اثری از آشنایی تاریخ‌نگاران ساسانی با تاریخ هخامنشیان در آن دوران در دست نیست. این‌که ادسا پس از فتوحات شاپور دوم، به عنوان یک شهر مرزی رومی شناخته شده اما از منظر اقتصادی و فرهنگی، بر محدوده ساسانی هم‌جوار خود تاثیرگذار بوده است، می‌تواند بیانگر نقش آن شهر به عنوان دروازه‌ای برای انتقال اطلاعات تاریخی عصر هخامنشی به مناطق غربی ساسانیان بوده باشد.

۷. آنچه اردشیر بابکان از تاریخ کاسته است

در این‌جا، مسأله وجود یا نبود تاریخی چهره‌های سلسله کیانی از روزگار کی ویشتاسپ به بعد و کردارهایشان نیست، بلکه آن‌چه بیان می‌شود، واریسی مطابقت محتوای این داده‌های اسطوره‌ای با شواهدی است که به زبان باستان‌شناسی تحلیل شده‌اند.

چنان‌که بیان شد، اردشیر اسنادی را که در آن‌ها از کوروش بزرگ و کردارهایش یاد شده بود و مرجع نامه‌اش به رومیان محسوب می‌شد، به جهت هراس از نزدیک شدن به پایان آشوب هزاره‌ای که در آن قرار داشت، دستکاری کرده بود. در این راستا، گفته شد که این مسأله شامل کاستن ۲۰۰ سال از تاریخ هخامنشی (فتح بلخ به دست کوروش بزرگ در ۵۴۸ پ.م. تا تاج‌گذاری داریوش سوم در ۳۳۶ پ.م) بوده است که فاصله دویست و دوازده ساله مذکور را با سلطنت اساطیری و دوازده ساله داراب پرکرده‌اند. از طرفی، ذکر شد که از چه طریقی، اردشیر امکان آشنایی با زمان سرآغاز حکومت اشکانیان (۴۷۲ سال) و در نتیجه طول مدت این حکومت را داشته است و بیان شد که به چه اندازه از آن دوره را نیز کاسته است که بازتاب اثرات این کار او (مدت حکومت باقی‌مانده برای سلسله اشکانی) طبق

محتوای بندهش، عدد دویست و اندی سال و طبق گزارشی از بیرونی (بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۵۸-۱۵۹)، دویست و شصت و شش سال است. بدین گونه دویست و شش سال نیز از این دوره کاسته شده است. اما فاصله اردشیر بابکان تا سال اول هزاره که برابر با سال سی‌ام از سلطنت شبه تاریخی ویشتاسپ در بلخ بوده (ورود زرتشت در چهل و دو سالگی به دربار او)؛ طبری، ۱۳۵۳: ۴۷۷/۲ و ۴۸۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶ و بندهش، ۱۳۸۰: ۱۳۹)، طبق بندهش چنین ثبت شده است:

سال سی‌ام شهریاری ویشتاسپ کیانی و ادامه سلطنت او، شهریاری بهمن، شهریاری همای، شهریاری داراب، شهریاری دارا، دوران اسکندر و کرده‌خدایان و حضور اردشیر بابکان در همین هزاره (بندهش، ۱۳۸۰: ۱۳۹-۱۴۰).

چنانچه بخواهیم بازسازی کوچکی بر مبنای محتوای متون و نیز مطابقت‌های باستان‌شناختی انجام دهیم، چنین پیشنهادی ممکن می‌شود:

۱) آن‌چه اردشیر در سال ۲۲۶ م. دید: مدت زمان سلطنت اشکانیان (۴۷۲ سال) + مدت زمان حکومت اسکندر و جانشینان او تا قیام ارشک (۸۲ سال) + سلطنت دارا (۶ سال) + مدت زمان حکومت پارسیان از فتح بلخ به دست کوروش بزرگ تا تاج‌گذاری دارا (۲۱۲ سال) + سلطنت آخرین کوی بلخ (اسطوره همای برای ؟ سال) + سلطنت کوی یا کوی‌های پیش از آخرین کوی بلخ (اسطوره بهمن برای ؟ سال) + مدت زمان شاهی ویشتاسپ (؟ سال حیات او پس از مرگ زرتشت + ؟ سال سلطنت او پس از ورود زرتشت به بلخ در سال سی‌ام پادشاهی‌اش، برابر با اول هزاره جاری) = کمتر از هزار سال، ولی در آستانه رسیدن به آن.

۲) آن‌چه اردشیر اعمال کرد و صورت محتوای اسناد بایگانی چنین شد: کسر ۲۰۶ سال از مدت زمان سلطنت اشکانیان (مانده: دویست و اندی سال در بندهش و ۲۶۶ سال در گزارشی همخوان با آن از بیرونی) (بنگرید به قبل‌تر) + مدت زمان حکومت اسکندر و جانشینان او تا قیام ارشک در همه فهرست‌های شرقی شاهان اشکانی (۸۲ سال) + افزودن ۸ سال به سلطنت دارا (۱۴ سال) + حذف کامل صورت تاریخی وقایع دوره هخامنشی (۲۱۲ سال) از زمان فتح بلخ به دست کوروش بزرگ (۵۴۸ پ.م.) تا ابتدای سال تاج‌گذاری دارا (۳۳۶ پ.م.) و تبدیل آن به ۱۲ سال پادشاهی اساطیری داراب +

سلطنت آخرین کوی بلخ (اسطوره همای بین ۳۰ الی ۳۲ سال) + سلطنت بهمن پدر همای (بین ۸۰ تا ۱۱۲ سال) + ۹۰ سال باقی مدت زمان شاهی ویشتاسپ پس از ورود زرتشت به بلخ در سال سی‌ام پادشاهی‌اش، برابر با اول هزاره جاری) و با لحاظ کردن ۲ سال فاصله بین مرگ اردوان (۲۲۴ م.) و تاج‌گذاری اردشیر (۲۲۶ م.) = تبدیل فاصله خود با سرآغاز هزاره جاری به میزان دست پایین ۵۶۶ سال و دست‌بالا ۶۱۰ سال (کسر ۲۰۰ سال از دوره هخامنشی ماقبل دارا + افزودن ۸ سال به سلطنت دارا + کسر ۲۰۶ سال از پادشاهی اشکانیان = کاهش ۳۹۸ سال تاریخ از محتوای اسناد).

۳) بازسازی اسناد به آن‌چه پیش از دست بردن در آن‌ها بوده‌اند: سال یکم اردشیر: ۲۲۶ م. + ۲ سال فاصله تا مرگ اردوان + ۴۷۲ سال اشکانی (۲۲۴ م. - ۲۴۸ پ.م.) + ۸۲ سال چیرگی اسکندر و جانشینانش تا قیام ارشک (۲۴۸ - ۳۳۰ پ.م.) + ۶ سال سلطنت داریوش سوم (۳۳۰ - ۳۳۶ پ.م.) + ۲۱۲ سال فاصله سال یکم داریوش سوم تا تصرف بلخ به دست کوروش بزرگ (۵۴۸ پ.م.) و برابر با پایان اسطوره سلطنت همای دخت بهمن) + [مدت نامشخص برای سلطنت آخرین کوی یا اسطوره همای + مدت نامشخص پادشاهی کوی‌های پیش از آخرین کوی بلخ برابر با سلطنت اساطیری بهمن + مدت مجهول سلطنت ویشتاسپ پس از ورود زرتشت به بلخ]. اما بازه زمانی ذکر شده داخل قلاب [] که در اساطیر، بین ۱۹۰ (۹۰ ویشتاسپ + ۸۰ بهمن + ۲۰ همای) تا ۲۳۴ (۹۰ ویشتاسپ + ۱۱۲ بهمن + ۳۲ همای) سال است از دریچه شواهد باستان‌شناختی قابل پیگیری است.

۴) بازه زمانی درون [] که همان فاصله توصیف زرتشت تا داراب در اساطیر است: به زبان باستان‌شناسی، برابر با "فاصله ورود کوروش بزرگ به بلخ در نیمه سده ششم پیش از میلاد (۵۴۸ پ.م.) و در دوره سوم از فرهنگ یاز (Yaz III) در حدود آسیای میانه و شمال افغانستان" تا "نخستین اثرات شدت‌گیری تدفین به سبک دخمه کردن در اواسط دوره دوم فرهنگ یاز (Yaz II؛ اواخر فاز A) در سده هشتم پیش از میلاد و شروع جنبش فرهنگی اصطلاحاً «طوفان بلخی» که آن را به حدود پایانی عصر کوی‌های نخستین و پیش از کوی‌های متاخر نسبت داده‌اند (Boroffka & Sverchkov, 2016: 13) = حدود صد و پنجاه تا دویست سال فاصله از منظر باستان‌شناسی فرهنگ یاز تاریخ ورود کوروش بزرگ به بلخ.

۵) چنانچه بخواهیم فاصله زمانی مورد ب را که در اسطوره، به صورت ۹۰ سال سلطنت سلطنت‌ویشتاسپ (از ۱۲۰ سال) پس از ورود زرتشت + سلطنت بهمن و همای وصف شده، بازسازی تاریخی کنیم:

۵/آ: از ورود زرتشت به بلخ در چهل و دو سالگی تا مرگ او در هفتاد و هفت سالگی (گردیزی، ۱۳۶۳: ۵۱؛ گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۳۶ و دینکرد هفتم، ۱۳۸۹: ۲۴۷): ۳۵ سال؛
 ۵/ب: از مرگ زرتشت تا مرگ ویشتاسپ: ۱۰ سال (بلعمی، ۱۳۸۶: ۵۹۹) = جمع ۴۵ سال مانده سلطنت ویشتاسپ که نصف صورت اساطیری است و گویا اردشیر آن را دوبرابر کرده است. بر روی هم = ۴۵ سال سلطنت ممکن برای ویشتاسپ پس از ورود زرتشت به بلخ. در ادامه:

۵/پ: ۴۵ سال مذکور + ۱۰۰ تا ۱۴۴ سال سلطنت اساطیری بهمن و دخترش = حدود ۱۴۵ تا ۱۹۰ سال فاصله "ظهور زرتشت در بلخ" تا "انتقال قدرت در بلخ از همای به داراب" بر مبنای محتوای متون اساطیری. چنان که بیان شد، حالت علمی این مسأله، تحولات میانی دوره یاز II در آسیای میانه و شمال افغانستان تا تصرف بلخ به دست کوروش بزرگ در تاریخ می‌شود؛ در ادامه:

۵/ت: بر روی هم و بر مبنای دو حد پایین و بالا: ۲۰۰-۱۵۰ سال فاصله ورود کوروش به بلخ تا ورود زرتشت به بلخ + ۲۱۲ سال فاصله تصرف بلخ به دست کوروش بزرگ تا آغاز سلطنت داریوش سوم + ۶ سال شاهی داریوش سوم + ۸۲ سال چیرگی اسکندر و جانشینانش فلات ایران تا قیام ارشک + ۴۷۲ سال طول حکومت اشکانی تا مرگ اردوان (۲۲۴ م.) + ۲ سال تاج‌گذاری اردشیر بابکان (۲۲۶ م.) و هراس او از مشاهده نزدیکی پایان هزاره در اسناد: ۹۲۴ سال فاصله اردشیر تا سرآغاز هزاره با لحاظ کردن حد پایین (۱۵۰ سال) و ۹۷۴ بر مبنای در نظر گرفتن حد بالا (۲۰۰ سال).

چنان‌که واضح است، فاصله زمانی اردشیر تا اول هزاره جاری در بازه میان این دو عدد قرار داشته و این مسأله، دقیقاً چرایی نزدیکی و هراس اردشیر از آشوب فرضی در ذهن او و محتوای متون دینی را نشان می‌دهد.

توجه به یک پرسش در این جا ضروری است و آن این که چرا در روزگار جانشینان اردشیر، به ویژه دورانی که امکان آشنایی با محتوای متون یونانی برای تاریخ‌نگاران دربار وجود داشته است، باز هم رویکرد بازسازی داده‌های از دست رفته نزد ساسانیان دیده نمی‌شود؟ در واقع علت باز نگرداندن ۲۰۰ سال تاریخ زدوده شده از سوی جانشینان اردشیر را می‌توان در دو مورد اصلی جست‌وجو کرد:

۱- بازسازی نیازمند احتیاج است و دربار ساسانی نیاز اقتصادی یا ایدئولوژیک به این کار نداشته است.

۲- با بازگرداندن آن داده‌ها، دگربرار پایان هزاره به شاه زمان نزدیک می‌شد و نتیجه، همان آشفتگی روانی- مذهبی روزگار اردشیر می‌شد. از همین روست که دربار ساسانی راه حل پیشین خود را خنثی نکرد، زیرا آشوب پایان هزاره، مسأله‌ای مقطعی وابسته به عصر مشخصی نبود و قرار بود در آینده پیش آید و برای دربار، بهتر بود که این آینده دور باشد. دانستن این مسأله مهم است که نتیجه کار اردشیر، یعنی به عقب افتادن پایان هزاره به ۴۰۶ (۲۰۰ + ۲۰۶) سال بعد، دقیقاً شرایط روانی (نزدیکی به آشوب) حاکم بر زمان تاج‌گذاری او (۲۲۶ م.) را به سال ۶۳۲ میلادی منتقل کرد، سالی که درست با تاج نهادن یزدگرد سوم برابر است و با توجه به این موضوع، اکنون شاید بتوان دریافت که چرا اوضاع دربار ساسانی پس از روزگار خسرو دوم (از ۶۲۸ م. به بعد) چنان آشفته شد که سر رشته تدبیر در امور از دست رفت. این که امیدوار بودن و خوش‌بینی به آینده از منظر ذهنی یک عامل تاثیرگذار بر شرایط روان‌شناختی جوامع محسوب می‌شود و جامعه‌ی ساسانی و از جمله دربار آن، امید خود را به اصلاح امور از دست داده بودند، وضعیتی است که بازتاب آن به خوبی از درون‌مایه نامۀ رستم فرخ‌زاد به برادرش دیده می‌شود می‌شود (شاهنامه فردوسی، ۷/پادشاهی یزدگرد، بخش ۲: ۵۶-۶۰، ۶۳-۶۴ و ۱۴۸-۱۴۵):

ز چارم همی بنگرد آفتاب	کزین جنگ ما را بد آید شتاب
ز بهرام و زهره است ما را گزند	نشاید گذشت ز چرخ بلند
همان تیر و کیوان برابر شدست	عطارد به برج دو پیکر شدست
چنینست و کاری بزرگست پیش	همی سیر گردد دل از جان خویش
همه بودنی‌ها ببینم همی	وزو خامشی برگزینم همی

[...]

کزین پس شکست آید از تازیان ستاره نگردهد مگر بر زیان
 برین سال چارصد بگذرد کزین تخم گیتی کسی نسپرد
 [...]

که این قادسی گورگاه منست کفن جوشن و خون کلاه منست
 چنینست راز سپهر بلند تو دل را بدرد برادر مبنند
 دو دیده ز شاه جهان بر مدار فدا کن تن خویش در کارزار
 که زود آید این روز آهریمنی چو گردون گردان کند دشمنی

۸. نتیجه‌گیری

دیده شد که بر مبنای داده‌های موجود در متون تاریخی، داده‌های درباری فرمانروایی اشکانی محتوای مرتبط با شناخت کوروش را نزد آگاهان تاریخ ایرانی نشان می‌دهد و این اطلاعات تا روزگار اردشیر بابکان در دسترس دربار بوده است و حتی بر مبنای آن، اردشیر به نام کوروش و متصرفات او اشاره کرده بود. پس از آن که به جهت باوری مرتبط با جهان‌بینی زرتشتی و بر مبنای این مسأله که اردشیر بابکان، فاصله خود تا زرتشت و سال نخست از هزاره‌ایرا که در آن قرار داشت نزدیک به هزار سال می‌دانست (و این با یافته‌های باستان‌شناختی از فرهنگ یاز II نیز همخوانی دارد)، شاه ساسانی یادشده تغییراتی در محتوای اسناد شرقی انجام داد که آثار این عمل، قابل ردیابی است. نتیجه کار اردشیر موجب شد تا اطلاعات یادشده چنان مشوش شوند که شاپور دوم برای بیان داده‌هایی مشابه با محتوای نامه اردشیر به رومیان، ناچار به استناد و ارجاع به منابع غربی شد که در این مقاله، محل‌آشنایی با مراجع مذکور شهر ادسا معرفی شده است. همین اتفاقات پیش‌آمده بود که رفته‌رفته، موجب پاک شدن کمابیش کامل خاطره تاریخی کوروش و بخش بزرگی از تاریخ هخامنشیان نزد تاریخ‌نویسان درباری روزگار ساسانی شد.

افزون بر آن، برخورد با شخصیت‌هایی مسیحی با نام کوروش اول ادسا و کوروش دوم ادسا معاصر با روزگار میانی ساسانی و تحلیل آن در این مقاله، نشان داد که مسأله امکان وجود مستندات مکتوب و در نتیجه آگاهی از هویت و تاریخ کوروش و شاید هخامنشی نزد جامعه ساسانی در میان‌رودان و در روزگار پس از اردشیر بابکان نیز قابل تأمل بوده است.

منابع

- ابن العبری، غریغوریوس بن هارون. *مختصر تاریخ الدول*. ترجمه عبدالمحمد آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. ۱۳۷۷.
- بابادی، امین و آرزو رسولی. *هخامنشیان در شاهنامه و روایت ملی*. پژوهشنامه ادب حماسی. سال هفدهم. شماره اول. پیاپی ۳۱. بهار و تابستان. ۸۹-۱۲۲. ۱۴۰۰.
- بلعمی، ابوعلی. *تاریخ بلعمی*. ترجمه و تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی. تهران: هرمس. ۱۳۸۶.
- بندش، ترجمه مهرداد بهار. چاپ دوم. تهران: توس. ۱۳۸۰.
- بیرونی، ابوریحان. *آثار الباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر دانا سرشت. تهران: ابن سینا. ۱۳۵۲.
- تورات* (کتاب مقدس). نسخه ترجمه بروس. رابرت. اوهانس. کاراپت. ۱۸۹۵ میلادی.
- دریایی، تورج. *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*. ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه. ۱۳۹۲.
- اصفهانی، حمزه (حمزه بن حسن). *تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوک الارض و الانبیا)*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۶.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالمک بن محمد. *تاریخ (غرر اخبار ملوکالفرس و سیرهم)*. پاره نخست: ایران باستان. پیشگفتار و ترجمه محمدفضالی. همراه با ترجمه مقدم زنتبرگ و دیباچه مجتبی مینویی. تهران: نقره. ۱۳۶۸.
- خالقی مطلق، جلال. «کی خسرو و کوروش». *ایران‌شناسی*. سال هفتم. بهار. شماره ۲۵. ۱۵۸-۱۷۰. ۱۳۷۴.
- خلاصه فوتیوس (خلاصه‌ی تاریخ کتسیاس. از کورش تا اردشیر)*. ترجمه کامیاب خلیلی. تهران: نشر کارنگ. ۱۳۸۰.
- خورنی، موسی. *تاریخ ارمنیان*. ترجمه ادیک باغداساریان. تهران: مولف. ۱۳۸۰.
- دینکرد هفتم. ترجمه محمدتقی راشدمحصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۱۳۸۹.
- شهبازی، علیرضا. *تاریخچه ایده ایران. تولد امپراطوری پارس*. به کوشش وستا سرخوش کرتیس و سارا استوارت. ترجمه علیرضا کالنتریان. تهران: بهزاد. ۱۸۷-۲۱۴. ۱۳۹۲.
- شاهنامه فردوسی* ← فردوسی.
- شهبازی، علیرضا. *تاریخ ساسانیان*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸۹.

- شهبازی، علیرضا. «دعای نخستین پادشاهان ساسانی نسبت به میراث هخامنشیان». ترجمه محمدحیدرزاده و کلثوم غضنفری. تاریخ پژوهی. شماره ۷۱. ۱۸۱-۲۰۲. ۱۳۹۶.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحیّ ابن ضحاک ابن محمود. تاریخ (زین الاخبار). به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب. ۱۳۶۳.
- گزنفون، کورش‌نامه. ترجمه رضا مشایخی. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۴.
- گزیده‌های زادسپرم. ترجمه محمدتقی راشد محصل. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. ۱۳۶۶.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، نسخه ژول مل، چاپ دوم، جلد‌های ۵ تا ۷، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. ۱۳۵۳.
- طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. جلد‌های یکم و دوم. تهران: نشر بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳.
- فیروزی، سورنا. «گاه‌نگاری دودمان پیشدادی و کیانی از روزگار منوچهر در عصر آهن فلات ایران». تاریخ‌اندیش. زمستان و بهار. سال دوم. شماره ۶. ۴۱-۶۴. ۱۳۹۹.
- فیروزی، سورنا. مهرآفرین رضا. موسوی حاجی. سید رسول و نیکلاس بروفاکا. «واکاوی یک اسطوره در شواهد میدانی؛ باستان‌شناسی اساطیر و الغ تپه». پژوهشنامه خراسان بزرگ. پذیرش شده. زیر چاپ. ۱۴۰۱.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. تاریخ گزیده. به کوشش عبدالحسین نوایی. چاپ سوم. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۶۵.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ سوم. تهران: علمی و فرهنگی. ۱۳۸۶.
- یارشاطر، احسان. «آیا ساسانیان وارث هخامنشیان بودند؟». ترجمه آذردخت جلیلیان. جندی‌شاپور. سال یکم. شماره ۲. ۱۷۶-۱۹۰. ۱۳۹۴.

Ammianus Marcellinus, *The Roman history*, book XVII, Version of the Loeb Classical Library edition, 1935. Available at (2021):

https://penelope.uchicago.edu/Thayer/E/Roman/Texts/Ammian/17*.html

Boroffka, Nikolaus G. O. and Leonid M. Sverchkov. "The Yaz II and III pottery. Classification and Chronology viewed from Bandykhan, Southern Uzbekistan", in: *Pottery and Chronology of the Early Iron Age in Central Asia*, edired by: Marfin Wagner, Warszawa: The Kazimierz Michalowski Foundation, 2013.

- Bendezu-Sarmiento and Johanna Lhuillier. "Sine Sepulchro cultural complex of Transoxiana (between 1500 and the middle of the 1st Millennium BCE). Funerary Practices of the Iron Age in Southern Central Asia: Recent Work, old Data, and new Hypotheses", 203, *AMIT*, 45, 2013.
- Cameron George G., *Persepolis treasury tablets*, Oriental institute publication, Volume LXV, The Oriental institute of the University of Chicago, Illinois, 1948.
- Cowper, B. Harris. *The Journal of Sacred Literature and Biblical Record*, Vol. V (New Series), London: Williams and Norgate, 1864.
- Daryaee, Touraj. "On Forgetting Cyrus and Remembering Achaemenids in late Antique Iran", *Cyrus the Great: Life and Lore*, Edited by Rahim Shayegan, Boston and Washington D.C.: Ilex Foundation and the Center for Hellenic Studies Trustees for Harvard University, 221-231, 2018.
- Dio Cassius, *Roman history*, Version of the Loeb Classical Library edition, 1924. Available at (2021):
https://penelope.uchicago.edu/Thayer/e/roman/texts/cassius_dio/80*.html
- Diodorus Siculus, *Library of History*, Version of the Loeb Classical Library edition. available at (2021):
https://penelope.uchicago.edu/Thayer/e/roman/texts/diodorus_siculus/2a*.html
- Eusebius, *Chronicle*, English translation version. Attalus organization. available at (2021):
<http://www.attalus.org/translate/eusebius2.html#191>
- Garrison, Mark, B., and Margaret Cool Root. *OIP 117. Seals on the Persepolis Fortification Tablets, Volume I: Images of Heroic Encounter*, Part 1: Text. With Seal Inscription Readings by Charles E. Jones, Oriental institute publication, Volume 117, The Oriental institute of the University of Chicago, Illinois, 2001.
- Hallock, Richard, T., *Persepolis fortification tablets*. (University of Chicago. Oriental Institute Publications, Volume XCII, The Oriental institute of the University of Chicago, Illinois, 1969.
- Herodian, *History of the Roman Empire since the Death of Marcus Aurelius*, book LXXX, available at (2021):
https://www.tertullian.org/fathers/herodian_06_book6.htm
- Herodotus, (1920). *The Histories*, A Translation by A.D. Godley, Cambridge. Harvard University Press, available at (2021):
<https://catalog.perseus.org/catalog/urn:cts:greekLit:tlg0016.tlg001>
- Kent, Roland G., "The Oldest Old Persian", *Journal of the American Oriental Society*, Vol. 66, No. 3, 206-212, 1946.
- Kent, Roland G., *Old Persian, Grammar, Texts, lexicon*, New Haven, Connecticut: American Oriental Society, 1950.

- Procopius, *Of the Buildings of Justinian*, A Translation by A. Stewart, Annotator: C. W. Wilson and Hayter Lewis, The Project Gutenberg eBook, Release Date: May 22, 2021, available at: https://www.gutenberg.org/files/65404/65404-h/65404-h.htm#FNanchor_56
- Van Dijk, Jan, J.A, *Vorläufiger Bericht über die Ausgrabungen in Uruk-Warka* 18, 53-60, 1962.
- Yarshater, Ehsan, “Iranian Historical Tradition”, *The Cambridge History of Iran*, Volume 3/1, Cambridge: Cambridge University Press, 2006.



Journal of Historical Sciences Studies (JHSS)



Research Paper

doi 10.22059/jhss.2022.346361.473586

Currentology and Analysis of Evolution of Iranian Music During The Qajar Era

Majid Akhshabi¹

1. Assistance Professor in Art, Payam Noor University, Tehran, Iran. E-mail: majidakhshabi@pnu.ac.ir

Article Info.	Abstract
Received: 2022/07/26	Several revolutions and events have converted the Qajar era into a milestone and a golden landmark in Iranian music, which has led to the formation of essential and effective currents based on which Iranian music has been preserved, developed, transferred, and finally transcended. This article, with the aim of analyzing as much as possible the role, place and importance of the Qajar period in Iranian music, seeks to find, by descriptive-analytical method and by referring to first-hand historical sources and books, the factors and examples that form the background and form the important and effective currents in To identify, introduce and analyze the progress of Iranian music in this period. This research has resulted in the presentation of an analytical model in which the relationship between 10 important events (such as the entry of military music groups, the establishment of a music school, etc.) with 4 main currents formed in the music of the Qajar period (such as the promotion of music science and technology, Preventing the decay of music and...) has been drawn, explained and shown. Undoubtedly, the remaining musical works from the Qajar era will always be a significant and undeniable reference for returning to the originality, traditions and quality and value standards of authentic Iranian music, paving the way for the current and future generations.
Accepted: 2022/11/10	
Keywords: Currentology, Qajar Era Music, Iranian Music History, Music Revolutions, Music Events	

*Corresponding Author: E-mail: majidakhshabi@pnu.ac.ir

How To Cite: Akhshabi, M. (2022). Currentology and Analysis of Evolution of Iranian Music During The Qajar Era. *Journal of Historical Sciences*, 14(2): 110-135.

Publisher: University Of Tehran Press.



فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی

سال ۱۴، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۱. شماره پیاپی ۳۰



مقاله علمی-پژوهشی

جریان‌شناسی و تحلیل تحولات موسیقی ایران در دوره قاجار

مجید اخشابی^۱

۱. استادیار گروه هنر، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. رایانامه: majidakhshabi@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۵/۰۴	<p>رخداد‌های متعددی، دوران قاجار را به نقطه عطف و چرخشگاهی طلایی در موسیقی ایران بدل نموده است. این اتفاقات سبب‌ساز شکل‌گیری جریان‌ات و تحولات مهمی شده‌است که بر پایه آن‌ها حفظ، رشد، انتقال و درنهایت تعالی موسیقی ایران رقم خورده‌است. این مقاله با هدف واکاوی هرچه بیشتر نقش، جایگاه و اهمیت دوره قاجار در موسیقی ایران، در پی آن است که به روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع و کتب دست اول تاریخی، عوامل و مصادیق زمینه‌ساز و شکل‌دهنده جریان‌ات مهم و موثر در پیشرفت موسیقی ایران را در این دوره مورد شناسایی، معرفی و تحلیل قرار دهد. این پژوهش منتج به ارائه مدلی تحلیلی شده‌است که در آن ارتباط میان ۱۰ رخداد مهم (مانند ورود دسته‌های موزیک نظامی، تأسیس مدرسه موزیک و...) با ۴ جریان اصلی شکل گرفته در موسیقی دوره قاجار (مانند ارتقاء علم و فناوری موسیقی، جلوگیری از اضمحلال موسیقی و...) ترسیم، تبیین و نمایان شده‌است. بی‌شک آثار موسیقایی برجای‌مانده از دوره قاجار، همواره به عنوان مرجعی قابل توجه و انکارناپذیر، برای رجعت به اصالت‌ها، سنت‌ها و معیارهای کیفی و ارزشی موسیقی اصیل ایران، راهگشای نسل فعلی و آیندگان خواهد بود.</p>
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۹	
واژه‌های کلیدی: جریان‌شناسی، موسیقی دوره قاجار، تاریخ موسیقی ایران، تحولات موسیقی، رخداد‌های تاریخ موسیقی.	
<p>* رایانامه نویسنده مسئول: majidakhshabi@pnu.ac.ir</p>	
<p>استناد به این مقاله: اخشابی، مجید (۱۴۰۱)، جریان‌شناسی و تحلیل تحولات موسیقی ایران در دوره قاجار. فصلنامه پژوهش‌های علوم تاریخی، ۱۴(۲): ۱۱۰-۱۳۵.</p>	
<p>ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران</p>	

۱. مقدمه

دوره قاجار و مستنداتش نه آنقدر دور و دست‌نیافتنی است که مثل دوره‌های تاریخی قبل‌تر صرفاً بتوان به روایت‌ها و گفته‌ها و شنیده‌های نویسندگان و مورخین و حافظهٔ روایت‌گران بسنده کرد و نه آنقدر نزدیک که مثل عصر حاضر، هرگونه سند شنیداری و تصویری و مکتوب در دسترس و مهیا باشد.

مهمترین منابعی که ما را در شناخت موسیقی دورهٔ قاجار یاری می‌دهد، علاوه بر آثار موسیقایی ضبط شده برای اولین بار در تاریخ موسیقی ایران، عمدتاً سفرنامه‌های سفرا و مستشرقان و دفترچه‌های خاطراتی چون *خاطرات اعتمادالسلطنه* و *تاریخ عضدی* است که از سفرا و درباریان آن دوره برجای مانده است. همچنین تئوری موسیقی و بیان شرح حال نوازندگان و هنرمندان در کتب و رسالاتی چون *بحورالاحیان* اثر فرصت الدوله شیرازی (۱۳۲۲ه.ق) از دیگر آثار باقی‌مانده آن دوره است.

شایان ذکر است که برخی از پژوهشگران متأخر نیز، همچون حسن مشحون (۱۳۷۳) و روح الله خالقی (۱۳۵۳) اشارات نسبتاً مفصلی به موسیقی دوره قاجار داشته‌اند و با معرفی استادان و نوازندگان دورهٔ قاجار به شرح زندگانی و آثار آنان پرداخته‌اند. در خصوص پیشینهٔ موضوع مقاله حاضر، نگارنده با رویکرد شناخت، بررسی و معرفی جریانات و تحولات مهم موسیقی در دورهٔ قاجار تحقیق دیگری مشاهده نکرده است، هرچند به صورت موردی و مجزا در زمینهٔ شکل‌گیری کنسرت‌ها در دوره قاجار (میثمی، ۱۳۹۳) و نفوذ موسیقی غربی به ایران در دوره قاجار (فاطمی، ۱۳۹۲) تحقیقاتی انجام شده است. مقاله حاضر با هدف واکاوی هرچه بیشتر نقش، جایگاه و اهمیت دوره قاجار در موسیقی ایران، در پی آن است که به روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به منابع و کتب دست اول تاریخی، عوامل و مصادیق زمینه‌ساز و شکل‌دهندهٔ جریانات مهم و مؤثر در حفظ و تعالی موسیقی ایران را در دورهٔ قاجار مورد شناسایی، معرفی و تحلیل قرار دهد.

۲. ورود دسته‌های موزیک نظامی

به دنبال ورود ژنرال گاردن فرانسوی برای تربیت قشون نظامی ایران بر اساس توافق فتحعلی‌شاه با ناپلئون اندک‌اندک موزیک نظام، وظیفه نقاره‌خانه را نیز به عهده‌گرفت (حسن مشحون، ۱۳۷۳: ۴۳۳). از طرفی در فاصله میان جنگ‌های اول و دوم، سفیر کبیری از طرف

دولت روسیه با هیأتی از راه تبریز عازم تهران شد؛ همراه این هیأت یک دسته موسیقی سی نفری بود که در تبریز برای عباس‌میرزای ولیعهد و در سلطانیه زنجان برای فتحعلی‌شاه نوازندگی می‌کردند. عباس‌میرزا پس از بررسی ادوات و افزار آنان و شنیدن توضیحات کافی، درصدد تشکیل دسته موسیقی نظامی به شیوه جدید برآمد؛ ولی با مرگ نابهنگام عباس‌میرزا و عزل امیر از صدارت، اقدامات اصلاح‌طلبانه آن دو متوقف شد تا اینکه در زمان ناصرالدین‌شاه هیأت نوازندگان نظامی، یعنی دسته‌های موسیقی جدید به سبک اروپایی، در ایران تشکیل شد و رسماً جای نقاره‌خانه را گرفت (همان: ۴۳۴). این رخداد مهم اولین درگاه ارتباطی موسیقی ایران را با موسیقی ممالک دیگر پدید آورد.

۳. تأسیس مدرسه موسیک

بعد از تأسیس مدرسه دارالفنون، شعبه دیگری در آن مدرسه برای تعلیم و تربیت متخصص برای موسیقی نظامی تأسیس شد و یک معلم موسیک فرانسوی به نام لومر استخدام شده و به تهران آمد و در اتاق‌های حیاط بیرونی دارالفنون به تعلیم این رشته و خط موسیقی جدید (نت) مشغول شد و شاگردانی برجسته تربیت کرد (همان: ۴۳۴). در سال ۱۲۹۷ هجری شمسی که وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش) سازمانی جدید پیدا کرد، به پیشنهاد سرتیپ غلامرضا مین‌باشیان، مدرسه موسیک با هدف تربیت نوازنده آلات بادی موسیقی نظام و تربیت مربی برای اداره کردن دستجات موسیقی نظامی تأسیس شد. درحقیقت، شعبه موسیک دارالفنون تبدیل به مدرسه موسیک و جزو تشکیلات وزارت معارف گردید. ریاست آن نیز به سرتیپ غلامرضا خان مین‌باشیان که از فارغ‌التحصیلان موسیک دارالفنون بود و در فرانسه و روسیه تحصیلات موسیقی کرده بود، سپرده شد و این نخستین مؤسسه‌ای است که برای آموزش موسیقی نظامی به روش علمی جدید در ایران و در دوره قاجار دایر شده‌است (همان: ۴۳۵).

۴. آموزش و ترویج خط نت

پس از مدت کوتاهی دسته موسیک دولتی و گارد سلطنتی به شیوه کشورهای اروپایی تشکیل شد، کامران‌میرزای نایب‌السلطنه هم دسته موسیکی به سبک اروپایی ترتیب داد که مربی آنان گوار اتریشی بود. از این زمان، خط بین‌المللی موسیقی (نت) و کاربرد کلمه

رانسوی «موزیک» و «موزیکانچی» معمول گردید و به نوازندگان موسیقی نظامی «موزیکچی» و «موزیکانچی» می‌گفتند (همان، ۴۳۵). مین‌باشیان اولین کتاب تئوری موسیقی را به سبک جدید با جمله‌های فرانسه و ترجمه فارسی آن‌ها نوشت و در چاپخانه دارالفنون به چاپ رسانیده، در دسترس شاگردان مدرسه قرارداد (۱۳۰۱ ق) (همان، ۴۳۵). شروع بهره‌گیری از خط نت به عنوان رابط و واسطی فرهنگی در جهت انتقال اطلاعات و به-مثابه زبانی مشترک و ابزاری دقیق و مستندساز، گام مهمی در جهت آموزش، تبادل مفاهیم، وام‌گیری از پیشرفت‌های علمی و فناوری و اجرایی سایر ممالک و ایجاد آمیختگی محتوایی-اجرایی و تکنیکی موسیقی غرب با موسیقی ایرانی و درنهایت استحاله موسیقی سنتی محض ایرانی (ضمن تأثیرگذاری و تأثیر پذیری) به‌شمار می‌آید.

۵. ضبط موسیقی

اگرچه اختراع اولین دستگاه ضبط صوت، موسوم به فنوگراف، در سال ۱۸۷۷ توسط توماس ادیسون نیز نتوانست پاسخ و راهکار مستقیمی برای میل به جاودانگی بشر و بقای او باشد، ولی بی‌شک یکی از مهمترین رخدادهایی بود که دنیای گذرا، میرا و عمر لحظه‌ای و مقطعی اصوات موسیقی را برای همیشه و ابد به ماندگاری و جاودانگی پیوند زد.

در خصوص ورود این اختراع مهم به ایران چنین نقل شده‌است که مقارن با سفر سوم ناصرالدین‌شاه به اروپا (۱۸۸۹ م)، طی روایت خود ناصرالدین‌شاه، در مهمانی «لرد برون لو» به او فنوگرافی معرفی می‌شود که بنا به گفته خودش از آنچه که در ایران داشته بهتر است. از این شرح برمی‌آید که او قبلاً در تهران فنوگراف داشته و از آن برای ضبط و پخش صدا استفاده می‌کرده‌است؛ که به نظر می‌رسد تاریخ استفاده ناصرالدین‌شاه از دستگاه فنوگراف نباید بیش از حدود دو سال قبل از مسافرتش به لندن باشد و احتمالاً فنوگراف او از اولین انواع فنوگراف بوده که با استوانه‌های مومی کار می‌کرده‌است (همان، ۵۳).

استفاده از دستگاه فنوگراف در اواخر عهد ناصرالدین‌شاه جنبه‌ای کاملاً اختصاصی داشت. در اوایل دوره مظفرالدین‌شاه از همان نوع تعداد معدودی دستگاه فنوگراف وارد ایران شد که وجود و استفاده از این دستگاه‌ها منجر به ضبط آثار مندرج در جدول ذیل گردید:

جدول ۱. ضبط صفحه‌های غیررسمی و خصوصی هنرمندان دوره ناصری با فنوگراف (همان ۸۴ و ۸۵) و (معیرالممالک، ۱۳۵۱)

محتوای ضبط شده	هنرمند
نوازندگی سنتور	محمدصادق خان سرورالملک نوازنده و رئیس گروه نوازندگان ناصرالدین‌شاه
سنتور و آواز	میرزاحبیب سماع‌حضور پدر حبیب سماعی نوازنده سنتور
تار و آواز	آقاحسینقلی نوازنده تار
تکنوازی نی	نایب اسدالله نوازنده اصفهانی
همنوازی و هم خوانی	حسن خان و دسته‌اش
همنوازی، ساز و آواز	استادان عصر ناصری مانند تار آقاحسینقلی و سنتور محمدصادق خان سرورالملک و نی نایب اسدالله با آواز صادق خان (همان، ۸۴، ۸۵).

درنهایت به‌واسطه پیشرفت تکنولوژی دستگاه‌های ضبط صوت، برای اولین بار موزیسین‌های ایرانی نائل به ضبط و تکثیر آثارشان به‌صورت رسمی و فراگیر می‌شوند که خوشبختانه برخی از این آثار هنوز در دسترس قرار دارند. اولین آثار هنرمندان ایرانی بر روی صفحات گرامافون حدود سال ۱۳۲۳ ق توسط کمپانی گرامافون انگلیسی (کنی‌یر، مایکل، ۱۳۸۶) ضبط و تکثیر و در اختیار مردم قرار گرفت (سینتا، ۱۳۶۶: ۱۳۵).

ضبط در پنج دوره صورت گرفته و بر اساس مستندات موجود در موزه موسیقی ایران، سال و مکان ضبط دوره‌های مزبور از قرار ذیل است:

جدول ۲. سال و مکان پنج دوره ضبط دوران قاجار (نگارنده)

سال ضبط	محل ضبط	کمپانی عامل
۱۲۸۴	ایران	گرامافون
۱۲۸۶	فرانسه (پاریس)	سان‌رکورد
۱۲۸۸	انگلستان و لندن	گرامافون

گرامافون	تهران	۱۲۹۱
مونارک رکورد آلمان	تفلیس	۱۲۹۳

نتیجه اینکه ورود دستگاه‌ها و حامل‌های صوتی در دوره قاجار، فرهنگ شنیداری موسیقی بدون حضور هنرمند و بی‌نیازی از اجرای زنده را برای مخاطب به ارمغان آورد و توانست تحول شگرفی را در امکان تکرارپذیری و بازشنوایی آثار اولیه موسیقایی پدید آورد. از آن به بعد بود که هم هنرمند و هم مخاطب قادر به شنیدن اثر اجرا شده، آن هم به دفعات، در غیر از لحظه اجرای زنده می‌شدند. این امکان علاوه بر ایجاد سهولت در انتشار و اشاعه موسیقی، موجب حفظ پذیری آثار و در نتیجه تشبیت شکل نهایی اثر، در وهله اول برای خود هنرمند و سپس برای مخاطب شده و در اجراهای بعدی تمایل به ارائه بی‌کم‌وکاست آن را در طرفین پدید آورد. هنرمند به واسطه به‌کارگیری ابزارهای ضبط صدا و خط نت به شکلی معجزه آسا از تحمل مصائبی چون ضعف حافظه و فراموشی، لزوم تمرین‌های زیاد روزانه و همچنین دغدغه جذب مخاطبین دور و نزدیک بدون مواجهه در صحنه‌های اجرا و طی مسیر طولانی کسب شهرت، رهایی یافت.

لازم به ذکر است از آنجاکه ورود دستگاه‌های ضبط و ثبت صوت را می‌توان با ورود علم و دانش خط نت، تقریباً هم‌زمان دانست، تفکیک و تمایز اثرگذاری هر یک از این دو عامل بر موسیقی ایران به صورت جداگانه غیرممکن است.

۶. سازماندهی و رواج تعزیه‌ها و تکیه‌ها

تشکیل مجالس روضه که پیش از صفویه در ایران معمول شده بود در عصر قاجاریه در شکلی نو و سازمان‌یافته گسترش و عمومیت یافت. به‌خصوص در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه که با تجمل و تشریفات بسیار حتی در غیر ایام سوگواری نیز معمول گردید (مشحون، ۱۳۷۳: ۳۷۱).

در نتیجه علاقه ناصرالدین‌شاه به مجالس تعزیه و شبیه‌خوانی، محلی در کنار اندرون شاهی ساختند که به تکیه دولت معروف شد، شاهزادگان و بزرگان و اشراف دولت هم به پیروی از شاه، هر یک مجالس تعزیه‌خوانی به راه انداختند. رفته‌رفته در هر محله و گذر بزرگ تهران تکیه‌هایی ساخته شد که مخارج آن را ساکنان هر محله فراهم می‌کردند. در

روزهای ماه محرم و صفر، در فاصله میان تعزیه‌ها در تکیه‌های بزرگ، موزیکچی‌ها و نقاره‌چی‌ها نیز ساز می‌زدند (همان: ۴۰۳).

کارگردان و مدیر تعزیه را «معین‌البکاء» می‌گفتند. معین‌البکاء نقش هر یک از شبیه‌خوان‌ها را تعیین می‌کرد و اشعاری را که در هر مجلس یا نمایش باید بخوانند، در ورقه‌ای که به آن «فرد» یا «نسخه» می‌گفتند به آن‌ها می‌داد. شبیه‌خوان‌ها نقش خود را از روی نسخه خود به آواز می‌خواندند. هر نقشی آواز و آهنگی مخصوص به خود داشت؛ مثلاً کسی که شبیه‌خوانی حضرت عباس(ع) را اجرا می‌کرد، «چهارگاه»، «حُرّ»، «عراق» و زینب کبری و عبدالله بن حسن گوشه‌ای از «زاک» را می‌خواند. مخالفین مانند شمر و ابن‌سعد مطالب خود را به نثر و با آهنگی خشن ادا می‌کردند و دنباله کلمات را می‌کشیدند (همان: ۴۰۳).

معین‌البکایی که تعزیه‌گردان تکیه دولت بود، موسیقی‌دانی مطلع و ماهر بود. در هر گوشه از ایران که خواننده یا تعزیه‌خوان خوش‌صدایی می‌دید، او را به مرکز می‌آورد و وارد دستگاه خویش می‌کرد. به حکام ولایت‌ها و مامورین دولت نیز دستور داده شده بود، هرکجا که جوان خوش‌صدایی یافتند او را به مرکز بفرستند. این خوانندگان زیر نظر معین‌البکاء، از موسیقی‌دانان و خوانندگان ماهر و با تجربه تعلیم می‌گرفتند و پس از آنکه کاملاً با دستگاه‌ها، آوازاها و گوشه‌های موسیقی آشنا می‌شدند، آن‌ها را در نقش حضرت علی‌اکبر، حضرت قاسم یا هر نقش دیگری که مناسب می‌دیدند در تکیه دولت به خواندن تعزیه می‌گماردند (همان: ۴۰۳).

ناصرالدین‌شاه، میرزا نصرالله اصفهانی (تاج‌الشعرا) را که شاعری توانا و فاضل بود و ظاهراً از موسیقی بی‌بهره نبود، مامور کرد آنچه از اشعار تعزیه قدیمی باقی مانده بود گردآوری و تکمیل کند و برای نمایشنامه‌های مذهبی جدید که معین‌البکاء و یا دیگر اهل فن نوشته بودند، شعرهایی متناسب با نوای موسیقی بسراید؛ در نتیجه، شعرهای تعزیه که مطابق الحان، وزن‌ها و مقام‌های موسیقی ساخته شده بود به وسیله تاج‌الشعرا تکمیل و با نظر استادان موسیقی ساخته و پرداخته شد (همان: ۴۰۴).

نقش و کارکرد تعزیه در موسیقی ایران تا آنجاست که استاد ابوالحسن صبا و استاد خالقی، دوام و اشاعه موسیقی ایران را وابسته به تعزیه دانسته‌اند. در اثبات نظریه این اساتید، نگارنده در مقاله «سازشناسی و سازبندی در تعزیه ایران» دو دلیل برشمرده است.

اول اینکه با توجه به محدودیت‌های به‌کارگیری موسیقی در آیین اسلام بروز و تجلیات موسیقی در تعزیه همیشه به حفظ، اشاعه و ناخواسته به ترویج موسیقی انجامیده است و دوم، این تعزیه بوده‌است که اندک‌اندک موسیقی و سازهای آن را به نوعی، از دایره حرمت به حلیت کشاند چراکه از نظر فقهای آن دوره استفاده از موسیقی در هیچ جمع و صحنه‌ای غیر از تعزیه مجاز نبوده‌است (اخشابی، ۱۴۰۰).

۷. رسمیت بخشی به اجراهای صحنه‌ای

همانطور که پیشتر نیز اشاره گردید، در پی به‌کارگیری و استفاده از موسیقی در دربار دوره قاجار، اجراهای صحنه‌ای موسیقی اندک اندک توسعه و رسمیت یافت. اجرای موسیقی در این دوره به چهار شکل صورت می‌گرفته‌است:

۱. مجالس خصوصی

۲. مجالس عروسی

۳. کنسرت‌ها

۴. اجراهای درباری

۷-۱. مجالس خصوصی

ابوالحسن صبا اجرای موسیقی در مجالس خصوصی را چنین شرح می‌دهد (همان، ۱۱۸-۱۱۹):

«در مجالس خصوصی که درک موسیقی افراد زیاد بود، از استادان درجه‌یک که عده آن‌ها در هر مجلس بیش از سه نفر نبود دعوت می‌کردند و صاحبخانه با چند نفر هم‌مشرّب و هم‌ذوق خود، از محضر استادان که گاهی توأم با یک خواننده و ضرب‌گیر بود بهره می‌برد؛ بدین معنی که استاد در سکوت کامل شروع به نواختن پیش‌درآمد (که اواخر متداول شده بود) می‌نمود و ضرب ملایمی با او همراهی می‌کرد؛ سپس آواز مربوط به همان دستگاه که پیش‌درآمدش را اجرا کرده بود می‌نواخت. خواننده هم در موقع مناسب شروع به خواندن می‌کرد؛ درحقیقت، یک مغالطه‌ای بین خواننده و نوازنده جریان داشت و هر یک از افراد مجلس را به تفکری عمیق فرومی‌برد تا اینکه توسط تصنیف که موزون بود سکوت و آرامش شکسته می‌شد و حالت وجد و سروری به اهل مجلس با خواندن تصنیف دست می‌داد که گاه‌گاهی افراد با خواننده تصنیف هم‌آهنگ می‌شدند و شور و ولوله‌ای شکل می‌گرفت و در خاتمه با رنگ مخصوص دستگاه خاتمه می‌یافت. البته هنرمندان درجه‌دو هم در مجالس کوچک‌تر به‌همین منوال رفتار می‌نمودند».

این گونه از اجراها، در موسیقی قدیم ایران نقش نوعی کنسرت غیررسمی را برای هنرمند و مخاطب ایفا می‌کرده؛ و با توجه به درک و توقع بالای دعوت‌کنندگان و مستمعین و همچنین طراز اول بودن استادان مدعو، یقیناً بستر مناسبی برای اثرگذاری‌های معمول صحنه‌ای میان مخاطب و اجراگر و جاری شدن سطحی از بداهه و خلاقیت در شکل‌گیری الحان و اشعار، متناسب با لحظات اجرا محسوب شده و درنهایت موجبات رشد و ارتقاء موسیقی را فراهم می‌کرده‌است.

۲-۷. مجالس عروسی

بر اساس روایت ابوالحسن صبا (همان: ۱۱۹):

«در مجالس عروسی از عده‌ای به نام مطرب استفاده می‌شد که شخصیت و موسیقی آن‌ها با استادان فن، تفاوت فاحش داشت. اطلاعات آن‌ها از تصانیفی بود که مربوط به خود آن‌ها و تا حدی سبک و جلف و احیاناً توأم با لودگی بود و رنگ‌هایی هم می‌نواختند که توأم با رقص رقاصه‌ها بود و صندوق‌هایی به نام صندوق کابلی داشتند که اقسام لباس‌های گوناگون از قبیل کردی، لری، شیرازی، کابلی، عربی و ترکی در آن یافت می‌شد و هر دفعه رقاصه‌ها با لباس رنگی مخصوصی وارد صحنه عروسی می‌شدند».

یقیناً این اجراها در این مجالس را نمی‌توان با مجالس خصوصی از باب تعمق و تأمل در اثر و کارکردهای آن در اجراگر و شنونده مقایسه کرد، لیکن نمیتوان اثر استفاده از موسیقی در متن کنش‌های روزمره و اجتماعی مردم را در جهت رسمیت‌بخشی و ترویج این هنر، به عنوان گامی مهم، نادیده گرفت. از باب محتواسازی موسیقی نیز می‌توان وجود و شکل‌گیری برخی از گونه‌های ضربی خوانی‌ها، تصانیف روحوضی، بحر طویل‌ها و یا عناوینی چون قول، غزل، ترانه و سرود را به نقل از مشحون به این مجالس نسبت داد (مشحون، ۱۳۷۳: ۴۲۲).

۳-۷. کنسرت‌ها

از ویژگی‌ها و تأثیرگذاری‌های بارز دوره قاجار در موسیقی سنتی ایران را می‌توان شکل‌گیری و رواج کنسرت‌ها دانست. پیرو صدور فرمان مظفرالدین‌شاه مبنی بر ترویج و فروش گرامافون (سپنتا، ۱۳۶۶: ۱۱۴) و تأسیس شرکت گرامافون و ماشین تحریر در ایران (۱۳۲۳ ق)، اولین سفر استادان موسیقی ایران به پاریس توسط شرکت «پاته» تدارک‌دیده- می‌شود (خالقی، ۱۳۵۳: ۱۳۳). «هامبارسوم» از تاجران غربی مسئول این کار شد و ریاست گروه را به آقاحسینقلی، نوازنده برجسته تار، سپرد (ملاح، ۱۳۶۹، ۳۵-۳۶). میرزااسدالله‌خان

آتابکی نوازندهٔ تار و سنتور، سیداحمدخان سازنگ خواننده، باقرخان رامشگر کمانچه‌کش و باقر ضرب‌گیر نیز وی را همراهی می‌کردند (خالقی، ۱۳۵۳: ۱۳۳؛ ملاح، ۱۳۶۹: ۳۶؛ مشحون، ۱۳۷۳: ۶۶).

در این سفر چند تن از موسیقی‌دانان پاریس خواستار اجرای کنسرتی از گروه شدند و در پاسخ به این درخواست، گروه برنامه‌ای را در دستگاه ماهور (چند آهنگ غربی بدون حضور خواننده) اجرا نمود (خالقی، ۱۳۵۳، ۱۳۴). گروه مذکور در مسیر بازگشت، در استانبول نیز به دعوت وزیر مختار وقت ایران، ارفع‌الدوله (میرزای خان)، کنسرتی را در سفارت اجرا کردند (همان: ۱۳۴). در سال ۱۹۰۹ میلادی بنگاه هامبارتروم، هایرا پتیان و شرکا، شرکت گارامافون را ترغیب کرد که صفحه‌های بیشتری از موسیقی ایرانی ضبط کند (کنی‌یر، ۱۳۸۶: ۵۶).

برای تحقق این هدف، شرکت مذکور، درویش‌خان را به همراه طاهرزاده، قلی‌خان و آقاحسین به‌عنوان خواننده و اکبرخان نی‌نواز، باقرخان کمانچه‌کش و حبیب‌الله‌خان (مشیر همایون) نوازنده پیانو، برای اجرای کنسرت و ضبط موسیقی به لندن دعوت کرد (همان، ۵۶). اوج کنسرت‌های این گروه در نمایشگاه وایت‌سیتی لندن بود (همان: ۵۶).

شاید این کنسرت‌ها را بتوان به‌عنوان اولین کنسرت‌های رسمی که در تاریخ موسیقی ایران از آنها به شکل دقیق و مستقیم یاد شده‌است قلمداد کرد؛ خوشبختانه صفحات ضبط شده از این هنرمندان موجود است.

در زمینه اولین کنسرت‌های داخلی نیز می‌توان به کنسرت‌های انجمن اخوت اشاره کرد. یکی از نخستین بانیان کنسرت در ایران، علی‌خان قاجار ملقب به ظهیرالدوله (۱۳۰۳-۱۲۴۳ ش) بود (خالقی، ۱۳۵۳، ۸۳). وی انجمن اخوت را در سال ۱۲۱۷ هجری قمری تأسیس کرد (مجدالسلام کرمانی بی تا، ۱۳۴۷: ۱۷۳).

در حوادث مشروطه، محمدعلی‌شاه مخلوع که برای بازپس‌گیری قدرت با حمایت روس‌ها وارد گموش‌تپه شده‌بود، سرانجام از مشروطه‌خواهان شکست خورد. حزب دموکرات تصمیم گرفت به مناسبت پیروزی مشروطه‌خواهان، در پارک امین‌الدوله جشنی برگزار کند. پارک امین‌الدوله، حدود ۱۲۹۰ هجری شمسی، در سوی دیگر دروازه شمیران قرارداشت. در زمان به توپ بسته‌شدن مجلس، گروهی از سران مشروطه‌طلب به آنجا گریختند و دستگیر شدند. قرار بر آن شد که در این جشن کنسرتی برگزار شود و از عارف درخواست شد که در

آن کنسرت به اجرای برنامه پردازد (میثمی، ۱۳۹۴: ۹۵). عارف قزوینی (همان، ۱۳۸۱: ۲۰۶) می‌نویسد: «یک چنین گاردن پارتی به این عظمت و ابهت در ایران داده نشده‌است».

به‌نظر می‌رسد به سبب آنکه در ابتدا سالن مخصوصی برای اجرای کنسرت وجود نداشت، نخستین اجراهای موسیقی در کافه‌ها بوده‌است (میثمی، ۱۳۹۴: ۱۰۱). خالقی (۱۳۵۳: ۲۵۰) می‌نویسد: "پدر مرتضی محجوبی اولین کافه را در خیابان لاله‌زار دایر نمود و پسرانش رضا و مرتضی در آنجا ارکستری داشتند. رضا ویولن می‌زد و مرتضی پیانو...". ظاهراً نخستین کنسرت در خیابان لاله‌زار و در سینما فاروس برگزار شده‌است. سینما فاروس یکی از مهم‌ترین سینماهای لاله‌زار بود که توسط روسی‌خان در بالای چایخانه (مطبعه) فاروس دایر شده بود (عین‌السلطنه، ۱۳۷۴، جلد ۳، ۲۴۶۹؛ همان، ۲۸۰۴، جلد ۴). این کنسرت در سال ۱۲۸۸ هجری شمسی برگزار شد (نورمحمدی، ۱۳۸۶: ۱۵۵).

ظاهراً نخستین کنسرت تک‌نوازی پیانو در سینما پالاس گراند هتل در ۲۶ محرم ۱۳۳۸ هجری قمری توسط لوپیشنوف برگزار شده‌است (کوهستانی نژاد، ۱۳۸۴: ۱۳۵) که می‌توان آن را رویداد مهمی قلمداد کرد. ظاهراً این کنسرت با استقبال خوبی همراه بوده‌است.

همچنین در ۲۷ ربیع‌الاول همان سال، نخستین نمایش بین‌المللی در سالن گراند هتل برگزار شد. نمایشی از طرف باشگاه هنرمندان موسیقی که در آن ۲۵ نفر از آرتیست‌های معروف و آرتیست‌های اپرا شرکت داشتند (همان: ۱۳۶). در برنامه این کنسرت به اجرای ویولن، سلو و آوازهای دو نفری و سه نفری و آوازهای چند نفری به زبان‌های فارسی، انگلیسی، روسی، ایتالیایی و ارمنی اشاره شده‌است (همان).

نخستین کنسرتی که با آواز یک خواننده زن موسیقی کلاسیک ایرانی در ایران برگزار شد، کنسرتی بود با صدای قمر و همراهی مرتضی‌خان نی‌داود که در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در سالن گراند هتل برگزار شد (خالقی، ۱۳۵۳: ۸۳-۸۵). برای محافظت از این کنسرت ماموران انتظامی حضور داشتند (همان: ۸۳). ادیب‌السلطنه عواید این کنسرت را میان نوازندگان تقسیم کرد (همان: ۸۵).

در روزهای ۱۷، ۲۰، ۲۲ و ۲۴ تیر ۱۳۰۴ هجری شمسی، ارکستر بزرگ مدرسه عالی موسیقی در عمارت مدرسه واقع در خیابان ادیب، معروف به ارباب جمشید، به سرپرستی علی‌نقی وزیری، کنسرت‌هایی برای عموم برگزار کرد (کوهستانی نژاد، ۱۳۸۴: ۱۰۲-۱۰۳). در این کنسرت، وزیری و مادام پری آقابایف اجراهایی داشته‌اند (همان: ۱۰۴-۱۰۶). یکی از

دقیق‌ترین برنامه‌ها مربوط به این کنسرت است (همان، ۱۰۴-۱۰۶). در رپرتوار این کنسرت اغلب آثار وزیری و چند اثر غربی مشاهده می‌شود. ظاهراً کنسرت مذکور آخرین کنسرتی بود که در دوره قاجار برگزار شد؛ زیرا مجلس پنجم شورای ملی در ۹ آبان ۱۳۰۴ احمدشاه را خلع کرد و حکومت موقت را به رضاخان سپرد (یاوری و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۲۶).

۴-۷. اجراهای درباری

در تاریخ موسیقی ایران، از اواخر حکومت صفویان تا قبل از دوره مدرن، قاجاریه تنها سلسله‌ای است که به موسیقی کلاسیک ایرانی توجه درخوری می‌کند. در این دوره موسیقی نه تنها قبحی ندارد، بلکه به درجه‌ای مورد توجه است که طبقه ممتاز و نخبه، از اشراف و صاحب منصبان گرفته تا فرهیختگان جامعه، عملاً به آن می‌پردازند و در بسیاری از موارد، با وجود خطر طعنه و تحقیر عمل خود را به موسیقی کتمان نمی‌کنند (فاطمی، ۱۳۸۹: ۱۳۹).

به نوازندگان و خوانندگانی که در دربار شاه و هم دربارهای اشراف و صاحب‌منصبان به اجرای موسیقی می‌پرداختند، «اهل طرب خاصه» یا «عمله‌جات خاصه» گفته می‌شده است (همان: ۱۱۲). از دوره فتحعلی‌شاه چند اسم بزرگ، مثل مهرباب ارمنی اصفهانی و رستم یهودی شیرازی و چالانچی خان باقی‌مانده است (عضدالدوله، ۲۵۳۵: ۳۸) خاطرات عضدالدوله به شکوفایی موسیقی در دربار گواهی می‌دهد.

دربار ناصرالدین‌شاه نیز پذیرای تعداد کثیری از موسیقی‌دانان برجسته می‌شود و زمینه‌های تدوین یک نظام موسیقایی منسجم را فراهم می‌آورد؛ به گونه‌ای که موسیقی امروز را تماماً می‌توان وارث موسیقی دربار ناصری دانست (فاطمی، ۱۳۸۹: ۱۱۴).

تردد هنرمندان آن دوره به دربار و معاشرت آنان با درباریان علاوه بر اجرای موسیقی، دو زمینه دیگر را نیز فراهم می‌کرده است؛ اول اینکه خود از ارج و قرب و منزلت و موقعیتی خاص در اجتماع برخوردار می‌شدند و دوم اینکه اجراهای آنان شور و اشتیاق خاصی میان درباریان ایجاد می‌کرده که منجر به علاقه‌مندی آنان جهت فراگیری موسیقی می‌شده است. روح‌الله خالقی در کتاب سرگذشت موسیقی خود چند تن از این شاگردان به اصطلاح درباری را معرفی کرده است:

جدول ۳. اسامی شاگردان درباری

نام	سمت یا نسبت	استاد	رشته	منبع
منتظم الحکما	میرزا مهدی خان صلحی	شاگرد میرزا عبدالله	سه‌تار	(همان، ۱۰۶)
سیدعلی محمدخان مستوفی	پسر میرزا محمود وزیر و برادرزاده‌ی عبدالله مستوفی	شاگرد میرزا عبدالله	تار	(همان ۱۰۸)
معمدالملک یحیایان	پسر یحیی خان مشیرالدوله وزیر خارجه و تجارت و عدلیه ناصرالدین شاه	سالار معزز	پیانو	(همان، ۱۹۷)
تقی دانشور (اعلم السلطان)	که در جوانی از هم‌بازی‌های ملیچک بوده	ژنرال لومر فرانسوی موسیو دوآل	علم موسیقی غربی ویولن	(مشحون، ۱۳۷۳، ج ۲، ۵۸۲)
مشیر همایون شهردار	پسر نصرالله خان سپه‌سالاری «رئیس خزانه‌ی نظام و پیشکار حاجی میرزا حسین خان سپه‌سالار در زمان ناصرالدین شاه»	آقا حسینقلی و میرزا عبدالله نایب اسدالله سالار معزز محمدصادق خان	تار نی پیانو سنتور	(خالقی، ۱۳۵۳، ج ۱، ۱۹۹)

منزلتِ موسیقی‌دانان درباری به لحاظ نوع موسیقی‌شان و از این حیث که از میان بهترین موسیقی‌دان‌های کشور انتخاب می‌شدند (مثل رئیس نقاره‌خانه‌ی شاهی که بر همه‌ی موسیقی‌دانان پایتخت ریاست و نظارت داشت) همواره درخور توجه بوده‌است (فاطمی، ۱۳۸۹: ۱۲۲).

اجراهای درباری در شرایط و موقعیت‌های ذیل انجام می‌شده‌است:

۱. هنگام خواب ملوکانه: مثل اجراهای سنتورخان در زمان محمد شاه و سرورالملک، آقا غلامحسین، اسماعیل خان و جوادخان در زمان ناصرالدین شاه (معیر الممالک، ۱۳۵۱: ۶۳-۶۴).

۲. در مجالس خصوصی فرهیختگان، مثل مجلس میرزا عبدالجواد خطاط، میرزا محمود وزیر و آقا علی‌اکبر فراهانی.
۳. در خلوت‌های شخصی: به عنوان نمونه به نقل از (هدایت، ۱۳۴۴: ۹۴) که خاطره جالبیست: «شبی شاه، میرزا عبدالله را تنها می‌خواهد. کنار بخاری جلوس می‌کند. به میرزا می‌گویند بنشین ساز بزن، ما میل داریم ضرب بگیریم و با لبهٔ پیش بخاری ضرب می‌گیرند. تصور می‌کنم موجبات آشفتگی‌ای فراهم بوده‌است، خواسته‌اند از اهمیت آن بکاهند».
۴. در مهمانی‌های اشراف که گاه باده‌نوشی در آن غایب نبوده، اما به ندرت به بدمستی کشیده می‌شده‌است. شواهد در این خصوص بسیار است (فاطمی، ۱۳۸۹: ۱۲۷).
- صرف‌نظر از اینکه در تاریخ موسیقی، روایت‌هایی نیز دال بر عدم ارجمندی و عدم حفظ احترام لازم هنرمندان، از سوی اهالی دربار وجود دارد که به دلیل عدم موضوعیت و پرهیز از اطاله کلام به آن پرداخته نمی‌شود، لیکن باید پذیرفت حمایت دربار از موسیقی و موسیقی‌دان‌ها عاملی برای حفظ و استمرار حیات حرفهٔ موسیقی به‌شمار می‌رفته است. این حمایت به اشکال ذیل صورت می‌گرفته:
۱. توجه و علاقه شاهان و درباریان به هنر و هنرمندان موسیقی که موجب به خدمت گرفتن بهترین امکانات و ابزارهای لازم و موجود برای حفظ و اشاعه موسیقی چه مستقیم و چه غیرمستقیم می‌شده‌است (مثل ورود دستگاه‌های ضبط)؛
 ۲. حمایت‌های مالی مناسب از هنرمندان به‌گونه‌ای که خوشبختانه در زندگی آن‌ها فقر گزارش نشده‌است؛
 ۳. تمکن و تمول نسبی هنرمندان خصوصاً در رشته‌های نوازندگی که به نوعی حرفهٔ سازسازی را نیز تحت‌شعاع و حمایت قرار می‌داده و موجب پیشرفت آن می‌شده‌است، نقل‌قول‌هایی که از جایزه تبرزین طلای یحیی تارساز شده گواهیست بر رونق نسبی این حرفه در آن دوره؛
 ۴. اجرای برنامه در دربار رسمی‌ترین، باکیفیت‌ترین و جدی‌تری شکل آن را طلب می‌کرده‌است که این خود به‌واسطه همیت و حساسیتی که در هنرمندان برمی‌انگیخته باعث جلب توجه بیشتر آنان به دقائق، ظرائف، تلاش برای خلاقیت‌های چشمگیرتر، ربودن گوی سبقت از یکدیگر برای شاه شناس شدن و یا جلب نظر و رضایت مخاطبین درباری و نهایتاً احراز توفیق در ارائه اثری ارزنده‌تر، توجه‌برانگیزتر و متعالی‌تر می‌شده‌است.

در مجموع این عوامل و این ویژگی‌ها را با توجه به عدم وجود امکانات تثبیت موسیقی می‌توان زمینه‌ساز پیشرفت موسیقی آن دوران دانست.

۸. شکل‌گیری، تثبیت و نگارش ردیف موسیقی سنتی ایران

ردیف میرزا عبدالله (۱۲۲۲-۱۲۹۷ ش) قدیمی‌ترین و معتبرترین روایت از ردیف موسیقی ایران است که از او به شاگرد بلافضلش، اسماعیل قهرمانی و از اسماعیل قهرمانی به نورعلی برومند منتقل شده‌است. نخستین تجربه‌های یادداشت ردیف به شرح ذیل است:

شکل اولیه این آثار مشخصاً شامل کتاب‌هایی می‌شوند که توسط «موسیو لومر» رهبر و مدیر فرانسوی شعبه موزیک نظام دارالفنون و سپس شاگرد او، سالار معزز، به طبع رسیده است. لومر یک جزوه از دستگاه ماهر به چاپ رسانید (۱۲۷۹ ش) که برای پیانو تنظیم شده بود (درویشی، ۱۳۷۳: ۳۳ و ۶۰). این مجموعه دارای مقدمه‌ای است پیرامون سابقه تاریخی آوازهای ایرانی، عبدالقادر مراغی، گام موسیقی ایران و فواصل موسیقی ایرانی. لومر در این اثر چند تصنیف را در بین آوازاها جای داده و آن را «سویت آوازی» نامیده است. آوازاها در دستگاه‌های چهارگاه، همایون و ماهر است و قسمت‌های آوازی در چهارضربی آهسته نوشته شده‌است (توکلی، ۱۳۸۱: ۹۱).

دومین اثری که درحقیقت بیشتر به ثبت نمونه موسیقی ردیف همت گماشته، متعلق به سالار معزز است. او جزوه «دستگاه ماهر» را حدود ۲۰ سال پس از اثر لومر به چاپ رسانید (۱۳۰۰ ش) (همان: ۹۲).

اولین تلاش برای ثبت و یادداشت یک روایت مشخص از ردیف موسیقی ایران را در مجمع‌الادوار مهدی‌قلی هدایت (۱۳۳۴ ش) می‌توان مشاهده کرد. او چنان که خود می‌نویسد (هدایت، ۱۳۷۵: ۲۸۹-۲۹۰) با مطالعه رسالات ادوار صفی‌الدین ارموی، شرح ادوار و مقاصدالاحان عبدالقادر مراغی و نیز نسخه‌ای از دُرَّة‌التاج محمود شیرازی به فکر تالیف مجمع‌الادوار افتاد. به همین منظور، از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۹ هجری قمری، منتظم‌الحکما (مهدی‌صلحی) - بهترین شاگردان میرزا عبدالله - بنا به خواهش هدایت هفته‌ای دو شب برای آموزش هفت دستگاه به منزل او می‌رود و چنان‌که مدعی است از این طریق ردیف هفت دستگاه را با استفاده از خط موسیقی اروپا به نگارش درمی‌آورد (توکلی، ۱۳۸۱: ۹۲).

- در زمینه تاریخچه ثبت ردیف رایج و مقبول میرزا عبدالله، بررسی منابع موجود تا سطح تحقیقات کنونی نشان‌دهنده شش نگارش از آن است (همان: ۹۴):
۱. نگارش مهدی‌قلی هدایت به روایت منتظم‌الحکما.
 ۲. نگارش علی‌نقی وزیری که تنها چند دستخط آن بیشتر باقی نیست.
 ۳. نگارش ژان دورینگِ فرانسوی الاصل به روایت نورعلی برومند (دورینگ، ۱۳۷۰).
 ۴. نگارش مجید کیانی از دستگاه شور، آواز کرد بیات و ضربی‌های شور به روایت نورعلی برومند (کیانی، ۱۳۶۹).
 ۵. نگارش داریوش طلایی براساس اجرای خودنگارنده از ردیف (طلایی، ۱۳۷۴).
 ۶. نگارش احد بهجت براساس اجرای نورعلی برومند برای سنتور (بهجت، ۱۳۷۹).
- ارزش و اهمیت ثبت و نگارش ردیف وقتی کاملاً هویدا می‌شود که می‌دانیم هیچ اطلاعی از محتوای موسیقایی آنچه که عملاً به عنوان ردیف موسیقی ایران تا قبل از دوره قاجار به اجرا درمی‌آمده است، در دست نداریم.

۹. تلاقی عرفان و موسیقی

بر اساس شواهد و مستندات می‌توان گفت در دوره قاجار است که موسیقی و عرفان نسبت به یکدیگر در مقایسه با دوره‌های قبل و حداقل به گونه‌ای رسمی و نمایان، قرابت بیشتری حاصل می‌کنند. تأثیر این موضوع را می‌توان دراعتلای منزلت اجتماعی موسیقیدانان یافت. ظهیرالدوله را باید اولین کسی دانست که به علت برگزاری کنسرت‌ها و روحیه تجددطلب و در عین حال مساوات‌طلبش، توانست تغییری در جایگاه موسیقیدانان به‌وجود آورد یا حداقل زمینه‌ها را برای این تغییر مهیا سازد. درویش بودن ظهیرالدوله را احتمالاً باید منشاء و مشوق درویش شدن خیلی از موسیقیدانان دانست. تمایلات درویشی درویش‌خان، جدای از سابقه خانوادگی او که لقبش را برای او به ارمغان آورد، محتملاً بیشتر متأثر از جایگاهش درانجمن اخوت بوده‌است تا متأثر از همان سابقه خانوادگی‌اش (همان). نایب اسدالله، که یک بار نامش در یادداشت‌های ظهیرالدوله ظاهر می‌شود (ظهیرالدوله، ۳۳۵: ۱۳۵۱) نیز احتمال می‌رود خلق درویشی‌اش را مدیون نزدیکی با انجمن اخوت بوده‌است. حتی شاید گرایش کسی مثل حبیب سماع‌حضور، به سلسله درویشی نعمت‌اللهی (خالقی، ۱۳۵۳: ۱۱۸)، هرچند نامش در فهرست نوازندگان انجمن نیست و در سرتاسر دوره ناصری

نشانی از درویش مسلکی او نمی‌یابیم، متأثر از گسترش نفوذ و شهرت ظهیرالدوله بوده باشد. با اینکه خودِ ظهیرالدوله هرگز «عرفان‌بافی» نکرد و هیچ‌گفتمان عرفانی‌ای دربارهٔ موسیقی ایرانی نداشت، به نظر می‌رسد ظهور چنین گفتمانی در محافل حاج آقا محمد ایرانی مجرد، در دهه‌های بعدی، ناشی از همین تأثیراتی بوده باشد که او بر محیط موسیقی ایران، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، نهاده بود. این گفتمان عرفانی بعدها یکی از قویترین گفتمان‌های مخالف تجددگرایی و یا غربگرایی در موسیقی، و در دورهٔ پهلوی منشاء اثرهای بسیار چشمگیری شد (فاطمی، ۱۳۹۳: ۱۴).

ظهور عرفان در موسیقی قاجار از دو منظر حائز اهمیت بسیار است. اول اینکه قرابت موسیقی با عرفان منجر به مقبولیت بیشتر آن نزد جامعه سنتی و دینی آن زمان شده است. دوم اینکه تأثیر تفکرات عرفانی موجب تربیت و تهذیب نفس بسیاری از موسیقیدان‌های طراز اول آن دوره شده است که به قطع یقین زمینه‌ساز حفظ و صیانت بیشتر شخصیت و منش آنها از مفاسد معمول و مرسوم بوده، بدیهیست چنین امری حتی در تراوشات ذهنی و آثار هنری آنها نیز موثر بوده است. این ارتقای مرتبه و منزلت موسیقی در دورهٔ قاجار از اهمیت بسیاری برخوردار است.

۱۰. ورود واژه بداهه به ادبیات رسمی موسیقی ایران

در لیبیل (برچسب) صفحات موسیقی برجای مانده از دورهٔ قاجار و لابه‌لای مکتوبات نگاشته شده در دوره‌های ماقبل توسط مورخین و موسیقیدان‌ها متأسفانه به واژه «بداهه» برنمی‌خوریم و به نظر می‌رسد از این کلمه بیشتر در گفتگوهای شفاهی استفاده می‌شده است.

اینکه نام‌گذاری عمل بداهه از کی، کجا و چگونه صورت گرفته است جای بحث دارد؛ ولی در رد مدعای ژان دورینگ مبنی بر اینکه گفته است؛ به نظر می‌رسد فقط از قرن بیستم و احتمالاً تحت تأثیر غرب است که از بداهه در موسیقی ایران صحبت می‌شود (دورینگ، ۱۳۸۶: ۱۷۱) به دو دلیل می‌توان استناد ورزید؛ اول اینکه اساساً هر اجرایی، آن هم در دوره قاجار و همچنین دوره‌های ماقبل، نمی‌توانسته در عمل از بداهه عاری بوده باشد چراکه در بسیاری از اجراهای فعلی نیز، با وجود عوامل تثبیت موسیقی مثل نت و ضبط صدا، باز هم بداهه سهمی غیرقابل‌انکار دارد، چه رسد به زمانی که هیچ‌یک از این روش‌ها وجود نداشته و

یقیناً هنرمند در اجراهای خود بیشتر مجبور به بهره‌گیری از ظرفیت‌های بداهه پردازانه خود بوده‌است. دلیل دوم اینکه وقتی که مطلع باشیم واژه بداهه از حدود قرن چهارم در ادبیات و سنت شعری ایران شایع بوده پس نمیتوان این رویکرد و پردازش را در هنر ایران نوظهور و متأثر از غرب دانست. چند نمونه از قدیمی‌ترین اشعاری که در آن‌ها واژه بداهه یا بدیهه به کار رفته است، در سطور ذیل نقل می‌شود:

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری بلخی (۳۵۰-۴۳۱ ق):

بدیهه همی بارم از خاطر این دُر کزو سمع‌ها بحرِ عمّان نماید
از این سحر خجلت رسد عنصری را وگر عنصر جانِ حَسّان نماید

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی یا حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵ ق):

که شناسا خرد به دیده عقل بشناسد بدیهه را از نقل
پیش آسیب گرز شاهنشاه خاصه با گرز چون شود همراه

اوحدالدین محمد بن محمد انوری معروف به انوری ابیوردی (۵۱۲-۵۷۵ ق):

بود در همه فن همچو مردم یک فن صحیفه نقش همی کرد بی دوات و قلم
بدیهه شعر همی گفت بی‌زبان و دهن خدنگ‌های شهاب اندر آن شب شبه‌گون

از سویی دیگر در متون بدایع‌الوقایع واصفی هروی (۹۶۰-۸۹۰ ق) نیز به چند مورد واژه بدیهه‌خوانی برمی‌خوریم که اختصاصاً به موسیقی مرتبط است (بدایع‌الوقایع، ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰). سرانجام در فاصله کوتاهی از انقراض سلسله قاجار اولین مستند صوتی موسوم به بداهه رسماً شکل می‌گیرد. نگارنده این مستند را با کاوش میان صفحات موجود در موزه موسیقی ایران یافت نموده است؛ صفحه‌ای با عنوان «بداهه‌نوازی در ماهور» حاوی تکنوازی «تار» کلنل علی‌نقی وزیری که در سال ۱۳۰۹ هجری شمسی ضبط شده است. جالب است بدانید غیر از این صفحه، در لیبیل هیچ‌یک از صفحاتی که از سال ۱۲۴۸ به بعد منتشر شده‌اند، کلمه بداهه درج نشده‌است. نکته جالب در این بداهه‌پردازی، ریتم‌دار شدن گاه‌وبیگاه جملات آوازی بی‌وزن است که در برخی لحظات، گونه‌ای حماسی پیدا کرده و ردپای آهنگ معروف و ماندگار «ایران ای سرای امید» ساخته محمدرضا لطفی به وضوح در آن محسوس است و به گونه‌ای، تداعی‌گر این است که لطفی در فرازهایی عیناً این تکنوازی را مرجع و مورداقتباس قرار داده است.



شکل ۱. صفحه حاوی بداهه‌نوازی کلنل علی‌نقی وزیری (تار تنها) (عکس نگارنده از صفحه موجود در موزه موسیقی ایران)

این اثر از این منظر قابل توجه است که نوازنده آن بدون تردید دانش آموخته دوره قاجار است و هرآنچه فراگرفته، از سبک و سیاق رایج دوره قاجار مبرا نبوده‌است؛ دیگر اینکه علنی‌نقی وزیری به ناگاه و ناگهان نمی‌توانسته از این واژه بدون آشنایی قبلی استفاده و آن را با گذشت کمتر از پنج سال از دوره قاجار یکباره ابداع و معرفی نماید؛ در نتیجه، بداهه یا فعل آن در دوره قاجار و در دوره‌های قبل‌تر رایج و شناخته‌شده بوده‌است اما واژه بداهه با درج بر لیبل این صفحه، به صورت مستند و مکتوب در ادبیات رسمی موسیقی ایران وارد شده و مورد استفاده قرار گرفته‌است که با توجه به ادله فوق دوره قاجار را باید زمینه‌ساز به‌کارگیری گفتمان بداهه در موسیقی ایران دانست (اخشایی، میثمی، ۱۳۹۶).

۱۱. احیا و بهره‌گیری مجدد از فرم «کار و عمل» در موسیقی

«کار و عمل» یا «کار و عمل» یکی از فرم‌های آوازی متداول در دوره قاجار بوده که سنت اجرای آن خوشبختانه تا به امروز توسط عده‌ای از خوانندگان و نوازندگان حفظ شده‌است. از آنجا که اجرای این فرم آوازی برپایه بداهه‌پردازی است - برخلاف سایر فرم‌های موسیقی ایرانی - موسیقی‌دانان به ندرت به ثبت آن پرداخته‌اند. با این وجود نمونه‌هایی از آن، هم بر

روی صفحه گرامافون و هم به صورت نت موسیقایی از اوایل قرن حاضر باقی مانده است (امیرحسین پورجوادی، ۱۳۸۲: ۱۱).

فرم کارعمل بعد از دوره قاجار بیشتر تحت عناوینی چون «تصنیف بداهه» و یا «آواز ضربی» معروف بوده و فقط در محافل و مجالس کوچک اجرا می شده است و از آنجا که ساختار از پیش تنظیم شده‌ای نداشته، نواختن آن در کنسرت‌ها معمول نبوده است. البته خواندن آواز ضربی به شکل‌های متنوع در مراسم روضه خوانی و همچنین در خانقاه‌ها نیز مرسوم بوده؛ اما در این دو حوزه عنوان کارعمل به این نوع آوازا اطلاق نمی شده است (همان).

قدمت کاربرد واژه عمل به دوره‌های تیموری و صفوی برمی گردد که توسط عبدالقادر مراغی (ف. ۸۴۰/۱۴۳۵) روایت یا معرفی می گردد (پورجوادی، ۱۳۸۲، ۱۲). نیم قرن پس از مراغی، علی بن محمد معمار مشهور به بنایی (ف. ۹۱۹ / ۱۵۱۳۰) که در زمان شاه سلطان حسین بایقرا (ح. ۸۷۴-۱۴۶۹ / ۱۵۰۶-۹۱۱) یا به عبارت دیگر، در اواخر دوره تیموری در هرات می زیسته و از موسیقی دانان معروف درباری به حساب می آمده ضمن توصیف عمل از کار هم نام برده و آن را شرح می دهد (بنایی، ۱۳۶۸، ۱۲۷-۱۲۸).

البته با اندک تفحصی در میان منابع موسیقایی قدیم مشخص می شود که مفهوم کارعمل در عرصه‌های مختلف تاریخ و در مکان‌های گوناگون، سیر تحول خاصی را طی کرده و همیشه و در همه جا به معنی «تصنیف بداهه» نبوده است (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۱۲). از محمدرضا لطفی نیز روایتی مبنی بر اینکه کارعمل حتی به برخی رنگ‌ها نیز گفته می شده، وجود دارد.

از دوره قاجار، سه اثر مکتوب که در آن‌ها از کارعمل نام برده شده با عناوین ذیل باقی مانده است: مجمع‌الادوار نوشته مهدی قلی هدایت معروف به حاج مخبرالسلطنه (ف. ۱۳۳۴ ش) که ۳ نمونه از کارعمل‌های رایج آن دوره را آوانویسی کرده است؛ شرح زندگانی من تالیف عبدالله مستوفی که در آن گزارشی از کارعمل به چشم می خورد (مشحون، ۱۳۷۳، ۴۰۹)؛ بحورالاحان اثر فرصت‌الدوله شیرازی (ف. ۱۲۹۹ ش) که در آن مستقیماً به شرح کارعمل پرداخته نشده و مؤلف تنها در چندجا صرفاً به این واژه اشاره کرده است.

در نهایت درباره فرم کارعمل در دوره قاجار باید گفت که تعریف دقیقی که مورد توافق همه منابع باشد وجود ندارد. موسیقی دان‌هایی که در این دوره فقط به جنبه‌های عملی

می‌پرداختند از بیان تعریف کارعمل ظاهراً اجتناب کرده‌اند و آن‌هایی هم که به توصیف جنبه‌های نظری این فرم پرداخته‌اند تعاریف گوناگونی از آن ارائه داده‌اند. واژه کارعمل در بین همه موسیقی‌دان‌ها هم مصطلح نبوده و ظاهراً توسط عده معدودی استفاده می‌شده‌است؛ به‌عنوان مثال، یکی از کارعمل‌های معروف بر روی شعری از سعدی با مطلع زیر خوانده می‌شده:

من ندانستم از اول که تو بی‌مهر و وفایی عهد نایستن از آن به که ببندی و نپایی
در مجموع هفت اثر کارو عمل در قالب صفحه از دوره قاجار به یادگار مانده است که بنا به گفته سپنتا (۱۳۶۶: ۱۳۴) مابین سال‌های ۱۳۲۴ لغایت ۱۳۳۳ هجری قمری، مصادف با صدور فرمان مشروطه در زمان مظفرالدین‌شاه، یعنی اندکی پس از جنگ جهانی اول، ضبط شده‌اند. لیست این صفحات به شرح زیر است:

جدول ۴. قطعات کارو عمل ضبط شده در دوره قاجار

ردیف	شماره صفحه	نام اثر	خواننده و نوازندگان
۱	۳-۱۲۶۷۴	تصنیف کارعمل با رنگ	آقاحسین تعزیه‌خان شاهی و سنتور میرزا علی‌اکبر شاهی
۲	۳-۱۲۶۹۴	تصنیف کارعمل	آواز میرزا قربان‌خان و کمانچه باقرخان
۳	۴-۱۲۰۴۶	آواز سه‌گاه قفقازی تصنیف کارعمل	علی‌خان نایب‌السلطنه و صفدرخان
۴	۴-۱۲۰۴۷	آواز غم‌انگیز کوچه اصفهان کارعمل	علی‌خان نایب‌السلطنه و صفدرخان
۵	۴-۱۲۰۸۵	ماهور، تصنیف کارو عمل	آواز میرزا سیداحمدخان و تار درویش‌خان
۶	۷-۱۲۰۶۲	تصنیف کارعمل افشاری	آواز رضاقلی‌خان و ویولن حسین‌خان
۷	GC ۱۹۳۷۹	آواز راست دوگاه، تصنیف کارعمل	حسن‌خان با سنتور

۱۲. نتیجه‌گیری

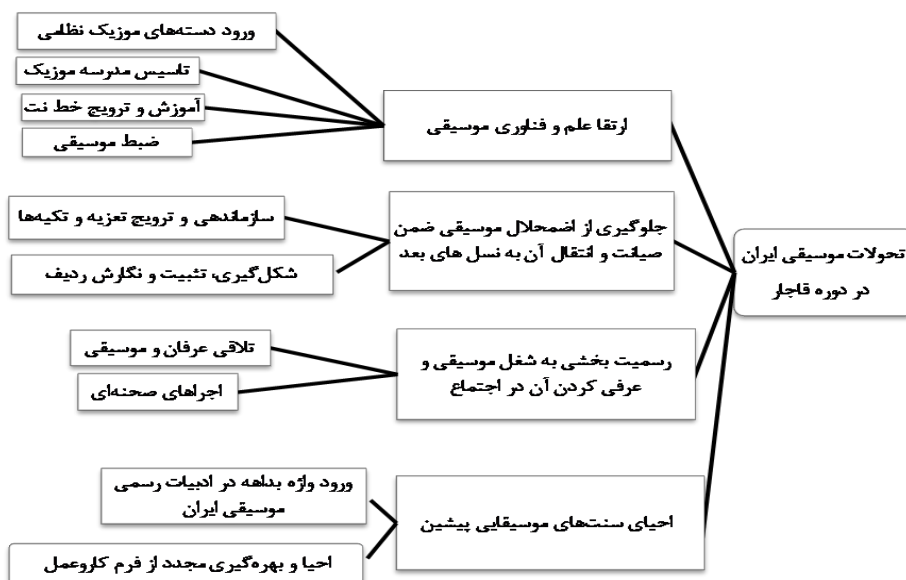
در این مقاله با واکاوی مستندات مکتوب و تطبیق آن‌ها با اولین نمونه‌های ضبط شده موسیقی، ۱۰ رخداد مهم و تحول‌آفرین در موسیقی دوره قاجار به شرح ذیل مورد معرفی و تحلیل قرار گرفت:

- (۱) ورود دسته‌های موزیک نظامی؛
- (۲) تأسیس مدرسه موزیک؛
- (۳) آموزش و ترویج خط‌نت؛
- (۴) ضبط موسیقی؛
- (۵) سازماندهی و رواج تعزیه‌ها و تکیه‌ها؛
- (۶) رسمیت بخشی به اجراهای صحنه‌ای؛
- (۷) شکل‌گیری، تثبیت و نگارش ردیف موسیقی سنتی ایران؛
- (۸) تلاقی عرفان و موسیقی؛
- (۹) ورود واژه بداهه به ادبیات رسمی موسیقی ایران؛
- (۱۰) احیا و بهره‌گیری مجدد از فرم کارو عمل در موسیقی.

اثرات بلندمدت رخدادهای فوق در موسیقی دوره قاجار را باید زمینه ساز بروز چهار جریان اصلی، مهم و تأثیرگذار در حفظ و تعالی موسیقی ایران دانست که هم در آن دوره و هم در دوره‌های بعد برای موسیقی ایران بسیار نقش‌آفرین و سرنوشت‌ساز بوده‌اند که عناوین آن‌ها به شرح زیر است:

- (۱) ارتقاء علم و فناوری موسیقی
- (۲) جلوگیری از اضمحلال موسیقی ضمن صیانت و انتقال آن به نسل‌های بعدی
- (۳) رسمیت‌بخشی به شغل موسیقی و معرفی کردن آن در اجتماع
- (۴) احیای سنت‌های موسیقایی پیشین

در مدل تحلیلی زیر، ارتباط میان ۱۰ رخداد زمینه‌ساز و ۴ جریان حاصله ترسیم و جانمایی شده‌است:



شکل ۲. مدل تحلیلی جریان‌شناسی تحولات موسیقی ایران در دوره قاجار

در نهایت لازم است به نتایج فوق چند نکته اضافه شود؛ اول اینکه نباید از وجود علاقه، شناخت و یا حداقل عدم مخالفت‌ورزی شاهان قاجار نسبت به موسیقی غافل شد که در اکثر تحولات یاد شده شرط لازم و کلیدی بوده است؛ نکته دوم اینکه رخدادها و جریان‌ات متعاقب حاصله، آثار ثانویه زیادی در برداشته است؛ مثل تأثیرپذیری در زمینه‌های مختلفی چون تکنیک و زیبایی‌شناسی از موسیقی غرب، همچنین رونق بخشی و اعتلای هنر سازسازی و ظهور چهره‌های درخشانی چون یحیی، مارکار اصفهانی، زادور ارمنی و... که پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های دیگر به آن پرداخته شود.

و نکته آخر اینکه موفقیت‌های بسیاری از نوازندگان، خوانندگان و آهنگسازان در موسیقی هنری دوره پهلوی و حتی عصر حاضر مرهون وام‌گیری، گرتنه‌برداری، اقتباس و بهره‌برداری‌های عمیق و جدی از موسیقی دوره قاجار است. به گونه‌ای که ردپای بسیاری از آثار دوره قاجار و حتی سبک و سیاق نوازندگی‌ها و خوانندگی‌های آن دوره، در آثار و اجراهای جدید امروزی، قابل تشخیص است.

در پایان تأکید می‌شود فارغ از هرگونه نتیجه‌گیری تاریخی در زمینه‌های مختلفی چون سیاست، اقتصاد، روابط بین‌الملل، فرهنگ، صنعت و غیره، دوران قاجار را باید عصر طلایی

شکوفایی و تحکیم موسیقی ایران دانست که امید است با تفحص و تدبر و تحلیل آثار برجای مانده از این دوره تاریخی مهم، هنرمندان عصر حاضر بتوانند با رویکردی دوباره، به اصالت‌ها، سنت‌ها و معیارهای کیفی و ارزشی موسیقی اصیل ایران رجعت نمایند.

منابع

- اخشایی، مجید. سازبندی و سازشناسی در تعزیه ایرانی. فصلنامه علمی-پژوهشی تئاتر. تهران. ۱۴۰۰.
- اخشایی، مجید و میثمی. حسین. ارکان بداهه پردازی در موسیقی سنتی ایران. تهران: نامه هنرهای نمایشی و موسیقی. ۱۳۹۶.
- بنایی، علی بن محمد معمار. رساله در موسیقی. چاپ عکس از روی نسخه خطی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۸.
- بهجت، احد. ردیف میرزا عبدالله. تهران: موسسه فرهنگی-هنری ماهور. ۱۳۷۹.
- پورجوادی، امیر حسین. کار عمل و سیر تحول آن از دوره تیموری تا امروز. فصلنامه موسیقی ماهور. سال پنجم. شماره ۱۹. تهران. ۱۳۸۲.
- توکلی، فرشاد. نقد و بررسی‌نگارش ژان دورینگ از ردیف میرزا عبدالله. فصلنامه موسیقی ماهور. شماره ۱۵. تهران. ۱۳۸۱.
- خالقی، روح الله. سرگذشت موسیقی ایران. تهران: ماهور. ۱۳۵۳.
- خالقی، زهره. آوای مهربانی یادواره قمرالملوک وزیری. تهران: ناشر دنیای مادر. ۱۳۷۳.
- درویشی، محمد رضا. نگاه به غرب. تهران: موسسه فرهنگی-هنری ماهور. ۱۳۷۳.
- دورینگ، ژان. ردیف سازی موسیقی سنتی ایران. ردیف تار و سه تار میرزا عبدالله. تهران: سروش. ۱۳۷۰.
- دورینگ، ژان. بداهه در موسیقی هنری ایران. ترجمه ساسان فاطمی. فصلنامه موسیقی ماهور. سال دهم. شماره ۳۷. تهران. ۱۳۸۶.
- سپنتا، ساسان. تاریخ تحول ضبط موسیقی در ایران. تهران: ماهور. ۱۳۶۶.
- شیرازی، فرصت الدوله. بحورالاحان: در علم موسیقی و نسبت آن با عروض. تهران: فروغی. ۱۳۴۵.
- طلایی، داریوش. ردیف میرزا عبدالله. نت نویسی آموزشی و تخیلی. مؤلف. تهران. ۱۳۷۴.
- ظهیرالدوله، علی. خاطرات و اسناد ظهیرالدوله. زیر نظر ایرج افشار. تهران: زرین. ۱۳۵۱.
- عارف قزوینی، میرزا ابوالقاسم. دیوان عارف قزوینی. به کوشش مهدی نورمحمدی. تهران: انتشارات سنایی. ۱۳۸۱.

- عضدالدوله، سلطان احمد میرزا. تاریخ عضدی. با توضیحات و اضافات دکتر عبدالحسین نوایی. تهران: بابک. ۲۵۳۵.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور. روزنامه خاطرات عین‌السلطنه در ۱۰ جلد. مصححان مسعود سالور و ایرج افشار. انتشارات اساطیر. تهران. ۱۳۷۴.
- فاطمی، ساسان. جایگاه موسیقی‌دانان درباری در دوره قاجار. فصلنامه موسیقی ماهور. سال سیزدهم. شماره ۵۰. تهران. ۱۳۸۹.
- فاطمی، ساسان. سیر نفوذ موسیقی غربی به ایران در عصر قاجار. فصلنامه هنرهای زیبا-هنرهای نمایشی و موسیقی. دوره ۱۹. شماره ۲. تهران. ۱۳۹۳.
- کنی‌یر، مایکل. صفحه‌های فارسی شرکت گرامافون ۱۸۹۹ تا ۱۹۳۴. مترجم محسن محمدی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۱۳۸۶.
- کوهستانی‌نژاد، مسعود. موسیقی در عصر مشروطیت. پژوهشی در هنر عصر مشروطیت (کتاب دوم). تهران: نشر مهرنامگ. ۱۳۸۴.
- کیانی، مجید. دستگاه شور. ردیف میرزا عبدالله (بر اساس روایت نورعلی برومند). تهران: نشر نی. ۱۳۶۹.
- کیانی، مجید. هفت دستگاه موسیقی ایران. تهران. ۱۳۷۱.
- مجدالسلام کرمانی، احمد (بی‌تا). سفرنامه کلات (در دو جلد). مصحح محمد خلیل‌پور. اصفهان: ناشر دانشگاه اصفهان. ۱۳۴۷.
- مشحون، حسن. تاریخ موسیقی ایران. دو جلد. تهران: فاخته-سیمرغ. ۱۳۷۳.
- معیرالممالک، دوست‌علی‌خان. یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین شاه. تهران: کتاب‌فروشی علی‌اکبر علمی. ۱۳۵۱.
- ملاح، حسینعلی. شرح زندگی غلامحسین درویش. تهران: انتشارات فرهنگ و هنر. ۱۳۶۹.
- میثمی، سیدحسین. شکل‌گیری کنسرت در دوران قاجار. نامه هنرهای نمایشی و موسیقی. شماره ۱۰. تهران. ۱۳۹۴.
- نورمحمدی، مهدی. سرگذشت موسیقی دانان قزوین در دوره قاجار و اوایل پهلوی. قزوین: حدیث امروز. ۱۳۸۶.
- واصفی هروی، زین‌الدین محمود (۱۳۴۹ و ۱۳۵۰). بدایع‌الوقایع. جلد ۱ و ۲. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- هدایت طبرستانی، مهدی‌قلی مخبرالسلطنه. خاطرات و خطرات. تهران: زوار. ۱۳۴۴.
- هدایت طبرستانی، مهدی‌قلی مخبرالسلطنه. خاطرات و خطرات. تهران: زوار. ۱۳۷۵.
- یاوری، حسین و دیگران. آشنایی با تاریخ فرهنگ ایران. تهران: انتشارات توتیا. ۱۳۹۰.

Table Of Contents

<u>"Yadegar-i Zariran" an Epic Narrative of the Battle of Yazdgerd II (439-457 AD) with Xionites</u>	1-20
<u>Investigating the role of Sheikh Husayn Yazdi in explaining and establishing the second principle of the Mashrotah constitutional</u>	21-42
<u>Evaluation and analysis of the Battle of Edessa and its consequences in the Middle East</u>	43-62
<u>A Reflections on the evolution of the Designation and titles of the commander-in-chief of the army in the Sassanid era</u>	63-85
<u>The identity of Cyrus the Great in Sassanids historiography; Some figures with this name in the borders of Ērānshahr</u>	86-109
<u>Currentology and Analysis of Evolution of Iranian Music During The Qajar Era</u>	110-135



Historical Sciences Studies

Scientific-Research Journal of University of Tehran,

Department of History

Print ISSN: 2251-9254

Online ISSN: 2676-3370

Vol.14, No.2, Serial No.30 - Summer 2022

License Holder Publisher: Faculty of Literature and Humanities

Managing Director: Dr. Abdolreza Seif (Professor in University of Tehran)

Editor-in-chief: Dr. Mansour Sefat Gol (Professor in University of Tehran)

Editorial Board:

Ehsan Eshraqi
Professor, University of Tehran, Iran

Mohammad Bagher Vosoughi
Professor, University of Tehran, Iran

Abdolrasoul Kheir Andish
Professor, University of Shiraz, Iran

Edmund Herzig
Professor, Oxford University, UK

Mansoor Sefatgol
Professor, University of Tehran, Iran

Farajolah Ahmadi
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Nobuaki Kondo
Professor, Tokyo University of Foreign Studies,
Japan

Hasan Hazrati
Associate Professor, University of Tehran, Iran

Jose Francisco Cutillas Ferrer
Professor, University of Alicante, Spain

Kazuo Morimoto
Associate Professor, University of Tokyo, Japan

Robert Gleave
Professor, University of Exeter, UK

Sohrab Yazdani
Associate Professor, Kharazmi University, Iran

Executive Director: Dr. Mansoreh Shahryari

Editor and Typesetter: Maryam Jabbari

Address: Literature and Human Sciences Faculty of Tehran University, Enqelab Avn, Tehran, Iran.

E-mail: Jhss@ut.ac.ir Phone: 021-66973280

Rank granted: No. 3/11/60350 **Date:** 2011-07-20

All rights reserved for the Faculty of Literature and Humanities of University of Tehran

Indexed at: www.sid.ir

Indexed at: www.isc.gov.ir

Indexed at: www.Ulrich's international periodicals directory

Indexed at:
<https://tehran.academia.edu/JournalofHistoricalSciencesStudies>



University Of Tehran
faculty Of Literature
and Humanities

Historical Sciences Studies

Formerly The Journal Of Literature and Humanities

Volume 14, Issue 2,
Serial Number 30.
Summer 2022.

Print ISSN: 2251-9254
Online ISSN: 2676-3370
<https://jhss.ut.ac.ir>

- | | |
|--|-----|
| "Yadegar-i Zariran" an Epic Narrative of the Battle of Yazdgerd II (439-457 AD) with Xionites | 1 |
| Hamidreza Pashazanous | |
| Investigating the role of Sheikh Husayn Yazdi in explaining and establishing the second principle of the Mashrotah constitutional | 21 |
| Ali Akbar Jafari Nadoushan | |
| Evaluation and analysis of the Battle of Edessa and its consequences in the Middle East | 43 |
| Parviz Hossein Talaei | |
| A Reflections on the evolution of the Designation and titles of the commander-in-chief of the army in the Sassanid era | 63 |
| Abolfazl Mohamadkarimi, Javad Heravi, MirzaMohamad Hassani | |
| The identity of Cyrus the Great in Sassanids historiography; Some figures with this name in the borders of Erānshahr | 86 |
| Sorena.firouzi, Arezoo Rasooli Taleghani | |
| Currentology and Analysis of Evolution of Iranian Music During The Qajar Era | 110 |
| Majid Akhshabi | |